[رساله]

شریفه منتخب الرسائل

مهمات مسائل عبادات و معاملات ومواریث مطابق
بافتاوي استاد الفقهاء والمجتهدين ظهير الملة والدين
حجة الأسلام والمسلمين وآية الله في العالمين اقاي اقا

(سيد ابو الحسن) الموسوي

الأصفهاني ادام الله ظله تعالى
على مفارق الانام

بسعي و اهتمام جنابان مستطابان آقاي شيخ محمد علي
وميرزا آقا خليلي طبع گرديد
سنة ١٣٥٤
« نجف اشرف »

مطبعة الغري

آداب مسجد

[illegible]

[illegible]

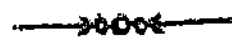
دعاء داخلہ مسجد

بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ و صلوات اللہ و صلواتہ وملائکتہ علی محمد و آل محمد

والسلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک

[رساله]

شريفه منتخب الرسائل



مهمات مسائل عبادات و معاملات ومواريث مطابق
بافتاوي استاد الفقهاء والمجتهدين ظهير الملة والدين
حجة الاسلام والمسلمين وآية الله في العالمين اقاي اقا

(سيد ابو الحسن) الموسوي

الأصفهاني ادام الله ظله تعالى
على مفارق الانام



بسعي واهتمام جنابان مستطابان آقاي شيخ محمد علي ،
وميرزا آقا خلخالي طبع گرديد
سنة ١٣٥٤
نجف اشرف
مطبعة الغري



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله وعترته الطيبين أمنـاء الله و بعد چنين گويد اثم جاني حاجي سيد أبوالقاسم النجفي الأصفهاني عفي عنه كه اين ذره بيمقدار اين مجموعه شريفه را كه متضمن مهمات أصول عقـايد ومسائل عامة البلوى فروع ديننست بزبان فارسي شيرين عوام فهم مطابق بافتاوي حضرت مستطاب سيد العلماء والمجتهدين أفقه الفقهاء المتبحرين حجة الاسلام والمسلمين آية الله في العالمين الأورع الأزهد الرباني آقاي آقا سيد أبو الحسن الأصفهاني متعنا الله بظل وجوده ترتيب داده ومسمى نمودم انرا به منتخب الرسائل وأرجو من فضل الله سبحانه أن يجعلها لي في الدار الآخرة أحسن

الوسائل ومشتمل است بردو مقصد (مقصد أول) در أصول الدين با اشاره بأدله واضحه ان بطوريكه برهر عامي روشن شود وقبل از شروع دران بدانكه هرذي شعوري بمجرد تفكر دروجود خود يا ساير مصنوعات مي يابد كه مصنوع بخودي خود موجود نشده بلكه صانع قادر حكيمي كه مستجمع جميع صفات كاليه ومنزه ومبرا أز صفات نقص واحتياج ميباشد اورا ايجاد فرموده ومتصور ومعقول نيست كه أوهم مخلوق ديگري باشد و إلا تسلسل لازم ميايد پس هر مصنوعي دليلست بر وجود صانع ودر اثبات توحيد ويگانگي و بيهمتائي حضرت صانع اكتفا مينمائيم بچند دليل كه بفهم عوام نزديك باشد بدانكه أصول دين پنج است (أول) توحيد وان أعتقاد بيگانگي خداوند عز شأنه ميباشد بشش دليل (أول) انكه أگر اوراشريك مي بود بسبب ان شريك عالم فاسد ميشد (دويم) انكه شركت نقص خدائي ميباشد ونقص در خدا نيست (سيم) انكه پيغمبران تمام از نزد خداي واحد آمدند واخبار بوحدانيت أو نمودند أگر خداي ديگر بود اظهار حبوة مي نمود (چهارم) بر فرض تعدد يكي أز انها أگر قادر باشد بردفع ديگري دفع ان ديگر خدائي أورا كامل مينمايد پس بايد دفع أورا نموده باشد وأگر نتواند خداي عاجز خدا نيست (پنجم) خدا به پيغمبران فرموده كه شريك ندارم أگر دروغ گفته نقص است و خدا ناقص نيست وأگر راست گفته مطلب ثابت است (ششم) انكه ميان دو چيز فاصله بايد باشد تا دو بودن متحقق شود ولازم ميايد كه ان فاصله هم قديم باشد وحال انكه ادعاء نشده وأگر ادعاء أنهم بشود تسلسل لازم ميايد وان محال است وأما

صفات ثبوتيه ذاتيه خداوند كه عين ذات أواست پس علماء هشت صفت ذكر كرده اند ومرجع أنها چند صفت است (أول) قدرت (دويم) علم (سيم) حيوة (چهارم) أزلي كه هميشه بوده (پنجم) أبدي كه خواهد بود و بقيه صفات أو مرجع ان بعلم وقدرت است و بعضي أز صفات أفعال أو است مثل خالقيت ورازقيت ودليل بر ثبوت اين صفات آنستكه اينها صفات كماليه است وخدا كامل است وأما صفات سلبيه كه خداوند عالم أزان منزه ومبرا است چند صفت است چنانچه علماء ذكر نموده اند (أول) مركب بودن (دويم) جسم يا جوهر يا عرض بودن (سيم) ديدني بودن (چهارم) محل حوادث بودن (پنجم) شريك داشتن (ششم) احتياج داشتن (هفتم) معاني يعني زائد بودن صفات ذاتيه أو بر ذات تعالى الله عن جميع ذلك علواً كبيراً زيرا كه اينها صفات نقص است وخدا منزه از آنست (دويم) نبوّت بدانكه افراد انسان معاش أنها منتظم نخواهد شد مگر بمشاركت واجتماع كه معاون يكديگر باشند در رفع احتياجات خودشان ومعاونت حاصل نميشود مگر بمعامله نمودن با يكديگر ومعامله واقع نخواهد شد مگر أز روي قانون عدل صحيح أز جانب حق سبحانه وتعالى جرا كه أگر واگذار نمايد أمر قانون را بخلق هر كسي برحسب رأي سخيف خود اختيار طرفيرا خواهد نمود ونظام مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه وتعالى معين است كه وضع قوانين عدل نموده و بواسطه انسان كامل كه از جنس خلق باشد ان أحكام را بخلق برساند كه بتوانند با أو الفت گرفته وتعلم ان قانون وأحكام را أز أو

بنما يد و بايد ان شخص كامل ومعصوم ازخطا باشد و بمعجزات وآيات بينات اثبات پيغمبري خودرا بر خلق نمايد تا إذعان واعتقاد بنبوت أو نموده أورا در ان أحكام تصديق كنند يا انكه مخبر صادق اخبار بنبوت أو نمايد پس بدانكه أز زمان حضرت آدم تا زمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وعليهم أجمعين وصد و بيست وچهار هزار پيغمبر مبعوث شدند أز جانب حق سبحانه وتعالى و بشارت مقدم مبارك حضرت خاتم الأنبياء (ص) را بخلق داد ند ودين انحضرت باقي است إلى يوم القيمه و نبوت انحضرت ثابت است بشش دليل (أول) أنكه باتفاق كافر ومسلم أنحضرت شاگردي أستادي را نفرموده ودرس نخوانده و ننوشته وازانحضرت وأوصياء أو در هر علمي فرمايشاتي صادر شده كه بي تعليم معلم محال عادي ميباشد وصادر شدن اين خرق عادات از ايشان معجزه واضحه است (دويم) أنكه در كتابهاي آسماني مكرراً بشارت بقدوم مبارك أنجناب داده شده چنانچه در آيات قرآن بيان فرموده وأگر در أنها نبوده خصم أنجناب كه يهود و نصارى بودند تكذيب أورا مي نمودند وأگر اين معنى را تكذيب نموده بودند بايست بتواتر بما برسد وحال انكه نرسيده (سيم) معجزات وخوارق عادات كه بتواتر أز انحضرت صادر شده و بما رسيده مثل شق القمر وتسبيح سنگ ريزه در كف مبارك أنحضرت وأمثال ان ازمعجزاتيكه در كتب ثبت است (چهارم) أنكه قرآن أز جانب خداوند آورده كه فصاحت و بلاغت ان عاجز نموده فصحاء عرب را كه در قرآن درمقام

تحدي فرمود وأتوا بسورة من مثله وهمه فصحاء عرب در مقام معارضه برآمدند وعاجز شدند (پنجم) آنكه كالاتي وأخلاقي از انجناب بتواتر رسيده كه داراي انها مستحق پيغمبري است وزمان انحضرت زمان طغيان كفر بوده وقاعده لطف اقتضا مينمود كه مثل أو مرسل بسوي خلق شود (ششم) انكه أگر پيغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود كه شخصي را بگمارد كه بطريق علمي كذب اورا واضح نمايد زيرا كه مقتضاي حكمت اينستكه شخص حكيم عالم قادر على الأطلاق بغلبه و قوه يا بطريق علمي دفع مفسدين را بنمايد (سيم) معاد جسما نيست كه تمام خلق با همين بدن عنصري روز قيامت محشور ودر موقف حساب خواهند آمد بشش دليل (أول) انكه ظلم در بني آدم بسيار است وغالباً جزاء انها در دنيا داده نميشود وأگر روز جزائي نباشد كه داد مظلوم را أز ظالم نگيرد لازم ميايد كه خداوند عالم سبب ظلم شده باشد وظلم بر خداوند جل شأ نه قبيح است (دويم) و (سيم) انكه خداوند حكيم تكاليف فرموده بنده گانشرا بأموري چند ووعده ثواب ووعيد از عقاب فرموده وچونكه أن ثواب وعقابها بالعيان در دنيا نيست بايد روز جزائي باشد وإلا لازم مي آيد تساوي مطيع وعاصي واين قبيح است وأيضاً كذب لازم ميايد (چهارم) أنكه اتفاق هر ملت حقه بر ان شده (پنجم) انكه أگر نبوده باشد و بيان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مينمايند (ششم) أنكه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول (ص) نصوص متواتره درقرآن بيان ان نمود (چهارم) عدل است و بعضي أنرا أصل مذهب شمرده أند

بشش دليل (اول) انكه ظلم قبيح است و بر خدا روا نيست (دويم) انكه ظلم نمودن بجهة احتياج واقع ميشود وخدا محتاج نيست (سيم) انكه خداوند جل شأنه خود منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم مينمايد (چهارم) انكه در كتابهاي منزله اخبار بعدل خود فرموده (پنجم) انكه نظم آفرينش اقتضاء عدل او را مينمايد (ششم) انكه با حتمال ظلم رفع اعتماد ميشود از صدق او (پنجم) امامت است كه او را هم بعضي أصل مذهب شمرده اند وهمان برهانيكه ذكر شده در اثبات نبوت مطلقه واحتياج خلق با نبياء جاري است در اثبات ولايت مطلقه ولزوم نصب امام از قبل حق سبحانه وتعالى براي ابقاء دين حضرت خاتم الأنبياء (ص) واتمام حجة بر خلق و بيان أحكام الهيه وهم در اثبات لزوم عصمت امام و بقاء او إلى يوم القيمه واما مت خاصه دوازده امام (ع) كه أول اميرالمؤمنين (ع) (دويم) امام حسن «ع» (سيم) امام حسين «ع» (چهارم) امام زين العابدين «ع» (پنجم) امام محمد باقر «ع» (ششم) امام جعفر الصادق «ع» (هفتم) امام موسي كاظم «ع» (هشتم) امام رضا «ع» (نهم) امام محمد تقي «ع» (دهم) امام علي النقي «ع» (يازدهم) امام امام حسن عسكري «ع» (دوازدهم» امام عصر منتظر أرواح العالمين فداه وعجل الله تعالى فرجه وجعلنا من انصاره بوده باشد ثابت ميشود به پنج دليل (أول) باتفاق شيعه وأهل سنت حضرت رسول «ص» فرموده كه خليفه بعد از من دوازده نفر ميباشند وهر كس غير از انها اظهار اين أمر نموده باين عدد نبودند وهمچنين معصوم نبودند وعصمت أئمه طاهرين

نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقهٔ ضاله خوارج لعنهم الله که عناد
آنها واضح است (دویم) انکه هر یك از ایشان ادعاء امامت نموده اند
قطعاً وعصمت انها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه بر انکه کمالات
وحالات وعبادات ومکارم اخلاق ومحامد صفات ایشان که بتوا تر رسیده
مقتضي صدق ایشان است (سیم) علومیکه از ایشان رسیده بي تعلیم
از خارج بوده وان خرق عادتست (چهارم) انکه از حضرت رسول «ص»
نصوص متواتره بامامت ایشان با سمائهم وصفاتهم رسیده چنانچه در کتب
مبسوطه مسطور است (پنجم) انکه معجزات متواتره از هر کدام أز
أنها نقل شده که در کتب مفصله مسطور است

مقصد دویم

در فروع دین است وان احکام عبادات ومعاملات وفرایض وسیاسات
است وتفصیل أحکام انها در کتب ورسائل مفصله مسطور است و عمدهٔ
غرض در این وجیزه اقتصار بر مهمات احکام عبادات ومعاملات ومواریث
است که غالباً مورد ابتلاي عامهٔ ناس میباشد وتتمهٔ أحکام موکول
بکتب مبسوطه است که از فتاوي حضرت سید استاد مد ظله العالي در
أطراف عالم منتشر است وأما أحکام حج پس علاوه أز أنکه درضمن
کتب مبسوطه مسطور است رساله مفرده مناسك مختصر أز محقق أنصاري
مرحوم شیخ مرتضی أعلی الله مقامه که حاشیه فرموده اند متکفل أحکام
آ است پس این وجیزه مشتمل است بر سه منهج ﴿ منهج أول ﴾ در
أحکام عبادات است ودر ان چند مطلب است وقبل از شروع در ان مانند

دانست که أصل وجوب تقلید درحق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید
خود مقلد بدلیل عقلی انرا بداند و بر أحدی مخفی نیست که أگر اجتهاد
بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل میشود بلکه
وجوب اجتهاد نسبت ببعضی أز خلق مستلزم تکلیف ما لا یطاق و نسبت
ببعضی موجب عسر أکید وحرج شدید است وحال انکه خداوند جل
شأنه سختی را أز این أمت مرحومه برداشته چنانچه وجوب احتیاط در
حق عوام مستلزم آنست پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب
است مهمات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله [مسئلة] بدانکه
شخص مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوهٔ استنباط أحکام شرعیه أز
مدارک مقرره هست یا صاحب قوهٔ مزبوره نیست چه عامی محض باشد یا مشتغل
که هنوز بحد استنباط نرسیده پس أگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد
خود و إلا باید تقلید کند یا احتیاط و برای مجتهد هم جایز است در عمل
خود احتیاط کند چه فعلاً اجتهاد کرده باشد در ان مسئله یا نه وأگر
در بعض مسائل قوهٔ استنباط داشته باشد که أورا متجزی میگویند میتواند
که درخصوص ان مسائل عمل باجتهاد خود کند ودر أنچه قوه ندارد حال
أو حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا باحتیاط [مسئلة]
بدانکه أقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد در شبهات
حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد [مسئلة]
بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که گاهی احتیاط مقتضی فعل عملی
است مثل انکه حکم عملی مردد باشد ما بین وجوب وغیر حرمت أز

استحباب يا اباحه يا كراهت پس در اين صورت مقتضاي احتياط آوردن ان عمل است وگاهي احتياط مقتضي ترك است مثل انكه عمل مردد باشد ما بين حرام وغير واجب وگاهي احتياط مقتضي جمع است مثل انكه نداند نماز را قصر بايد بخواند يا تمام پس بايد جمع كند بين هر دو وگاهي مقتضي تكرار است مثل انكه نداند أمر فلاني شرط است يا مانع پس بايد يك مرتبه عمل را بان أمر بجا آورد ويك مرتبه بدون أن [مسئلة] در مواردیكه احتياط ممكن نيست معين است احتهاد يا تقليد مثل دوران أمر ما بين وجوب چيزي يا حرمت ان يا شرطيت چيزي ومانعيت ان در عملي كه قابل تكرار نيست ومثل ما ليكه مردد باشد ما بين دو صغير يا دو مجنون يا بين صغير ومجنون ونحو اينها [مسئلة] بدانكه تميز دادن عامي موارد احتياط را در بسياري از مقامات در نهايت صعوبت است زيرا كه گاهي مختلف ميشود باختلاف حالات وكيفيات مثل جواز وضوء وغسل بآب مستعمل در رفع حدث أكبر كه محل خلاف است وبحسب ظاهر أحوط ترك ان است لكن اين در وقتي است كه آب ديگري كه خالي از نقص باشد داشته باشد أما أگر آب أو منحصر باشد بان وخاك تيمم هم نداشته باشد أحوط وضو گرفتن بهمان آب است چنانچه هرگاه خاك هم داشته باشد أحوط جمع ما بين وضو بان آب وتيمم است وهمچنين احتياط أز جهتي معارض ميشود با احتياط أز جهة ديگر مثل انكه در شك باينكه تسبيحات أربعه را سه مرتبه بايد گفت يا يكدفعه كافي است كه احتياط در سه مرتبه گفتن است لكن در صورتيكه وقت مضيق

باشد سه مرتبه خواندن ان مستلزم وقوع قدري از نماز است در خارج وقت احتياطين تعارض ميكنند وترجيح أحد احتياطين براي عامي ميسر نيست بلكه مشقت معرفت موارد احتياط كمتر از زحمت اجتهاد نيست لذا متعين است براو در مثل اين موارد تقليد كند [مسئله] بدانكه بعضي گفته اند تقليد عبارت است از عمل كردن بقول مجتهد وبدون عمل محقق نميشود لكن أقوى آنست تقليدي كه مصحح عمل است عبارت است از التزام بفتواي مجتهد وانرا حكم خود دانستن وعقد قلبي بر اينكه حكم الله فعلي در باره او همان است با التزام بعمل برطبق ان پس تقليد مقدمه عمل است وعمل خارجي معتبر در تحقق ان نيست أگرچه مقصود أصلي از ايجاب ان عمل است چنانچه اجتهاد نيز چنين است يعني عمل خارج از ان است والتزام مزبور كه معني تقليد است أگر تفصيلي باشد باين كه فتواي مجتهد را در خصوص مسئله مفصلا بداند و ملتزم شود كفايه ان در تحقق تقليد معلوم است واما التزام اجمالي باينكه ملتزم شود بانچه فتواي مجتهد است در خصوص فلان مسئله با انكه هنوز ياد نگرفته است يا گرفتن رساله يا ملتزم شدن عمل بانچه در ان است أز فتاوي پس آيا كافيست يا نه پس أظهر كفايه ان است بلي مجرد ياد گرفتن فتواي مجتهد بدون التزام بعمل بان يا گرفتن رساله بدون التزام بان يا گفتن اينكه من مقلد فلان مجتهدم تقليد نيست وأما در مسئله جواز بقاء بر تقليد ميت ومسئله عدم جواز عدول از تقليد حي بحي التزام مزبور بدون عمل كافي نيست پس أگر أحد مسئله والتزام بعمل بان كرده بدون عمل

تقليد نفس عمل است على الاقوى ... اخذ و التزام ... [illegible]

جائز است عدول بحي ديگر و بعد از موت مجتهد جائز نيست عمل بقول او
[مسئلة] طفل مميز هرگاه تقليد كند، صحيح است پس اگر قبل از بلوغ مجتهدش بميرد ميتواند بر تقليد أو باقي بماند چنانچه در حال حيات أو نميتواند عدول بديگري كند قبل از بلوغ يا بعد از ان در جائيكه مقلد بالغ نميتواند عدول كند [مسئلة] مجتهدي كه تقليد أورا ميتوان كرد بايد جامع الشرايط باشد كه امام زمان اذن داده باشد در رجوع باو بطريق خصوص يا عموم واذن بطريق خصوص در زمان غيبت كبرى نيست لكن اذن عموم موجود است چنانچه در توقيع مبارك فرموده وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا فانهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليهم ودر أحاديث ديگر فرموده اند الرّاد عليه كالرّاد علينا والرّاد علينا كالرّاد على الله تعالى وهو في حد الشرك بالله و نيز از حضرت عسكري (ع) منقول است كه فرموده اند وأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه [مسئلة] أقوى جواز بقاء بر تقليد ميت است ولي جائز نيست ابتداء تقليد ميت نمايد [مسئلة] هرگاه عدول كرد از تقليد مجتهد ميت بمجتهد حي جايز نيست دوباره عود بتقليد ميت وهمچنين جايز نيست عدول از تقليد مجتهد زنده بديگري مگر در صورتيكه دومي أعلم باشد [مسئلة] تقليد أعلم با امكان واجب است على الأحوط وهرگاه أعلم را اشناسد واجب است فحص كند تا پيدا كند ومرجع در تعيين أو أهل خبره واستنباط ميباشند ومراد از أعلم كسي است كه استنباط أو از ديگران

[حاشیه دست‌نویس:] شد جایز بقول بجواز تقلید میت ... على الاحوط بلکه خالی از ... شبهت در صورت ... مشتمل ...]

بهتر باشد باينكه مدارك مسئله را بهتر بداند [مسئلة] معتبر است در مجتهد براي صحت تقليد كردن أز او چند چيز (أول) بلوغ (دويم) عقل (سيم) ذكوريت (چهارم) اثنی عشري بودن (پنجم) عدالت (ششم) طهارت مولد (هفتم) حفظ أو ا ز متعارف كمتر نباشد (هشتم) اجتهاد (نهم) حيوة پس ابتداء تقليد ميت نميتوانه نمود بلي أگر در زمان حيوة أو تقليد نموده جايز است بعد از مردن او بر تقليد أو باقي بماند أگرچه احوط رجوع بحي است [مسئلة] ثابت ميشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار يا از شياع وبشهادت عدلين و همچنين أعلميت بلي كفايت ميكند مطلق مظنه باعلميت هرگاه متمكن از علم نباشد بلكه هرگاه ممكن نباشد تميز دادن أعلم ما بين چند نفر و يكي أز انها محتمل الأعلميت باشد باين معنی كه علم داشته باشد كه اينها يا مساويند يا أو اعلم است در اين صورت معين است تقليد أو [مسئلة] هرگاه مقلد فتواي مجتهدش را در همه أحكام نميداند أما يقين دارد باينكه عمليكه ميكند اجزاء وشرايطش را بجا مي آورد ومنافيات ان را ترك ميكند أقوى صحت ان عمل است أگرچه أحوط اعاده ان است [مسئلة] احتياط مطلق را جايز است رجوع بغير نمايد بامراعات الأعلم فالأعلم وبهتر عمل باحتياط است ومخالفت احتياط مستحبي جايز است ومستحبي بودن احتياط معلوم ميشود باينكه قبل از ان يا از ان فتوي داده باشد ، نگويد لكن أحوط كذا يا أحوط وأولی كذا والا احتياط مطلق است

مطلب أول

در طهارت است وان یا أز حدث است یا أز خبث وطهارت از حدث یا بآب یا بخاك وطهارت بآب وضو وغسل است وطهارت بخاك تیمم است و براي نماز وأمثال ان گاهي وضو كافي است واحتیاج بغسل و تیمم نیست وگاهي غسل تنها كافي است وگاهي وضوء وغسل هر دو لازم است وگاهي وضوء وتیمم وگاه غسل وتیمم باید بجا آورد وگاهي محتاج بهیچ كدام نیست أما جائیكه وضوء تنها كافي است پس وقتي است كه میخواهد نماز ونحو ان بجا آورد وموجبات غسل براي أو رو نداده ومانعي أز استعمال آب ندارد بتفصیلي كه مي آید وهنوز وضوء نگرفته یا گرفته و بیكي أز مبطلات ان باطل شده أما جائیكه غسل تنها كافي است پس براي كسي است كه جنب باشد وما نعي از غسل كردن نداشته باشد أما جائیكه غسل ووضوء هر دو لازم است پس جائیستكه موجبات غسل غیر از جنابه براي أو رو دهند وما نعي أز استعمال آب نداشته باشد ودراین صورت غسل ووضوء هردو لازم است و بهتر این است كه أول وضوء بگیرد بعد غسل كند أما جائیكه وضوء وتیمم هر دو لازم میشود پس وقتي است كه موجبات غسل غیر جنابة براى أو رو داده ومانع أز غسل دارد و بتواند وضوء بگیرد پس وضوء بگیرد و تیمم بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هر گاه أز وضوء گرفتن هم مانع دارد وتیمم كند یكي بدل از وضو ودیگري بدل از غسل أما جائیكه تیمم تنها كافي است پس وقتي است كه موجب وضوء تنها رو دهد وأز وضوء مانع

داشته باشد وتفصيل ان خواهد آمد چنانچه أگر جنب باشد وما نع از غسل داشته باشد اكتفا نمايد بيك تيمم بدل از غسل بلي أگر در اين صورت تيمم بجا آورد ونماز كرد بعد محدث شد بحدث أصغر ماداميكه ما نع أز غسل أو باقي است براي نمازهاي بعد أقوى ان استكه وضوء تنها كافي است أگر چه أحوط در صورت تمكن از وضوء جمع ما بين تيمم ووضوء است ودرصورت تعذر از وضو اكتفا بيك تيمم بقصد ما في الذمه نمايد وأحوط از ان دو تيمم است يكي بدل از وضوء وديگري بدل ازغسل أما جائيكه نه غسل لازم است ونه وضوء ونه تيمم پس براي نماز ميت است وتفصيل أحكام انها در چند مقصد ذكر ميشود

مقصد أول

در وضو است بدانكه حقيقت وضوء چهار چيز است (أول) شستن روي أز رستنگاه موي سر تا زنخ بحسب طول وانچه را فرا گيرد أنگشت أبهام ووسطى بحسب عرض (دويم) شستن دو دست از مرفق تا سر أنگشتان (سيم) مسح پيش سر با رطوبت كف دست از تري آب وضوء بقدري كه مسماي مسح بعمل آيد (چهارم) مسح دو پا برطوبت كف دست از سر انگشت پا تا بيخ پا كه مفصل است بنا بر أحوط وازعرض بقدر مسمى « وشرائط وضوء » چند چيز است « اول » نيت ومعتبر است در ان قصد قربة وان اينستكه انرا بجهة خدا بجا آورد بجهة امتثال أمر او يا تحصيل ثواب يا خوف از عقاب يا غايتي از غايات ديگر كه راجع بخدا باشد وشرط است استدامه ان تا آخر وضوء

بلي هرگاه در بين وضوء قصد بيرون رفتن از ان نمود يا متردد شد در ان وقبل از خشك شدن أعضاء سابقه دو باره عود كرد بنيت اول ومفسد ديگر بعمل نيامده تمام كند وضوء را أز انجا كه قصد بيرون رفتن نموده يا متردد شده صحيح است (دويم) پاك بودن آب وضوء (سيم) مباح بودن ان ودر حكم نجس وغصبي است هرگاه مشتبه بان شود ومحصور باشد بلي أگر مطلع شود بر غصبي بودن آب بعد از فراغ ازوضوء ان وضوء صحيح است وليكن عوض ان آبرا بصاحبش رد كند بخلاف انكه أگر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء كه باطل است وهمچنين است هرگاه مطلع شود بمضاف بودن ان (چهارم) مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف باطل است بلي أگر آب مطلق مشتبه شود بآب مضاف وآب ديگر هم نباشد واجب است از هر كدام يك وضوء بگيرد بخلاف انكه أگر آب مباح مشتبه شود بآب غصبي كه بايد تيمم كند وهرگاه آب پاك مشتبه شود بآب نجس وآب ديگر هم نداشته باشد أقوى آنستكه بآب يك كاسه وضوء بسازد ونماز كند وبعد بآب كاسه ديگر أولاً أعضاء وضوء را بشويد وبه بقيهٔ ان وضوء ديگر بگيرد ونماز را اعاده كند هر چند أحوط در فرض انحصار آب بان دو جمع ما بين وضوء بنحو مزبور وبين تيمم است وبا عدم انحصار وضوء بآب ديگر است وهمچنين در غسل (پنجم) أنكه آب وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده باشد أگر آب قليل باشد پس غساله استنجاء أگر چه با شرايطش پاك است لكن وضوء بان صحيح نيست (ششم) پاك بودن أعضاء وكفايت

میکند پاك بودن هر عضوي قبل از شروع در ان على الأقوى (هفتم) مباح بودن مكان وضوء گيرنده يعني فضائي كه در ان وضوء واقع ميشود بلكه محل ريختن آب وضوء وهمچنين ظرف آب بايد مباح باشد و طلا ونقره نباشد (هشتم) مانع از استعمال آب نداشته باشد كه تكليف تيمم است (نهم) ترتيب كه أول روي را بشويد و بعد دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح كند سر را و بعد دو پا را وترتيب در پاها نيست لكن جايز نيست بنابر احوط تقديم مسح پاي چپ بر پاي راست و باهم جايز است هر چند بهتر ترتيب است (دهم) موالات باينكه تأخير نيندازد شستن يا مسح كردن عضو را بحديكه بسبب تأخير أعضاء سابقه خشكيده باشد وأما هر گاه بواسطه حرارت هوا يا باد مثلا خشكيده باشد يا خودش خشك نموده وپي در پي شسته وضوءش صحيح است (يازدهم) مباشرت يعني خودش وضوء بگيرد هر گاه بتواند و با عدم امكان ديگري أورا وضوء دهد ولیکن نيت وضوء را خودش بكند (ومبطلات وضوء) شش است (أول) بيرون آمدن بول ودر حكم آنست رطوبة مشتبه پيش از استبراء (دويم وسيم) بيرون آمدن غائط و باد است (چهارم) خواب است (پنجم) هر چيزيكه عقل را زايل كند (ششم) استحاضه وهر چه موجب غسل باشد وهر گاه با وضوء بوده وشك نمود در عروض يكي أز مبطلات اعتنا نكند وهر گاه محدث بود وشك نمود كه آيا وضوء گرفته يا نه وضوء بگيرد « ووضوء » واجب وشرط است أز براي چند چيز (أول) نماز واجب غير از نماز ميت وأما

نماز مستحب پس وضوء فقط شرط ان صحت ان است (دويم) اجزاء فراموش شده أز نماز وركعات احتياط وهمچنين سجده سهو على الاحوط (سيم) طواف واجب أگر چه جزء حج وعمره مندو بين باشد (بدانكه) حرام است برشخص بي وضوء بدن خودرا بكتابت قرآن و باسم جلاله خداوند وصفات خاصه أو بعالد وهمچنين أسماء أنبياء وأئمه هدي وحضرت زهراء (ع) على الأحوط (و بدانكه) در حال تخلي وغير ان واجب است پوشانيدن عورتين را أز ناظر محترم وحرام است رو بقبله و پشت بقبله بول يا غايط كردن ومستحب است بعد از بول استبراء وان عبارت است أز كشيدن أنگشت بقوت ار مقعد تا بيخ ذكر سه مرتبه وكشيدن أز بيخ ذكر بدو أنگشت تا سر ذكر سه مرتبه وفشردن سر حشفه سه مرتبه (و بدانكه) استنجاء واجب نيست مگر براي چيزي كه طهارت بدن در ان واجب باشد

مقصد دويم در غسل است

وأغسال واجبه شش است (أول) غسل جنابت (دويم) غسل حيض (سيم) غسل نفاس (چهارم) غسل استحاضه (پنجم) غسل مس ميت (ششم) غسل ميت پس در ان چند فصل است « فصل أول در غسل جنابت است » بدانكه سبب جنابة دوچيز است (أول) بيرون آمدن مني ودر حكم آن است رطوبة مشتبه پيش از استبراء كردن از ان ببول (دويم) جماع كردن در قبل يا دبر أگرچه مني بيرون نيايد از براي فاعل ومفعول وواجب است غسل جنابة براي چند چيز (أول) نماز

واجب غير از نماز ميت (دويم) أجزاء فراموش شده ان وركعات احتياط و همچنين سجده سهو على الأحوط (سيم) طواف واجب أگرچه جزء حج وعمره مندوبين باشد وأما طوافيكه چنين نباشد پس باطل نيست در حال جنابة أگرچه دخول مسجد الحرام براي أو حرام است پس أگر غفلت از جنابة نمود وداخل مسجد شد وطواف نمود صحيح است (چهارم) روزه بتفصيلي كه در صوم بيان خواهد شد وحرام است أز براي جنب چند چيز (أول) مس أسماء جلاله وصفات خاصه خداوند وهمچنين أسماء پيغمبران وأئمه هدى وحضرت زهراء سلام الله عليهم أجمعين على الأحوط (دويم) مس كتابة قرآن (سيم) درنگ نمودن در مساجد ولكن عبور كردن أز ان ضرر ندارد ودر وقت عبور چيزي در ان نگذارد على الأحوط وهمچنين است أگر از بيرون مسجد چيزي بيندازد در مسجد وملحق ميشود بمساجد مشاهد مشرفه معصومين عليهم السلام على الأحوط والحاق صحن أنهـا بلكه رواق مطهر بان معلوم نيست (چهارم) عبور كردن أز مسجد الحرام ومسجد حضرت رسول «ص» بلكه مطلق داخل شدن در أنها (پنجم) خواندن چيزي أزچهار سوره كه سجده واجبه دارد (وأما) غسل پس بر دو قسم است ارتماسي وترتيبي وارتماسي شستن ظاهر جميع بدن است در يك دفعهٔ عرفيه ولازم نيست بدن از آب بيرون باشد و براي غسل فرو رود بلكه كفايت ميكند نسته شدن بدن در آب بقصد غسل (وترتيبي) آنستكه أول سر وگردن را بشويد و بعد طرف راسترا و بعد طرف چپ را و غسل

در شرايط مثل وضوء است مگر انكه ابتداء أز أعلى وموالات در غسل معتبر نيست وغسل جنابت كفاية ميكند أز وضوء بخلاف باقي اغسال علي الأحوط و بدانكه هر گاه چند غسل برأو باشد مثل غسل حيض وجنابة وجمعه وأمثال ان و بقصد همه يك غسل كند كافي است چنانچه أگر نيت يكي أز انها را نمايد مجزى است أز بقيه أگر چه غير غسل جنابترا قصد كند على الأقوى أگر چه أحوط در اين فرض اتيان بقيه است نيز

فصل دويم در غسل حيض است

بدانكه خون حيض غالباً سياه يا سرخ وگرم وتازه و با سوزش وجهنده است وگاهي خلاف ان هم ميشود وغالب زنان در ماهي يكمرتبه مي بينند وأقل ان سه روز است وكمتر از ان حيض نيست ومشهور اعتبار كرده اند كه سه روز متوالي باشد پس سه روز متفرق در بين ده روز را حيض نميدانند لكن أقوى عدم اعتبار ان است أگر چه أحوط در ان مراعاة احتياط است بجمع ما بين تروك حائض وأعمال مستحاضه چنانچه باكي ما بين در حكم حيض است على الأقوى أگر چه مراعات احتياط بجمع ما بين أحكام طاهره وتروك حائض خوب است وشرط است در حيض اينكه بعد از بلوغ وقبل از يأس باشد پس خون پيش از بلوغ كه نه سال أو تمام نشده باشد حيض نيست بلي أگر مشتبه باشد بلوغ وخون به بيند بصفات حيض ان علامت بلوغ است وخون بعد از پنجاه سال در غير قرشيه و بعد از شصت سال در قرشيه حيض نيست وحيض

با حمل جمع میشود هر چند حمل ظاهر شده باشد وأقل پاکي ما بین دو حیض ده روز است وأکثر ان حدي ندارد وهرگاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدري پنبه داخل کند و بعد از زماني بیرون آورد أگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است وأگر در ان فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العاده است یا غیر ذات العاده وذات العاده آنستکه در دو ماه دو دفعه متساوي خون به بیند پس هرگاه ان دو دفعه در وقت وعدد مثل هم است أورا ذات العاده وقتیه وعددیه میگویند مثل أنکه در ماه أول خون به بیند از أول ماه تا شش روز ودر ماه دویم نیز بهمین نحو وأگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند أورا ذات العاده وقتیه میگویند مثل انکه در یك ماه أز أول ان تا پنجم به بیند ودر ماه دویم تا چهارم یا تاششم مثلاً وأگر در عدد مثل هم باشند ودر وقت مختلف أورا ذات العاده عددیه میگویند وغیر ذات العاده سه قسم است یا مبتدئه است یعني أول حیض است که دیده بامضطر به است یعني مکرر خون دیده ولکن عادت براي او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت یا عدد یا ناسیه است یعني عادت خود را وقتاً یا عدداً یا هر دو را فراموش کرده است و بدانکه ذات العاده وقتیه چه عددیه هم باشد یا نه هرگاه در ایام عادت یا دو روز پیش از ان خون به بیند بمجرد دیدن انرا حیض قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یا نه پس أگر سه روز کمتر نشده حیض بوده وأگر کمتر شده نماز وروزه را که ترك کرده قضاء کند وأما ذات العاده

عدديه تنها و همچنين هر سه قسم غير ذات العاده هر گاه خون به بيند
پس أگر بصفات حيض است حيض قرار دهند مثل ذاة العاده وقتيه
و إلا احتياط كنند بجمع ما بين أعمال مستحاضه وتروك حائض تا سه
روز پس أگر مستمر شد تا سه روز حيض قرار دهند والا استحاضه
(و بدانكه) هر گاه در ذاة العاده عدديه چه وقتيه هم باشد يا نه خون از
ده تجاوز نكرد وكمتر از سه روز نشد تمام ان حيض است هر چند
أز عادت كمتر يا بيشتر باشد بلي أگر تجاوز أز عدد عادة كرد واجب
است ترك عبادة كند در يك روز ودر زائد تا روز دهم ترك عبادة مستحب
است پس أگر برده يا كمتر منقطع شد تمام ان حيض است و أگر أزده
تجاوز كرد همان مقدار عادة را حيض قرار دهد وباقي أيامي كه ترك عبادة
كرده است قضاء كند وأما غير ذاة العاده عدديه چه مبتدئه باشد
يا مضطربه يا ذاة العاده وقتيه هر گاه خون أو أز ده تجاوز نكرد باز
تمام ان حيض است وأگر تجاوز كرد پس مبتدئه ومضطربه رجوع ميكنند
در تحيض بصفاة حيض هر گاه خونها مختلف باشند پس هر گاه بعضي
سياه يا سرخ باشد و بعضي زرد رنگ باشد ان سياه يا سرخ را حيض قرار
دهد أگر كمتر ازسه و بيشتر از ده نباشد وأگر مختلف نباشد يا بأختلاف
أنچه بصفاة حيض است أگر كمتر از سه يا بيشتر از ده باشد همت
روز را حيض قرار دهد وفرق نيست ما بين أنكه در يك ماه چنين
باشد يعني خون أو تجاوز كند أز ده روز يا هر ماه چنين باشد ودر ذاة
العاده وقتيه فقط نيز أقوى آن است كه همت روز را حيض قرار دهد

وهمچنين در ناسية العدد وأما أگر ناسية الوقت باشد پس رجوع بصفات كند و باعدم ان أحوط اين است كه عدد معلوم را در أول خون حيض قرار دهد وأگر ناسية الوقت أو العدد باشد من حيث الوقت مثل ناسية الوقت است ومن حيث العدد مثل ناسية العدد ودر اينجا چند مسئله است (مسئله أولى) هرگاه صاحب عادة شش روز مثلا سه روز يا چهار روز خون ديد وقطع شد واجب است غسل كند ونماز كند هر چند احتمال بدهد يا مظنه داشته باشد كه عود ميكند وأگر عود كرده وبر ده يا كمتر منقطع شد احكام حيض را جاري كند در أيام خون ديدن ودر أيام پاكي در بين پس روزه هائيكه گرفته بايد قضا كند وأگر عود كرد در ششم وتجاوز كرد أز ده روز تا ششم را حيض قرار دهد و بقيه را استحاضه وأگر بعد از ششم عود كرد وتجاوز كرد حيض او همان سه روز يا چهار روز است (مسئله دويم) هرگاه شك كند در انقطاع وعدم حيض واجب است استبراء باينكه مقداري أز پنبه بخود بر دارد وزماني صبر كند پس بيرون آورد وأگر آلوده است باقي است وأگر بدون استبراء غسل كند ونماز كند صحيح نيست هر چند معلوم شود كه پاك بوده مگر آنكه قصد قربه أز أو متمشي شده باشد ومعلوم شود پاك بودن أو در حال غسل (مسئله سيم) هرگاه پيش از عادت خون ديد ومستمر ماند تا بعد از عادت أگر مجموع أز ده بيشتر نيست تمام حيض است وأگر متجاوز است عادت أو حيض است وطرفين استحاضه وأگر پيش از عادت ديد ودر عادت نديد و بعد از

ان هم ديد ومجموع أز ده زياد تر نيست طرفين حيض است و پاكي در بين نيز در حكم حيض است وأگر متجاوز است هريك أز طرفين كه بصفات حيض است حيض قرار دهد وأگر هر دو مثل هم مي باشند أول را حيض قرار دهد بنا برأحوط وأگر پيش از عادت و بعد از ان ديد بشرايط حيض در هر دو وما بين ان دو خون ده روز پاكي فاصله شده است هر دو حيض است (مسئله چهارم) هرگاه ما بين دو خون كه هر دو بصفت وشرايط حيض است ده روز يا زياد تر خون بصفت استحاضه به بيند بازطرفين را حيض قرار دهد ووسط را كه بصفت أستحاضه است استحاضه (مسئله پنجم) هرگاه پيش از عادت خون به بيند بصفت حيض ودر عادت به بيند بصفت استحاضه ومجموع بيش از ده روز باشد عادت را حيض قرار دهد هرگاه عادت متعارفه باشد واما أگر عادت حاصله أز تميز باشد مشكل است در هر خون مراعات احتياط كند وهمچنين هرگاه در عادة به بيند بصفت استحاضه و بعد أز عادة هم به بيند لكن بصفت حيض ومجموع بيش از ده باشد بلي هرگاه ما بين دو خون ده روز پاكي فاصله شود در هر دو صورت هر دو را حيض قرار دهد (مسئله ششم) در أقل حيض شب أول وشب آخر خارج است يعني هرگاه سه روز ودو شب كه در وسط است خون به بيند أقل حيض محقق شده است وهمچنين است در أكثر حيض شب أول وآخر خارج است وهمچنين در أقل طهر كه ده روز است (وأحكام حائض) چند چيز است (أول) انكه صحيح نيست أز أو نماز

چه واجب وچه مستحب (دوبم) روزه أز او صحيح نيست لكن روزه واجي را بايد قضاء نمايد (سيم) طواف واجب أز او صحيح نيست واما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام ميباشد ممنوع است از ان لكن هرگاه جهلا يانسيانا داخل شود وطواف كند صحيح است ومحرماة حائض مثل محرماة جنب است وعلاوه حرام است وطي در قبل حايض ما داميكه خون أو باقي است و بعد از انقطاع خون وقبل از غسل جايز است أگرچه فرجش را نشسته باشد بنا بر أقوى واحوط اجتناب أز وطي در دبر است نيز وهرگاه زوج وطي نمود درحال حيض زوجه خودرا هر چند كنيز غير باشد احوط دادن كماره است وان هيجده نخود طلاي مسكوك است در أول حيض ونصف ان دروسط حيض وربع ان در آخر ان وكفايت ميكند قيمت ان ودر كنيز خودش سه مد گندم بدهد بسه فقير از براي هر فقيري يك مد وهمچنين طلاق حائض صحيح نيست مگر انكه هرگاه زوج غايب باشد يا زوجه غير مدخوله يا حامله باشد و بعد از پاك شدن از حيض صحيح است هرچند غسل نكرده باشد (وكيفيت غسل حيض) ترتيباً وارتماساً مثل غسل جنابه است لكن كافي ار وضوء نيست على الأحوط پس بايد از براي مثل نماز وضوء هم بگيرد پيش از غسل نفاس واستحاضه وغسل مس ميت وساير أغسال مستحبه

فصل سيم در غسل نفاس است

بدانكه نفاس خوني است كه در وقت زائيدن زنان ميايد وأكثر ان ده روز است واز براي أقل ان حدي نيست ونفاس ذات العاده بقدر عادت

أو است وأگر تجاوز كند از عادة أو بر ده يا كمتر منقطع شود تمام نفاس
است وأگر أز ده روز تجاوز كند همان عادتش نفاس است و تتمه
استحاضه أگر چه أحوط در ان تتمه جمع است بين تروك نفساء وأفعال
مستحاضه بلكه أولي تا هيجده روز جمع است وأگر أصلا در بين ده
روز خون نه بيند حكم نفاس ندارد وأگر يك روز خون ديد وقطع شد
همان يك روز نفاس است وأگر روز أول ديد وروز پنجم هم مثلا ديد
وقطع شد ان دو روز نفاس است با پاكي ما بين و همچنين هر گاه أول
ودهم يا نهم يا هشتم مثلا به بيند أيام طرفين خون نفاس است و پاكي
ما بين محكوم است بحكم أو وأنچه بر حايض حرام وواجب و مستحب
ومكروه است بر نفساء نيز چنين است

فصل چهارم در غسل استحاضه

بدانكه استحاضه بر سه قسم است قليله ومتوسطه وكثيره قليله آنستكه
كهنه يا پنبه را كه در فرج ميگذارد خون بان برسد ولكن انرا بتمام
فرا نگيرد ومتوسطه آنستكه خون در پنبه فرو رود واز ان نگذرد وكثيره
آنستكه از پنبه بگذرد و بكهنه هم برسد ودر قسم اول غسل واجب
نيست بلي براي هر يك نمازي چه فريضه وچه نافله يك وضوء لازم است
ودر قسم دويم براي نماز صبح يك غسل علاوه كند وأما أگر بعد از نماز
صبح متوسطه شود براي نماز ظهر وعصر يك غسل علاوه كنند بروضوء
بنابر أقوى؛ همچنين است هر گاه بعد از نماز ظهر و قبل از عصر يا بعد از عصر
وقبل از مغرب يا بعد از مغرب؛ قبل از عشاء متوسطه شود وأما در قسم سيم سه

غسل علاوه نمايد يكي براي نماز صبح يكي براي نماز ظهر وعصر ويكي براي مغرب وعشاء أگر جمع كند مابين ظهرين وعشائين وأگر جمع نكنند وفاصله بيندازد پس واجب است براي هر نمازي غسل على حده چنانچه أحوط آنستكه بعد از غسل ووضوء نماز را تأخير ننمايد واهتمام نمايد در حفظ نمودن خود از بيرون آمدن خون أگر متضرر نشود بان وبهتر آن است كه وضوء را بر غسل مقدم بدارد وجايز است وطي نمودن زن مستحاضه أگر اغسال صلوتيه را بجا آورد

فصل پنجم در غسل ميت است

وسا ير أحكام اموات است ودر ان پنج مبحث است

مبحث أول در أحكام حال احتضار

بدانكه واجب است در ان حال محتضر را بر پشت بخوابانند وپاي أورا رو بقبله نمايند ومستحب است شهادتين واقرار بأئمه طاهرين عليهم السلام وكلمات فرج را تلقين أو نمايند ولبها وچشمهاي او را برهم گذارند ودستهاي أورا بكشند ومؤمنين را اعلام كنند براي تشييع وتعجيل كنند در تجهيز أو مگر در صورت احتمال اشتباه موت أو كه واجب است تأخير ان تا يقين بموت أو ومكروه است كه حايض وجنب در ان حال حاضر باشند

مبحث دويم در غسل دادن ميت

ودر چند فصل است (فصل أول) بدانكه غسل ميت واجب كفائي

است که بر همه مکلفین واجب است وهرگاه یك نفر بعمل آورد أز دیگران ساقط است وأولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود ودر غیر زن أولی بان أولی بمیراث است أگر وصیت نکرده باشد که شخص معیني أورا غسل دهد والاّ وصي مقدم است برأنها علی الأقوی وطبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است وأگر هیچ یك نباشد حاکم شرع مقدم است برغیر و بعد ازاو عدول مؤمنین وتمام انچه ذکر شد در تکفین ونماز بر میت ودفن او نیز جاري است

فصل دویم

در شرایط غسل دهنده وان چند چیز است (اول) أنکه إثنی عشري باشد (دویم) مماثلت با میت در مرد بودن وزن بودن پس جایزنیست زن مرد را غسل دهد أگرچه أز محارم او باشد علی الأحوط مگر در حال ضرورت وهمچنین عکس ان لکن در غیر محارم مطلقا جایزنیست بلي جایز است در حال اختیار زن را شوهر أو غسل دهد و بالعکس وأحوط نظر نکردن بعورت أو است أگرچه أقوی جواز ان است با کراهة وهمچنین کنیز را مولاي أو وأحوط ترك غسل دادن کنیز است مولایش را وجایز است پسر سه ساله یا کمتر را زن ودختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد

فصل سیم در أحکام ان

بدانکه واجب است ازالهٔ نجاست أز میت پیش از غسل وکافي است

شستن هر عضوي پیش از شروع در غسل ان أگرچه احوط تطهیر تمام بدن او است قبل از شروع در غسل أو و واجب است پوشانیدن عورت أورا أز نامحرم واحوط آنستکه میترا در غسل مثل محتضر پا بقبله بخوابانند

فصل چهارم در کیفیة غسل دادن أو

بدانکه واجب است میترا سه غسل بدهد بترتیب (أول) بآبیکه در أو سدر باشد (دویم) بآبیکه در أو کافور باشد (سیم) بآب خالص وأحوط غسل دادن میت است در هر یك أز اغسال بغسل ترتیبي چنانچه در غسل جنابة گذشت وشرط است در هر یکي أز اغسال نیت کردن مقارن شروع در انها وأگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میترا بقصد هر یك أز سه غسل علی الأحوط ودر تیمم سیم قصد ما في الذمه نماید وأحکام تیمم خواهد آمد وتیمم را بدست خود بعمل آورد نه بدست میت

فصل پنجم در أحکام بعد از غسل

بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط کردن وان مسح کردن هفت مواضع سجود است بکافور وکافي است بقدر مسمی و مستحب است مخلوط کردن حنوط را بتربة حضرت سید الشهداء علیه السلام لي أگر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوي خوش را نزدیك أو نبرند در غسل ودر تحنیط

مبحث سيم در تكفين است

واجب است كفن نمودن ميترا بسه پارچه وان پيراهن ولنگ ولفافه است كه انرا سر نا سري ميگويند وشرط است در پيراهن كه از شانه تا نصف ساق را به پوشاند وأفضل تا بقدم بودن آن است ودر لنگ ما بين سينه وقدم او را فرا گيرد ودر لفافه أنكه طولا انقدر بلند باشد كه دو سر أو را توان بست وعرضا انقدر باشد كه بر روي هم بيفتد ولنگ رامقدم بر پيراهن و پيراهن را مقدم بر لفافه به بندد (ومعتبر است در كفن چند شرط) (أول) مباح بودن ان (دويم) نجس نبودن ان (سيم) حرير نبودن ان (چهارم) پوست نبودن ان أگر چه أزمأكول اللحم ومذكى باشد بلكه أحوط ان است كه أزمو وكرك مأكول اللحم نباشد وكفن زن بر شوهر است مگر انكه شوهر فقير باشد وكفن واجب بيرون ميرود أزأصل مال ميت أگر چه ميت مديون باشد ومستحب مؤكد است گذاردن دو جريده تر با ميت أزچوب نخر با امكان وإلاّ أولى سدر وبعد از ان بيد يا أنار وأگر هيچ كدام ممكن نشد هر چوب تري كافي است وبتربة شهادتين وأسماء أئمه را بر ان بنويسند

مبحث جهارم در نماز برا واست

بدانكه واجب است كفايت نمار بر هر ميت مسلماني أگر چه مرتكب كبائر بوده باشد حتى طفلي كه شش سال أو تمام شده باشد ونماز بر طفل

كمتر از شش ساله مستحب است وجايز نيست نماز بر كافر وشرط است در صحت نماز اثنى عشري بودن مصلي و بلوغ شرط صحت نيست وأز طفل مميز صحيح است ولي ساقط نميشود بان از ساير مكلفين على الأحوط [وكيفيت] نماز ان است كه نيت كند و پنج تكبير بگويد و بعد از تكبير أول شهادتين بگويد و بهتر آن است كه بگويد (أشهد ان لا إله الاّ الله وحده لا شريك له وأشهد ان محمداً عبده ورسوله أرسله با لحق بشيراً ونذيراً بين يدي الساعة) و بعد از تكبير دويم صلوات بر محمد وآل أو بفرستد وبهتر آن است كه بگويد (أللهم صل على محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد كا فضل ما صليت و باركت وترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد وصل على جميع الأنبياء والمرسلين والشهداء والصالحين وجميع عباده الصالحين) و بعد از تكبير سيم دعاء از براي مؤمنين بنمايد و بهتر أنكه بگويد (أللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الأحياء منهم والأموات تابع بيننا وبينهم بالخيرات انك مجيب الدعوات انك على كل شيء قدير) و بعد از تكبير چهارم دعاء براي ميت نمايد و بهتر أنكه بگويد (أللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وأنت خير منزول به أللهم انا لا نعلم منه إلاّ خيراً وأنت أعلم به منا أللهم ان كان محسناً فزد في احسانه وان كان مسيئاً فتجاوز عنه واغفر له أللهم اجعله عندك في أعلى عليين واخلف على أهله في الغابرين وارحمه برحمتك يا أرحم الراحمين) بعد بگويد الله أكبر وأگر ميت زن باشد ضمير هاء را كه راجع بميت است مؤنث بياورد ودر

نماز ميت شرط است نيت وقيام وقبله بودن سر ميت بسمت يمين نماز گذار أگر چه بجهة طول صف جماعة با لفعل در طرف يمين أو نباشد وأگر ميترا عكس گذارده با شند نماز با طل است چنانچه شرط است به پشت خوابانيدن ميترا در ان حال وأگر در نماز بر ميت صفوف متعدد باشد وهمه فرادي نماز كنند ضرر ندارد

مبحث پنجم در دفن ميت

بدانكه واجب است دفن نمودن ميترا بوجوب كفائي بنحوي كه پنهان نمايند أو را زير خاك بقدري كه محفوظ ما ند جثهٔ أو از ضرر حيوانات درنده وبوي أورا أز انتشار وواجب است أو را بدست راست ورو بقبله بخوابانند وحرام است نبش قبر نمودن مگر در بعض مقامات كه در كتب مبسوطه مسطور است وبجهة بيرون آوردن ميت ونقل بمشاهد مشرفه رجوع بغير كنند چنانچه حرام است سيلي بر صورت زدن وخراشيدن ان وكندن وچيدن مو چه درموت أقارب وچه غيرانها وهمچنين پاره نمودن رخت درغيرموت پدر وبرادر وبدانكه استخوان ميترا أگر در كيسه كنند ودفن كنند ضرر ندارد وبدانكه مستحب است نماز ليلة الدفن وان دو ركعة است در ركعة أولى بعد از حمد آية الكرسي بخواند ودر ركعة دويم بعد از حمد أو لى آنستكه ده مرتبه سوره انا أنزلنا بخواند وبعد از سلام بگويد أللهم صل على محمد وآل محمد وابعث ثوابها إلى قبر فلان واسم ان شخص را بجاي فلان ذكر كند

فصل ششم در غسل ميت

بدانكه واجب است غسل نمودن براي كسيكه ببدن خود مس كرده باشد ميترا بعدار سرد شدن و پيش از غسل دادن أو أگرچه مس كند دندان وناخن أورا على الأحوط

فصل هفتم در أغسال مستحبه

بدانكه أغسال مستحبه بسيار است وشمردن انها موجب تطويل ودر كتب مبسوطه مسطور است وغسل جمعه مستحب مؤكد است وأگر خوف داشته باشد كه روز جمعه آب بدست أو نيايد تقديم ان روز پنج شنبه جايز است وأگر روز جمعه آب بدست آورد نيز بجا آورد ووقت ان تا ظهر جمعه است وتا غروب جمعه بقصد ما في الذمه بجا آورد وقضاء ان تا غروب روز شنبه جايز است

مقصد سيم در تيمم است

بدانكه مشروع ميشود تيمم در نه مقام (أول) نيافتن آب بقدري كه كفاية كند أز براي وضوء يا غسل لكن أگر در بيابانى باشد كه احتمال بدهد كه در سمتى از ان آب باشد أگر ممكن شود تفحص كند خودش يا نائبش در زمين ناهموار بقدر رفتن يك تير پرتاب ودر بيابان صاف بقدر دو تير پرتاب در چهار سمت وهر گاه وقت تنگ باشد با ترك تفحص تيمم أو صحيح است بخلاف أنكه در وسعت وقت تيمم كند بدون تفحص كه باطل است مگر أنكه در واقع آب نبوده كه برفرض

تفحص نمي يافت كه در اين صورت با فرض تمكن أز قصد قر به بغفلة ونحو ان تيمم او صحيح است بنا بر أقوى (دويم) أنكه بترسد بر نفس يا عرض يا مال معتد به هر گاه بخواهد بآب برسد (سيم) ترس ضرر أز استعمال آب مثل ناخوشي وأمثال ان سچه بترسد أز حدوث ان يا أز طول كشيدن يا تندت ان هر گاه تكليف جبيره نباشد (چهارم) ترس أز عطش بر خود يا بر انسان يا حيوان محترم بسبب استعمال آب (پنجم) أنكه هر گاه طلب كند أز كسيكه آبي باو بـه بخشد يا بفروشد بر أو منت گذارده شود كه نتواند تحمل أورا بنا بر عادة (ششم) توقف داشتن تحصيل آب است بر دادن جميع أنچه در نزد أو هست يا قدري كه ضرر بحال او برساند بخلاف أنكه ضرر بحال او نباشد أگر چه بقيمت گزاف باشد كه واجب است بدهد (هفتم) تنگي وقت است أز طلب كردن آب (هشتم) تنگي وقت است أز استعمال آب (نهم) واجب بودن استعمال آب موجود در رفع خبث وأحوط در اين صورت آنستكه أول استعمال آب كند و بعد تيمم كند [وأنچه] بان تيمم كرده ميشود چند چيز است (أول) خاك خالص (دويم) سنگ (سيم) ريگ (چهارم) زمين گج قبل از پختن واين چهار در يك مرتبه است أگر چه أحوط حتى المقدور خاك است وأگر اينها نباشد تيمم كند بچيزي كه در ان غبار باشد هر گاه ممكن نشود بتكانيدن غبار أو جمع شود و إلا لازم است وأگر أنهم نباشد گل أگر نتواند أورا بخشكاند و إلا لازم است وأگر أنهم نباشد أقوى وجوب قضاء نماز است أگر چه

احوط اتيان بنماز بي وضوء ميباشد نيز [وحقيقت تيمم] سه چيز است
(أول) زدن دو كف دست است با هم بر زمين يك دفعه أگرچه
بدل از غسل باشد بنا بر أقوى هر چند أحوط دران دو دفعه زدن
است يك دفعه براي مسح پيشاني وديگري براي مسح يدين (دوبم)
مسح كردن بدو كف دست با هم تمام پيشاني وجبينين را أز رستنگاه مو
تا دو أبرو وطرف بالاي دماغ با مراعات الأعلى فالأعلى عرفاً و ضرر
داشتن انفراج معلوم نيست ولازم نيست اجراء هر يك بر تمام محل
أگرچه أحوط است (سيم) مسح كردن تمام پشت دست راست را
أر بند دست تا سر أنگشتان بكف دست چپ و بعد از ان پشت دست
چپ را بدست راست [وشرايط صحت تيمم] يارده چيز است (أول)
تكليف بودن تيمم نه غسل يا وضوء (دوبم) مباح بودن آنچه بان تيمم
ميكنند مگر آنكه مجبور باشد (سيم) پاك بودن آنچه بان تيمم ميكنند
وممزوج بغير ان نباشد كه أز خاك بودن مثلا بيرون رود وأگر مشتبه
باشد بشبههٔ محصوره بهر دو تيمم كند (چهارم) پاك بودن أعضاء تيمم
(پنجم) زائل كردن حاجب از ماسح وممسوح (ششم) نيت بتفصيلي
كه در وضوء گذشت (هفتم) ابتداء أز أعلى فالأعلى (هشتم) ترتيب
بنحويكه ذكر شد (نهم) موالات عرفي (دهم) مباشرت كه خود تيمم
كند با امكان (يازدهم) آنكه تيمم بعد از دخول وقت نماز باشد
وجايز است تيمم در أول وقت چه أميد رفع عذر داشته باشد يا نه
أگرچه تأخير تا آخر وقت أگر أميد رفع عذر داشته أحوط است بلي

با قطع بان تأخير متعين است وهر گاه تيمم كرد أز براي نمازي در در وقت ان اكتفا ميكند بان براي نماز ديگردر وقت ان أگر عذر باعث تيمم باقي باشد وهر گاه شخص جنب بواسطه ضرر استعمال آب مثلا براي نمازي تيمم كرد ونماز كرد و بعد محدث شد بحدث أصغر براي نماز بعد أگر ان عذر باقي باشدوضوء بگيرديا تيمم كند بدل ازوضوء أگر از ان هم معذور است على الأقوى ما دامبكه عذرش باقي است أگرچه أحوط در صورت تمكن أزوضوء جمع است ما بين ان وتيمم بدل از غسل ودر صورت معذور بودن از وضوء نيز يك تيمم است بقصد ما في الذمه وأحوط أز ان دو تيمم است يكي بدل از وضوء و يكي بدل از غسل

مقصد چهارم در طهارت أز خبث

ودر ان چند مبحث است ﴿ مبحث أول ﴾ در نجاسات است وان يازده چيز است (أول ودويم) بول وفضله انسان وهر حيوانيكه حرام گوشت وصاحب خون جهنده باشد در غير پرنده على الأقوى أگرچه احوط اجتناب از مدفوع پرنده است نيز خصوص از بول شب پره (سيم) مني است أز هر حيوان صاحب خون جهنده (چهارم) ميته وأجزاء ان كه در سابق حيوة داشته باشد از انسان وهر حيوان صاحب خون جهنده الي ميت انسان بغسل دادن پاك ميشود وهر گاه مس كند انرا قبل از غسل دادن ان غسل مس ميت واجب ميشود أگرچه بدون رطوبة مس شود و همچنين نجس است أجزائيكه أز هر حيوان زنده جدا ميشود بشرط أنكه روح در ان حلول كرده باشد لكن أجزاء صغاري كه از

انسان جدا میشود مثل پوست لب وأمثال ان پاك است (پنجم) خون انسان وهر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر أنچه باقي میانـد در أجزاء حیوانیکه ذبح شرعي شده وخون متعارف أز ان بیرون رفته که طاهر است وأحوط اجتناب أز خونیست که در عضوي باشد که حرام است خوردن ان مثل سپرز وخون در زرده تخم أگر بسفیده سرایت نکرده بسبب پردهٔ که بر روي ان هست همان زرده نجس است وسفیده ان پاك است (ششم وهفتم وهشتم) سگ وخوك صحرائي وکافر باقسام أنها أگر چه روح در أنها حلول نکرده باشد (نهم) شراب بلکه هر مست کننده که در أصل روان باشد ودر حکم ان است آب أنگور ومویز وخرما که بخودي خود بجوش بیاید وأما أگر باتش بجوش بیایند وهنوز ثلثان نشده باشند پس آب أنگور ومویز أگر چه حرام است خوردن أنها مادامیکه ثلثان نشده باشند ولي أقوی آنستکه نجس نیستند هر چند احتیاط خوب است وأما آب خرما بجوشیدن باتش نه نجس میشود ونه حرام (دهم) فقاع که أز جو گرفته باشند وإلاّ حرمت ونجاست ان معلوم نیست أگر مسکر نباشد (یازدهم) عرق شتر نجاست خوار قبل أستبراء ان بلکه مطلق حیوان حلال بنا بر أحوط

مبحث دویم

بدانکه ثابت میشود نجاست بچند چیز (أول) علم بان (دویم) خبر دادن ذو الید (سیم) شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا بر أحوط ومظنه وشك کفایت نمیکند مگر در رطوبت مشتبهٔ که بعد از

بول يا خروج مني وقبل از استبراء خارج ميشود چنانچه ثابت ميشود
طهارت چيز نجس بعلم يا ببينه يا خبر دادن ذو اليد وهمچنين است بقول
عدل واحد باشد على الأحوط كفاية نميكنند

مبحث سيم در أحكام نجاسات

بدانكه شرط است در صحت نماز در حال اختيار پاك بودن ظاهر بدن
وموي وناخن ونحو ان ولباس مصلي كه ما تتم فيه الصلوة باشد
وهمچنين است آنچه همراه نماز گذار است أگر چه بان ستر نكرده
باشد بلي در مثل عرقچين وبند زير جامه وجوراب وأمثال ان كه بتنهائي
نميتوان ستر عورت بان نمود شرط نيست ومحمول متنجس كه بقدر ساتر
نباشد ضرر ندارد وهمچنين خون قروح وجروح تا زمانيكه خوب نشده
وتطهير بدن يا لباس از ان يا تبديل ان كه نوعاً مشقت دارد معفو است
در نماز أگرچه زياد باشد وهمچنين خون حجامت وفصد وهر زخمي
بلكه بواسير أگر درظاهر باشد وأگر درباطن باشد أحوط اجتناب
از ان است وهمچنين معفو است نماز كردن با خون غير قروح وجروح
أگر كمتر از درهم باشد مگر خون حيض ونفاس واستحاضه ونجس العين
وميته كه أنها معفو نيست بلكه أحوط در خون غير مأكول اللحم غير
از انسان نيز اجتناب است

مبحث چهارم در مطهرات است

وان چند چيز است (أول) آب است وان يا مطلق است كه بدون

قيد انرا آب ميگويند يامضاف است مثل گلاب وآب قند وآب هندوانه رفع حدث وازاله خبث بان نميشود وبملاقات نجاست نجس ميشود هر چند زياده أزكر باشد بشرط أنكه نجس أعلى يا مساوي باأن باشد وأگر موضع ملاقات أسفل باشد مثل أنكه أزگلاب پاش گلاب در دست كافري بريزند پس نجاسة أو سرايت نميكند بأعلى وآب مطلق پنج قسم است (أول) آب باران (دويم) آب جاري (سيم) آب چاه (چهارم) آب ايستاده كه بقدر كر يا زيادتر از ان باشد (پنجم) آب ايستاده كه كمتر از كر باشد پس بدانكه آب باران در حال باريدن در حكم جاري است أگرچه قليل باشد كه نجس نميشود بملاقات نجاست با عدم تغيّر بنجاست و پاك ميكند آب متنجس وغير آب از زمين وجامه وفرش را كه متنجس باشد به باريدن بر ان بعد اززوال عين نجاست وتعدد وعصر در ان لازم نيست [وأما] آب جاري وان آبيستكه بجوشد أز زمين غير چاه پس بملاقات نجاست نجس نميشود ماداميكه طعم يا رنگ يا بوي ان بنجاست متغير نشود و با تغيير يكي از أنها نجس است وآب نجس غير متغير يا متغيري كه تغيير ان زائل شده باشد بمجرد اتصال بآب جاري يا كر پاك ميشود [وأما] آب چاه پس أقوى آنستكه نيز بملاقات نجاست نجس نميشود أگرچه كمتر از كر باشد وواجب نيست بواسطه افتادن چيزي در ان چيزي أز آب كشيدن بلي مستحب است وتفصيل ان در كتب مبسوطه مسطور است بلي أگر بنجاست آب چاه متغير شود نجس ميشود وتطهير ان بكشيدن

مقداري است كه تغيير انرا زائل كند [وأما] آب ايستاده أگر
بقدر كر باشد بملاقات نجاست نجس نميشود و كر بحسب وزن شصت
وچهار من شاه إلاّ بيست مثقال صيرفي است و بحسب مساحت
أنكه حاصل ضرب طول وعرض وعمق ان در يك ديگر سي وشش وجب
باشد على الأقوى بلكه اكتفاء به بيست وهفت وجب خالي أز قوه
نيست [وأما] آب ايستاده كمتر از كر پس بملاقات نجاست نجس
ميشود وأگر استعمال شود در رفع خبث پس در غساله مزبله عين نجس
است أگرچه متغير بنجاست نشود بلكه أحوط اجتناب أز غساله
است مگر غسالهٔ استنجاء كه ان پاك است بشرط أنكه عين
نجاست درأو نباشد ومتغير بان نشده باشد ونجاست تعدي أز محل
نكرده باشد بحدي كه ازصدق استنجاء بيرون رود ونجاست خارجي
بان نرسيده باشد ودر تطهير متنجس أز بول بآب قليل معتبر است شستن
انرا دو مرتبه چه لباس باشد چه غير ان وكفاية ميكند در بول صبي
شيرخواريكه غذا خور نشده باشد يك مرتبه آب بر أو بريزند كه
محل نجس را فرا گيرد وحاجت بفشردن نيست ودر غير بول أقوى كفاية
يك مرتبه است بعد از زوال عين أگرچه أحوط دو مرتبه است ودر
چيزهائيكه فشرده ميشود معتبر است فشردن ان أما داخل ظرف
پس سه مرتبه بايد شسته شود بآب قليل أز هر نجاستي مگر درولوغ
سگ كه بايد أول يك مرتبه بخاك پاك خاك مالي نمايند و بعد از ان
دو مرتبه ديگر بآب خالص پاك أنرا بشويند و بهتر اين است كه أول

بخاك خشك خاك مالي كنند و بعد از ان قدري آب در ان كرده گل مالي كنند و بعد از ان دو مرتبه بآب بشويند و مگر ولوغ خوك ومردن موش صحرائي در ان كه بنا بر أقوى هفت مرتبه انرا بشويند وأحوط وأولى در خوك أول خاك ماليدن است نيز ودر تطهير بآب كثير وجاري يك مرتبه كافي است مطلقا بنا بر أقوى بلي در ولوغ خاك مالي لازم است بلكه أحوط تعدد غسل است نيز (دويم) زمين كه پاك وخشك باشد وان پاك ميكند براه رفتن باماليدن بر ان كف پا وته كفش وأمثال انرا بعد از زوال عين نجاست بشرط أنكه نجاست ان حاصل شده باشد أز راه رفتن بر زمين على الأحوط (سيم) آفتاب است وان پاك ميكند زمين وأنچه غير منقول باشد مثل عمارات وآلات متصله بان وأنچه در ان نصب شده مثل در وپنجره وميخ ومثل درختها وميوهاي ان وگياه ها كه در ان است وظرفهائيكه در زمين بنا گذارده شده وأمثال ان هر گاه بتابيدن أنها را بخشكاند بعد از زائل شدن عين نجاست (چهارم) مستحيل شدن نجس بچيز پاك مثل مبدل شدن شراب بسركه وخاكستر شدن عين نجاست (پنجم) انتقال است مثل خون انسان كه در بدن شپش وأمثال ان رفته وجزء بدن ان محسوب شود (ششم) اسلام (هفتم) تبعيت وان در چند جا ثابت است (أول) هر گاه كافر مسلمان شد طفل أو بتبع أو پاك ميشود پدر مسلمان شود يا مادر (دويم) ظرف شراب بعد از مستحيل شدن ان بسركه (سيم) تخته كه ميترا بر ان غسل ميدهند وهمچنين خرقهٔ كه بر روي

أو است درحال غسل دادن ودست غسل دهنده که بتبع میت پاك
میشود ودر غیر دست أز سائر بدن ولباس غسل دهنده تأمل است
أحوط شستن است وهمچنین پاك شدن أطراف چاه ودلو وطناب
وسائر آلات نزح هرگاه چاه بتغییر نجس شده معلوم نیست أحوط
اجتناب است (هشتم) غایب شدن مسلمان پس حکم میشود به پاکی
بدن یا جامه وفرش وظرف وأنچه أز توابع أو است هرگاه عالم بنجاسة
ان بوده واحتمال تطهیر ان داده شود واستعمال کند انرا فیما یشترط فیه
الطهارة (نهم) زائل شدن عین نجاست أز باطن انسان مثل باطن
دماغ وگوش وچشم وفرج وأمثال ان وهمچنین أز ظاهر بدن هر حیوان
وهمچنین أز مخرج غایط با فرض عدم تعدي بسنگ یا کهنه ونحو ان
أز چیزهائیکه زائل میکنند عین نجاسترا بشرط آنکه پاك باشد وباید
کمتر أز سه عدد نباشد علی الأحوط وهرگاه بسه عدد پاك نشده علاوه
کند تا زایل شود وأقوی حصول طهارت است باستنجاء باستخوان
وسرگین پاك أگرچه حرام است علی الأحوط چنانچه حرام است
استنجاء بانچه محترم است در شریعت (دهم) استبراء کردن حیوان
نجاست خوار حلال گوشت است بمقداري که أز صدق جلال بودن خارج
شود وبهتر استبراء نمودن ان بانچه منصوص است که پاك میکنند بول
وفضله انرا (یازدهم) بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاك میکنند
خونیرا که باقي مانده لکن خوردن ان خون حرام است (دوازدهم)
جدا شدن غساله وان پاك کننده است رطوبتیرا که باقي میماند بعد ازفشردن

مطلب دويم در أقسام نمازهای واجب

بدانكه در زمان غيبت نماز واجب هفت است (أول) نماز يوميه پنجگانه (دويم) نماز آيات (سيم) نماز طواف واجب (چهارم) أنچه بنذر وعهد و يمين واجاره واجب ميشود (پنجم) نماز والدين كه أز أنها فوت شده باشد أز روي عذر كه بر ولد أكبر واجب است (ششم) نماز جمعه كه واجب تخييري است ما بين ان ونماز ظهر در روز جمعه بنا بر أقوى (هفتم) نماز بر ميت ونمازهاي مستحبي بسيار است ولكن اقتصار ميشود بنوافل يوميه وان هشت ركعة نافله ظهر است كه پيش أز نماز ظهر بايد خوانده شود وهشت ركعة نافله عصر است كه پيش از نماز عصر ميخوانند وچهار ركعة نافله مغرب كه بعد از نماز مغرب مي خوانند ودو ركعة نافله عشاء كه أنرا وتيره گويند نشسته بعد از نماز عشاء مي خوانند وايستاده نيز جايز است وهشت ركعة نافله شب كه وقت ان بعد از نصف شب است وهر چه بصبح نزديك تر بجا آورد بهتر است ودو ركعة نماز شفع كه بعد از نماز شب مي خوانند ويك ركعة نماز وتر است كه بعد از شفع مي خوانند ومستحب است در ان خواندن سوره توحيد سه مرتبه ومعوذتين هر كدام يك مرتبه و مستحب است در ان قنوت و بهتر اين است بعد از دعاي فرج كه [لا إله إلاّ الله الحليم الكريم لا إله إلاّ الله العلي العظيم سبحان الله ربّ السموات السبع وربّ الأرضين السبع وما فيهن وما بينهن وربّ العرش العظيم وسلام على المرسلين والحمد لله ربّ العالمين] است چهل نفر

مؤمن را دعا كند چه زنده وچه مرده باينكه بگويد اللهم اغفر لفلان واسم مؤمني را ذكر كند بعد از ان هفتاد مرتبه بگويد استغفر الله ربي وأتوب اليه و بعد از ان هفت مرتبه بگويد « أستغفر الله الذي لا إله إلاّ هو الحي القيوم ذو الجلال والاكرام لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي وأتوب اليه » وهفت مرتبه [هذا مقام العائذ بك من النار] و بگويد « ربّ أسأت وظلمت نفسي و بئس ما صنعت وهذه يدي جزاء بما كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما أتيت فيها أنا ذا بين يديك نخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضي لك العتبى لا أعود » وسيصد مرتبه بگويد العفو ودو ركعة نافله صبح است قبل از نماز صبح بجا آورد و جايز است قبل از فجر بجا آورد واين نوافل را هر دو ركعة بيك سلام بجا آورد واكتفا بحمد تنها ميتوان كرد بدون سوره وقنوت و جايز است كه بعض نوافل را بجا آورد و بعضي را ترك كند ولكن تا بتواند ترك نكند وهر نماز نهاري كه در سفر قصر ميكنند نافله ان نماز ساقط است مثل ظهر وعصر ولكن نافله عشاء ونوافل ديگر ساقط نيست ﴿ وأما أحكام نماز ﴾ پس در ان چند مبحث است

مبحث أول در مقدمات نماز

وان چند چيز است (أول) وقت شناختن وأول وقت ظهر زوال آفتاب است أز دائره نصف النهار تا بقدر أداء نماز عصر بغروب شرعي مانده ووقت نماز عصر بعد از مقدار أداء ظهر است أز زوال تا غروب شرعي

ووقت نماز مغرب أز وقت غروب شرعي است يعني زوال حمره أز طرف أفق شرقي تا مقدار أداء نماز عشاء بنصف شب مانده وأولى آنستكه تأخير نينداز أزغروب شفق كه آخر وقت فضيلت ان است وهر گاه عصياناً يا نسياناً يا جهلا أز نصف شب نماز مغرب وعشاء تأخير افتاد تا قبل ازطلوع فجر واجب است بجا آورد ولي نيت أداء وقضاء نكند ووقت نماز صبح أز اول پهن شدن سفيد يست در أفق كه فجر صادق است تا طلوع آفتاب وآخر وقت فضيلة ان طلوع حمره مشرقيه است ودر اينجا چند مسئله است [مسئلة] تا يقين بدخول وقت نكند نماز نميتوا نـد بجا آورد واعتماد بمظنه نكند مگر در هواي أبر بلي شهادت عدلين معتبر است و بعيد نيست جواز اعتماد بر أذان يك عادل عارف بوقت ولي أولى آنستكه صبر كند تا يقين حاصل نمايد وهر گاه اعتماد بمذكورات نمودونماز كرد بعد ظاهر شد كه تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده كنـد وأگر معلوم شد در أثناء نماز وقت داخل شده أگر چـه قبل از سلام باشد اعاده لازم نيست [مسئلة] أگر كسي مشغول نماز عصر يا عشاء شود پيش از نماز ظهر يا مغرب نسياناً پس أگر متذكر شود درحالتيكه درنماز باشد وممكن باشد عدول بنماز پيش عدول نمايدوأگر بعد از فراغ باشد مجزي است و بعد از ان نمازظهر يامغرب را بجا آوردويا تقديم عصر أقوى جواز عدول است بعد از فراغ ان نيزوأحوط در اين صورت اتيان بنماز دويم است بقصد ما في الذمه بدون تعيين ظهر و عصر (مسئلة) جايز نيست تأخير نماز أزوقت وواجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد

بلي هرگاه عصياناً يا نسياناً تعويق انداخت بقدار يك ركعة بآخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز وأقوى ان است كه در اين صورت نيز نمازش أداء است (مسئلة) جايز است اتيان بنماز مستحبي غير از نوافل مرتبه دروقت فريضه على الأقوى ﴿ دويم ازمقدمات نماز ﴾ قبله شناختن است بدانكه واجب است نمازهاي واجبي را رو بقبله بجا آورد بلكه استقبال معتبر است در نمازهاي مستحبي نيز بلي چون نماز مندوب را سفراً وحضراً جايز است درحال راه رفتن بجا آورد ودر اين حال استقبال در ان معتبر نيست ومراد بقبله امكاني است كه كعبه در ان واقع است ومحاذي ان از تخوم أرض تا آسمان تمام قبله است ومحاذات عرفي كافي است ودر اينجا چند مسئله است (مسئلة) واجب است تحصيل علم باستقبال برفرض امكان وفرق نيست ما بين مكه وبلاد بعيده وهرگاه ممكن نباشد تعيين ان بيقين واجب است تحصيل مظنه بان الأحري فالأحرى وعلاماتيكه معين شده براي تشخيص قبله بلاد در علم هيئة اسباب حصول مظنه است وجايز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمين ماداميكه خطأ ان ظاهر نشود وهرگاه درجائي ممكن نشود تعيين قبله علماً وظناً واجب است نماز را چهارمرتبه بچهار جهة بخواند على الأحوط اگر وقت موسع باشد واگر مضيق باشد بهر قدر كه گنجايش دارد بجا آورد اگرچه يك مرتبه باشد بهرجهة كه بخواند كافي است (مسئلة) وهرگاه بعد از تشخيص قبله ونماز ظاهر شود كه در حال نماز متوجه بقبله نبوده

بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید أگر وقت باشد و قضاء کند أگر وقت نباشد وأگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ أو بوده أگر وقت باقي است اعاده کند وأگر باقي نيست احوط قضاء ان است وأگر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولي بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس أگر در أثناء نماز بر ان مطلع شود فوراً رو بقبله کند ونمازش را تمام کند صحیح است وأگر بعد از نماز معلوم شود اکتفا نماید بان (سیم) أز مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن ولباس أز نجاست خبثي إلا در آنچه معفو است وهمچنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت (چهارم) أز مقدمات مباح بودن مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده از جاي ایستادن مگر بکامتي خشت ودر این جا چند مسئله است (مسئلة) واجب است جاي نماز غصبي نباشد که نماز در مکان غصبي باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمني یا اذن فحوي یا رضاي أو بشاهد حال وهرگاه زمیني در اجاره کسي است اذن مستأجر معتبر است (مسئلة) واجب است تمام مکان نماز گذار پاك باشد أز نجاستیکه ببدن مصلي یا لباس أو سرایة کند پس هرگاه أمکان خشك باشد ونجاسة ان سرایة نکند نماز در ان صحیح است مگر جاي سجده پیشاني که أگر ان نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشك باشد بلي مستحب است تمام مکان پاك باشد (مسئلة) أحوط آنستکه مرد وزن پهلوي یکدیگر نماز نخوانند وهمچنین زن پیش ومرد عقب

أو نباشد درحال نماز أگرچه أقوى جواز وصحت نماز هر دويي باشد با كراهت وفرقى نيست ما بين زن محرم وغير ان وكراهت مرتفع ميشود ببودن حائلي كه مانع ديدن باشد يا بفصل ميان ان دو بقدر ده ذراع دست (مسئلة) مستحب است نمازرا در مساجد بجا آورد در حديث است كه ثواب يك نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز ودر رواية ديگر هزار هزار نماز وثواب يك نماز در مسجد پيغمبر «ص» برابر است باده هزار نماز ودر هر يك أز مسجد أقصى ومسجد كوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر صد نماز ودر مسجد محله برابر بيست و پنج نماز ودر مسجد بازار ثواب دوازده نماز است ونماز نزد حضرت أمير المؤمنين «ع» معادل است با ثواب دويست هزار نماز ولي مستحب است زن نمازرا در خانه بخواند كه أفضل است ازمسجد بلكه أفضل در صندوق خانه كه پستوي اطاق است (مسئلة) مكروه است نماز در أندرون حمام بلكه در جامه كن أولى ترك است ومكروه است نماز در كشتي أگر بتواند بيرون ان نماز كند وهمچنين نماز در جائيكه كسي رو بروي أو باشد بخصوص زن يا مقابل چراغ يا آتش أفروخته يا مقابل مصحف گشاده يا كتاب يا كاغذ كه خط ان نمايان باشد وهمچنين مكروه است نماز در خانه كه مست كننده يا سگ يا صورت در ان باشد ومكروه است نماز درقبرستان (مسئلة) مستحب است برا بر مصلي ستره باشد ومراد از ان ديوار يا حائلي است كه ميان مصلي وان بيش از دو يا سه ذراع نباشد وأگر عصائي در برابر

گذارد وكافي است (پنجم أزمقدمات نماز) پوشانيدن عورت وان در مرد قبل وحلقه دبرو بيضتان است وعورت زن در نماز جميع بدن است مگر روي ودو دست تا بندان ودو پا تا ساق ولكن در كنيز وصبيه نابالغه پوشانيدن سر وگردن واجب نيست و بايد لباس نماز گذار غصبي نباشد وأز پوست ميته نباشد وأز أجزاء حرام گوشت نباشد بلكه ميته وأجزاء حرام گوشت نيز همراه أو نباشد الي جايزاست نماز كردن با پوست خز وسنجاب وكرك أنها و بايد لباس مردان از أبريشم خالص نباشد وطلا باف نباشد چه در حال نماز وچه در غير ان بلكه أنگشتر طلا در دست كردن بلكه مطلق زينت كردن بطلا جايز نيست أز براي ايشان مطلقا وأما براي زن جايز است أمور مذكوره حتى در نماز و باكي نيست بر مرد پوشيدن حرير خالص در حال اضطرار ودر جنگ چنانچه جايز است سجاف جامه أو حرير خالص باشد أگر چه أحوط آنستكه زياده أز چهار أنگشت نباشد و بدانكه هرگاه جورابي در پاي نماز گذار باشد كه نه پوشاند پشت پا وساق را أحوط اجتناب وأقوى جواز ان است

مبحث دويم

بدانكه مستحب است در نمازهاي يوميه أذان وأن چهار مرتبه ألله اكبر وهر كدام أز (أشهد ان لا إله إلاّ الله وأشهد أن محمداً رسول الله وحيّ على الصلوة وحيّ على الفلاح وحيّ على خير العمل وألله أكبر ولا إله إلاّ الله) را دو مرتبه بگويد و بعد از ان اقامه است وان مثل

أذان است در فصول مگر آنكه دو مرتبه الله أكبر أز أول و يك مرتبه لا إله إلا الله أز آخر دران نيست و بعد از دو مرتبه حيّ على خير العمل دو مرتبه بگويد قد قامت الصلوة وأحوط عدم ترك اقامه است از براي مردان در غير موارد سقوط ان وأقوي اشتراط طهارت است در أقامه [وأما] ايستادن وحرف نزدن پس شرط نيست در ان أگرچه أحوط است

مبحث سيم در واجبات نماز

وان يازده است (أول) نيت ومعتبر است در ان قصد قربة ومعين بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت وهر گاه در بين نماز قصد خروج از ان نمايد يا متردد شود در ان وچيزي أز اجزاء نماز را در ان حال بجا نياورده ومفسدي ديگر هم بجا نياورده پشيمان شود و برگردد أزهما بجا نماز را تمام كند نمازش صحيح است (دويم) تكبيرة الأحرام وأن گفتن ألله أكبر است وواجب است صحيح أداء كند (سيم) قيام با قدرت و إلاّ تكيه كند و با تعذر از ان بنشيند و با عجز از نشستن بخوابد بر پهلوي راست مثل مدفون و با تعذر از ان بر پهلوي چپ و با تعذر از ان به پشت بخوابد مثل محتضر و بدانكه قيام در حال تكبيرة الأحرام ومتصل بركوع ركن است ودر حال قنوت مستحب است وواجب است در ان استقرار وعدم اعتماد با امكان (چهارم و پنجم) قرائه حمد ويك سوره تمام در دو ركعه أولي بلي مريض ومستعجل بجهة ضرورت وتنگي وقت اكتفا ميكند بحمد تنها ودر دو ركعة آخر مخير است

بين قرائت حمد تنها يا گفتن [سبحان الله والحمد لله ولا إله إلاّ الله والله أكبر] يك دفعه على الأقوى وسه مرتبه على الأحوط و بدانكه واجبات قرائة چند چيز است (أول) أداء نمودن حروف را أز مخرج خود بطوريكه ممتاز أز يكديگر باشد وصدق ان حرف بكنند (دويم) حركت وسكون وتشديد را درست أداء كند (سيم) وقف بحركة بلكه وصل بسكون هم نكند على الأحوط (چهارم) أنكه [بسم الله الرحمن الرحيم] بگويد در أول حمد وسوره كه جزء أنها است مگر سورهٔ برائة ولازم است تعيين سوره ولو اجمالا پيش از شروع در بسمله (پنجم) هر سوره كه خواند تا از نصف تجاوز نكرده بلكه تا بنصف نرسيده على الأحوط ميتواند عدول كند بسوره ديگر مگر سورهٔ توحيد وجحد را بلي أگر كلمهٔ يا آيهٔ را فراموش نمود ميتواند عدول كند مطلقا (ششم) أنكه سوره سجده واجبه دار را در نماز واجبي نخواند ودر نافله جايز است ودر ان بعد از قرائة آيهٔ سجده سجده كند و برخيزد ونماز را تمام كند وأما در نماز واجبي أگر گوش كند آيهٔ سجده را يا سهواً بخواند بايد بعد از نماز سجده كند وأحوط آنستكه در نماز ايماء كند ونماز را تمام كند وسجده كند وأحوط اعاده أصل نماز است نيز (هفتم) تمام قرائة وتسبيحات أربعه را در ركعات ايستاده با استقرار بجا آورد با امكان (هشتم) أنكه مرد حمد وسوره را در ركعة اول ودويم نماز مغرب وعشاء وصبح بلند بخواند ودر نماز ظهر وعصر آهسته ودر ركعة سيم وچهارم هر نمازي آهسته بخواند چه حمد باشد وچه تسبيحات

ومناط در بلندي وآهستگي ظهور جوهر صوت وعدم ظهور ان است [وأما] زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند ودر مواضع جهر مخير است مگر أنكه أجنبي صوتش را بشنود ومستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در موضع اخفات (نهم) ترتيب ميان حمد وسوره و همچنين ميان أجزاء انها (دهم) موالات وفاصله نكردن ما بين أنها بغير ذكر ودعا وقرآن (يازدهم) قرائت را صحيح أداء كند وموافق باشد با قرائة يكي أزقراء سبعه وأگر نداند تعليم بگيرد [دوازدهم] سوره والضحى وألم نشرح را يك سوره محسوب دارد وهمچنين ألم تر ولايلاف را و بدانكه در جواز قرائة حمد وسوره أز روي قرآن در فريضه اشكال است وأحوط اقتصار است بر صورتيكه متمكن نشود أز حفظ خواندن يا بجماعت يا بمتابعت قاري بلكه أحوط ترك است در جميع أحوال نماز بلي خواندن قنوت وساير اذكار وأدعيه أز روي كتاب مانعي ندارد ﴿ ششم أز واجبات نماز ركوع است ﴾ وواجبات ان پنج است [اول] خم شدن بحدي كه بتواند كف دست خود را بزانو برساند [دويم] گفتن ذكر است بعد ار رسيدن بحد ركوع وأحوط گفتن سبحان الله سه مرتبه يا گفتن سبحان ربي العظيم وبحمده يك مرتبه [سيم] طمأنينه در حال ذكر « چهارم » بلند كردن سر أز ركوع « پنجم » طمأنينهٔ در حال قيام ﴿ هفتم أز واجبات نماز سجود است ﴾ وواجبات ان هفت است « أول » انكه منحني شود بحد بكه مساوي شود جاي پيشاني با جاي پاها بلي پست و بلند بودن ازان بقدر كلفتي خشت ضرر ندارد

« دويم » گذاردن هفت موضع را بر زمين وان پيشاني ودوكف دست ودو زانو ودو سر أنگشت بزرگ پا ها است « سيم » أنكه پيشانيرا برما يصح السجود عليه بگذارد وان زمين وأجزاء ان است كه غير معدني وخوردني و پوشيدني باشد و جايز است سجود بر كاغذ ولي در هر حال بايد مباح و پاك باشد وكفايه ميكند باكي مقداري كه لازم است گذاردن بر زمين هرچند أطراف ان نجس باشد پس هر گاه قدري از مهر پاك باشد وقدري نجس باشد ضرر ندارد هر چند أحوط آنستكه تمام أنچه پيشاني بران قرار ميگيرد پاك باشد « چهارم » ذكر است وأحوط در ان سه مرتبه سبحان الله يا يك مرتبه سبحان ربي الأعلى و بحمده است « پنجم » طمأنينه است در حال ذكر « ششم » باقي گذاردن هفت عضو است بر زمين تا ذكر تمام شود بلي اختياراً جايز است غير از پيشاني را أز زمين حركت دهد در غير حال ذكر يا بلند كند و بگذارد (هفتم) نشستن بعد از سجده أولى بلكه بعد از ثانيه هم على الأقوى ودر ركعه أول وسيم كه تشهد ندارد انرا جلسه استراحت مي نامند « هشتم ازواجبات نماز » تشهد است وواجب در تشهد شش است (أول) شهادتين وأحوط گفتن است بنحو متعارف (دويم) صلوات فرستادن بعد از شهادتين و بايد همه را صحيح أداء نمايد (سيم) ترتيب ما بين كلمات ان بنحو متعارف (چهارم) موالات ما بين كلمات ان (پنجم) أنكه نشسته باشد در حال تشهد (ششم) طمأنينه در ان [نهم أز واجبات نماز سلام است]

و واجب ان چهار است [اول] أ نکه بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین السلام علیکم و بهتر اضافه ورحمة الله و برکاته است وجایز است اکتفاء بثاني هرچند بهتر گفتن هر دو است ومستحب است پیش از ان دو گفتن السلام علیك أیها النبي ورحمة الله و برکاته [دویم] أ نکه در حال نشسته بعمل آورد [سیم] أ نکه صحیح بعمل آورد « چهارم » أ نکه با طمأنینه باشد (دهم أز واجبات نماز ترتیب است) در أفعال نماز پس هر گاه عمداً جزئیرا که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است وحکم سهو بیان خواهد شد (یازدهم موالات) یعني پي درپي بعمل آورد أفعال نماز را وفاصله نشود ما بین ان بسکوت طویل بروجهیکه أز صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

در انکه أرکان نماز پنج است (أول) تکبیرة الأحرام (دویم) قیام در حال تکبیرة الأحرام (سیم) قیام متصل بر رکوع (چهارم) رکوع (پنجم) دو سجده پس هر گاه رکن کم شود یا زیاد عمداً یا سهواً نماز باطل است مگر در نماز جماعت که در ان تفصیلي است

مبحث پنجم در مبطلات نماز

وان چند چیز است (أول) حدث است چه أکبر وچه أصغر (دویم) منحرف شدن از قبله بهمه بدن بطوري که پشت أو بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و یسار عمداً وسهواً وجهلا وأما انحراف بما بین یمین

وقبله یا یسار وقبله سهواً ضرر ندارد (سیم) آمین گفتن بعد از حمد مگر در حال تقیه (چهارم) تکلم کردن بدو حرف وزیاده یا یك حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر ودعا و قرآن بلي سهواً ضرر ندارد (پنجم) خنده قهقهه (ششم) گریه کردن ازجهت غیر خدا ولي گریه أز خوف خدا أز أفضل عبادات است وأحوط ترك گریه بر مصیبت حضرت سیدالشهداء وأهل بیت علیهم السلام است در نماز (هفتم) خوردن وآشامیدن (هشتم) هر فعل منافي که محو کند صورت نماز را مثل جستن ودست بدست زدن وأمثال آنها (نهم) دست بر روي دست گذاردن مگر در حال تقیه (دهم) شك در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئیرا در حال شك بجا آورد [یازدهم] زیاد کردن جزئیرا در نماز عمداً بقصد جزئیة یا کم کردن ان هر چند رکن نباشد

مبحث ششم در شکیات نماز

ودران چند فصل است [فصل أول] بدانکه هر گاه کسي شك کند در چیزي از أفعال نماز وداخل شده باشد در فعلي که بعد ازان است اگر چه مستحب باشد اعتناء نکند مثل آنکه شك کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کند در قرائة بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع واگر شك کند در آیه بعد از دخول در آیهٔ دیگر یا در کلمه بعد از دخول در کلمهٔ دیگر أحوط اتیان بآیه یا کلمهٔ مشکوکه است بقصد قربة مطلقه بلي هر گاه شك کند در رکوع در حال سر از یري أز جهت سجده مادامیکه بحد سجده نرسیده أحوط آنستکه برگردد

بایستد و بعد رکوع کند ونماز را تمام کند و بعد از ان نماز را هم اعاده کند وهرگاه شك کند در سجده بعد از برخواستن یا بعد از دخول در تشهد اعتناء نکند بلي هرگاه شك کند در حال برخواستن برگردد واتيان کند وأگر شك کند در تشهد بعد از برخواستن اعتناء نکند وأگر در حال برخواستن باشد برگردد واتيان بکند علي الأقوى وأگر شك کند در چيزي أز افعال نماز پيش ازاينکه داخل فعلي ديگر شده واجب است آنچه را که شك نموده بجا آورد | فصل دويم | شك در عدد رکعات نمازهاي واجبي در بين نماز بعد ازآنکه شك قرار گرفت أگر نماز دو رکعتي یاسه رکعتي باشد مطلقا موجب بطلان نماز است وأگر چهار رکعتي باشد بازچنين است که نمازش باطل است در جميع صور مگر در نه صورت « أول » شك ميان دووسه بعد از سر برداشتن أز سجده دويم پس بنارا بر سه گذارد ونماز را تمام کند بعد از ان يك رکعة نماز ايستاده يا دو رکعت نشسته بجا آورد وهرگاه شك بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجده دويم باشد پس أحوط آنستکه أنچه ذکر شد بعمل آورد و بعد از اتمام نماز احتياط اعاده کند أصل نماز را واين احتياط درهمه مقامات آتيه که حکم مترتب بر اکمال سجدتين است جاري است | دويم | شك ميان سه وچهار در هرجا باشد چه در قيام چه در رکوع وچه در سجود وچه بعد از ان وچه در بين أنها بناء را بر چهار گذارد ونماز را تمام کند بدو رکعة نشسته يا يك رکعة ايستاده بجا آورد | سيم | شك ميان دو وچهار است بعد از اکمال

سجدتین بنا را بر چهار گذارد ونماز را تمام کند و بعد دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد(چهارم) شك میان دو وسه وچهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و بعد دو رکعت نماز ایستاده ودو رکعت نشسته بجا آورد (پنجم) شك میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنارا بر چهار گذاردونمار را تمام کند و بعد از سلام دوسجده سهو بجا آورد (ششم) شك میان چهار و پنج است در حال قیام مینشیند و شك أو بر میگردد بشك میان سه و چهار وحکم ان دران جاري است براي هر یك أز قیام بیجا واذکاري که گفته دو سجده سهو بجا آورد علی الأحوط و این سجده در جمیع فروض بعد که قیام را میشکند ومي نشیند جاري است (هفتم) شك میان سه و پنج است در حال قیام مي نشیند شك أو بر میگردد بشك دو وچهار وحکم ان در این جاري است (هشتم) شك میان سه وچهار و پنج است در حال قیام مینشیند وشك أو بر میگردد بشك میان دو وسه وچهار وحکم ان در این جاري است (نهم) شك میان پنج وشش است در حال قیام مي نشیند وشك أو برمیگردد بشك میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین وحکم ان در این جاري است ﴿ و بدانکه ﴾ کثیر الشك در أجزاء نماز یا درافعال یا درركعات ان در ان حالیکه کثیر الشك شده اعتنا بشك خود ننماید و بنا را بر صحت گذارد ونماز احتیاط براو واجب نیست وهمچنین اعتبار ندارد شك امام یا مأموم با حفظ دیگري وهمچنین شك بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت که اعتبار ندارد و بنا را بر صحت گذارد بلکه مطلقه

بعد از فراغ و بعد از وقت در حكم شك است

فصل سيم در نماز احتياط است

براي شكوك مذكوره [بدانكه] واجب است بعد از سلام نمازي كه در ان شك كرده و بنا گذارده بدون فاصله منافي ميان ان و نماز احتياط فوراً شروع كند در نماز احتياط وواجب است در نماز احتياط نيت وتكبيرة الأحرام وقرائة حمد تنها وركوع و دو سجده و تشهد وسلام بترتيب نماز ولكن سوره وقنوت ندارد وقرائة حمد را باخفات بجا آورد حتي بسم الله را بنا برأحوط (و بدانكه) أگر شك كند در ركعات نماز نافله مخير است ما بين بناء بر أقل يا أكثر مگر أنكه بناء برأكثر موجب بطلان باشد پس بنا ميگذارد برأقل پس هرگاه شك كند كه يك ركعة كرده يا دو ركعة مخير است وأگر شك كند كه دو ركعة كرده يا سه ركعة بنا بر دو گذارد وتمام كند وأگر شك كند در ركعات نماز احتياط در شكوك پس هر چند مشهور ميان علماء أنرا مثل نافله دانسته اند لكن مشكل است أحوط آنستكه بناء را برأقل ياأكثر گذارد وتمام كند و بعد انرا اعاده كند و بعد ازان اصل نماز را نيز اعاده كند [وأما] أگر شك كند در أجزاء نافله يا نماز احتياط پس حكم ان مثل فريضه است كه أگر در محل است بياورد وأگر داخل جزء بعد شده بگذرد

فصل چهارم در حكم ظن در نماز

بدانكه ظن يا متعلق بركعات است يا بافعال (وأما) ظن متعلق بركعات پس در حكم يقين است در نماز چهار ركعتي در ركعتين أخيرتين از ان پس هر گاه نداند سه ركعت كرده يا چهار ركعة و مظنه أو باحد طرفين است بنا را بران گذارد ونماز أو صحيح است ونماز احتياطي لازم نيست [وأما] در نماز دو ركعتي وسه ركعتي ودر ركعتين أوليين أز نماز چهار ركعتي پس اعتبار مظنه محل اشكال است أحوط عمل بظن واعاده نماز است وأگر أز أول أمر شك كند و بعد از تروي شك أو مبدل شود بظن باحد طرفين عمل كند بظن خود در جائيكه ظن معتبر است وأگر عكس باشد باينكه أول مظنه پيدا كند باحد طرفين و بعد ظن أو مبدل شود بشك حكم شك جاري كند پس مدار در صورت انقلاب بر حالة دويم است شك باشد يا ظن بلكه أگر ظن باحد طرفين داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف ديگر بنا را ظن دويم گذارد وهمچنين در شك پس أگر أول شك كرد ما بين دو وسه و بنا را بر سه گذاشت بعد شك أو منقلب شد بشك ما بين سه و چهار يا يك ودو حكم شك دويم جاري كند پس در صورت أولي بنا را بر چهار گذارد وعمل شك سه وچهار بعمل آورد ودر صورت دويم حكم شك يك ودو جاري كند كه بطلان نماز است وهكذا در ساير انقلابات وهر گاه حالة ترددي أز براي أو حاصل شود و نداند كه شك است يا ظن بناء بگذارد برانكه شك است وحكم شك جاري كند مثلا اگر نداند كه سه ركعت كرده يا جهار ركعت وشك كند كه آيا سه ركعت بودن

مظنون است یا نه بناء بگذارد براینکه مظنون نیست وحکم سه وچهار جاري کند وهکذا در ساير صور [وأما] ظن متعلق بافعال مثل أنكه نميداند يك سجده كرده است يا دو سجده و مظنه أو بيك سجده است يا بدو سجده يا نمي داند که حمد را خوانده يا نه ومظنه دارد با حد طرفين پس در حكم يقين نيست لكن مراعات احتياط بغايت مطلوب است ومقتضاي ان در بعض صور الحاق بشك است ودر بعض صور الحاق بيقين واعاده نماز وحاصل مطلب اينكه يا ظن متعلق است بمثل قرائة و تسبيحات وأذكار كه زيادي ان مضر بنماز نيست يامتعلق بافعالي است كه زيادي ان مضر است مثل ركوع وسجود ونحو اين دو پس در صورت أولى أگر در محل است اتيان كند هرچند ظن بكردن داشته باشد وأگر بعد از تجاوز أز محل است وظن بكردن دارد بگذرد مثل شك وأگر ظن بنكردن دارد برگردد واتيان كند مثلا أگر شك كند كه آيا حمد را خوانده است يا نه وهنوز داخل در سوره نشده است أنرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه به نخواندن وأگر بعد از دخول در سوره يا قنوت شك كند كه حمد را خوانده است يا نه و مظنه أو بخواند باشد بگذرد وبنارا بر خواندن گذارد وأگر مظنه أو بنخواندن باشد باز برگردد و بخواند وهكذا در ساير أنچه از اين قبيل است وأما در صورت دويم پس أگر در محل است ومظنه بنكردن دارد بجا آورد مثل أنكه شك داشته باشد وأگر مظنه بكردن داشته باشد احتياط اين است كه عمل بظن كند و بگذرد ونماز را تمام

كند و بعد ان را اعاده كند وأ گر بعد از محل باشد أ گر مظنه بكردن دارد بگذرد وأ گر مظنه بنكردن دارد بر گردد و بجا آورد ونماز را اتمام كند واعاده كند مثلا هر گاه نميداند يك سجده كرده يا دو سجده وهنوز داخل در تشهد يا قيام نشده است ومظنه او اين است كه يك سجده كرده يك سجده ديگري بجا آورد ونماز أو صحيح است مثل صورت شك وأ گر مظنه دارد كه دو سجده كرده عمل بظن كند و بعد از نماز اعاده كند نماز را وأ گر بعد ازدخول در قيام يا تشهد مظنه أو بكردن دو سجده باشد بگذرد ونماز أو صحيح است وأ گر مظنه أو بنكردن باشد بر گردد و يك سجده ديگر بكند بعد از اتمام اعاده كند نماز را وهكذا درساير أفعال مثل ركوع ونحو ان

فصل پنجم در سهويات نماز

بدانكه سهو يات متعلق است بر كعة يا اجزاء ركني يا أجزاء غير ركني وأيضاً يا بزيادة است يا بنقيصه پس أ گر زياد كند يك ركعت يا بيشتر را نماز او باطل است مطلقا وأ گر سهواً يك ركعت يا بيشتر را ناقص كند و بعد از سلام متذكر شود پس أ گر پيش از اتيان بمنافي عمدي وسهوي مثل حدث واستدبار متذكر شود برخيزد و بقية نماز را بجا آورد وسجده سهو بجهت سلام بيجا بجا آورد نماز أو صحيح است وهمچنين أ گر بعد از اتيان بمنافي باشد كه عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل تكلم در اين صورت نيز برخيزد و بقيه را بجا آورد ودو سجده سهو ديگر بجهت تكلم كردن بيجا بجا آورد وأ گر بعد از منافي حدث

واسته بار یا سکوت طویل ما حي صورت نماز متذکر شود نماز أو باطل است وهرگاه زیاد کند رکني را در نماز نماز أو باطل است وهرگاه زیاد کند رکني را در نماز نماز او باطل است وأگر زیاد کند جزء غیر رکني را مثل قرائة یا یك سجده یا تشهد ونحو ان نماز او صحیح است وأگر نقصان کند جزئي را پس أگر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارك کند چه منسي رکن باشد چه غیر رکن مثل أنکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلا یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند و یا یقین کند که یك سجده یا دو سجده أز او فوت شده برگردد و بجا آورد وأگر داخل در رکن بعد شده پس أگر منسي رکن است نماز باطل است مثل أنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده وهمچنین أگر منسي رکوع باشد ومتذکر شود بعد از دخول در سجده دویم بلي هرگاه منسي رکوع باشد و متذکر شود در سجده أولي یا بعد از ان و قبل از دخول در سجده دویم بعید نیست صحت نماز پس برگردد ورکوع را بجا آورد واز براي سجده زیاد شده دو سجده سهو کند چون از برگشتن و تدارك کردن زیادي رکن لازم نمي آید ولکن مع ذلك أحوط اعاده نماز است وأگر منسي جزء غیر رکني باشد ومتذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست و چیزي بر أو نیست بلي أگر منسي تشهد یا سجده واحده باشد ومتذکر شود بعد از دخول در رکوع باید بعد از فراغ از نماز أول قضاء ان تشهد یا ان سجده را بجا آورد و بعد دو سجده

سهو بکند ونماز أو صحیح است ودر این جا سه مسئله باقي مانده
[مسئله اول] أنکه أگر ترك کند ذکر رکوع یا ذکر سجود را ومتذکر
شود بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود نمازش صحیح است ونمي
تواند برگردد هر چند داخل در رکن بعد نشده چون محل أنها فوت
شده است [مسئله دویم] اینکه أگر ترك کند سجده واحده
یا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود نباید برگردد بلکه همان را قضا
کند ودو سجده سهو بجا آورد وأما أگر ترك کند سجدتین را أز رکعت
أخیره و بعد از سلام متذکر شود أحوط این است که برگردد واتیان
کند ونماز را تمام کند ودو سجده سهو بجهت زیادي تشهد ودو سجده
سهو بجهت سلام بيجا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند [مسئله سیم]
هر گاه در نماز مستحبي زیاد کند جز ئیرا سهواً نماز أو باطل نیست
هر چند رکن باشد وسجده سهو هم بر او نیست وأگر ترك کند جزئي
را ومتذکر شود در أثناء برگردد وانرا بجا آورد هر چند داخل در رکن
بعد شده باشد و بجهت زیادتیها سجده سهو واجب نمیشود وأگر
متذکر شود بعد از سلام پس أگر رکن است باطل است وأگر غیر
رکن است بر أو چیزي نیست ﴿ وبدانکه ﴾ هر گاه در حال تشهد
شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده سهوي که باید
بجا آورد بناء گذارد که تشهد نماز است ونماز را تمام کند بعد سجده
سهو را بعمل آورد وهمچنین است حکم در سجده وأگر در حال تعقیب شك
کند که آیا سجده سهوي که بر أو واجب بوده بجا آورده یا نه باید بعمل آورد

فصل ششم در سجده سهو

بدانكه واجب است دو سجده سهو براي چند چيز (أول) أز براي تكلم بيجا در نماز سهواً (دويم) أز براي سلام گفتن در غير موضع (سيم) از براي شك چهار و پنج چنانچه گذشت (چهارم و پنجم) أز براي فراموشي تشهد و فراموشي يك سجده وواجب است در اين موضع سجده سهو بعد از قضاء تشهد يا سجده فراموش شده چنانچه گذشت و فرق نيست در أخير ما بين أنكه يك سجده از يك ركعت فراموش شده باشد يا بيشتر پس هرگاه در دو ركعة يا سه ركعة از هر ركعتي يك سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده هاي فراموش شده رابنمايد و براي هر يك دو سجده سهو بجا آورد (و بدانكه) سجده سهو رابايد بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد بلي أگر قضاء أجزاء منسيه هم بايد بكند قضاء را مقدم بدارد وهمچنين أگر نماز احتياط بايد بكند أنرا مقدم دارد برسجده سهو وأگر قضاء أجزاء ونماز احتياط داشته باشد مخير است در تقديم هر يك هر چند أحوط تقديم نماز احتياط است وأگر سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذكر شده بايد بجا آورد أگرچه بعد از اتيان بمنافي باشد وضرر بنماز أو ندارد وواجب است در سجده سهو چند چيز (أول) نيت (دويم) أنكه دو مرتبه سجده كند (سيم) ذكر در هر يك أز دو سجده وان گفتن (بسم الله و بالله وصلى الله على محمد و آل محمد يا بسم الله و بالله ألاهم صل على محمد وآل محمد يا بسم الله و بالله السلام عليك أيها النبي ورحمة الله و بركاته)

است (چهارم) آنکه مراعات کند در ان آنچه معتبر است در سجده نماز بنا بر أحوط (پنجم) تشهد مثل تشهد نماز (ششم) سلام وان گفتن (السلام علیکم) است وأحوط أضافه (ورحمة الله و برکاته) است

مبحث هفتم در نماز آیات است

وواجب میشود این نماز براي ماه گرفتن وخورشید گرفتن أگرچه جزئي أزان باشد وأگرچه باعث خوف نشود وهمچنین واجب میشود بلرزیدن زمین أگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهاي تند وسرخ وتاریکي شدید ورعد و برق غیر متعارف وغیر اینها أز حوادث آسماني أز أموریکه نوعا باعث خوف متعارف ناس باشد أگرچه أو نترسد وان دو رکعة است در هر رکعة پنج رکوع ودو سجود و تفصیلش آنستکه نیت میکند وتکبیر مي گوید و بعد أز ان حمد وسوره مي خواند ورکوع میرود وذکر رکوع میگوید وسر از رکوع بر میدارد وحمد وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز رکوع میرود و بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد و سوره میخواند ورکوع میرود و بعد از سر بر داشتن از ان باز حمد وسوره میخواند وقنوت مي خواند مستحباً ورکوع میکند و بعد از قیام از ان باز حمد و سوره مي خواند و برکوع میرود و بعد از قیام از ان دو سجده بجا مي آورد و بر میخیزد حمد وسوره میخواند وقنوت مي خواند مستحباً باز برکوع میرود وهمچنین تا پنج رکوع تمام نمود و بعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجامیاورد وتشهد مي خواند وسلام میگوید وجایز است بنحو دیگر بعمل آوردن ان

چنین است که بعد از تکبیرة الأحرام حمد تمام بخواند و یك آیه أز سوره إنّا أنزلناه را مثلا بخواند و برکوع رود و بعد از سر برداشتن أزان آیه دویم إنا أنزلناه را بخواند و برکوع رود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد أز هر رکوع یك آیه بخواند تا در رکعة اولی یك حمد و یك سوره تمام با پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد وهمچنین در رکعت دویم قبل از رکوع یك حمد بخواند و یك سوره را تبعیض کند ما بین پنج رکوع ونماز را تمام کند وأقسام دیگری هم ممکن است ووقت نماز کسوفین أز ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن أحوط آنستکه مؤخر ندارد أزوقت شروع با نجلاء [واما] نماز زلزله وسایر آیات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر أداء است ولکن أحوط عدم تأخیر ان است أز وقت آیه وهرگاه مطلع شد برخسوف وکسوف دروقت و ترك کرد نماز آنرا عمداً یا سهواً واجب است قضاء ان أگرچه تمام ان نگرفته باشد ولی أگر مطلع نشد تا تمام منجلی شد بعد مطلع شد أگر تمام ان گرفته نشده برأو قضاء نیست وأگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء ان و جایز است نماز آیات را بجماعة بخواند پس أگر در رکوع أول امام را درك نمود متابعت مینماید مثل جماعت در نماز یومیه وقرائت أز او ساقط است وهمچنین است هرگاه در رکوع دویم[1] مثلا أمامرا درك نمود متابعت میکند با امام تا رکوع پنجم أو ووقتیکه امام بسجده رفت مأموم بقیهٔ رکوعات خودرا با قرائة حمد وسوره بجا می آورد و برکوع پنجم خود میرود ودر سجده

[1] اقتدا کردن در غیر رکوع اول از رکعت اول تا نیه محل اشکال است ح ط

يا در ركعة بعد بامام ميرسد وأگر بخواهد منفرد شود جايز است ونماز آيات دو ركعت محسوب است پس هر گاه شك كند در عدد ركعات نمازش باطل است وأگر در ركوعات أز هر ركعتي يا أجزاء شك كند حال أو يوميه است در أنچه گذشت أز أحكام ان وهمچنين أحكام سهو و تذكر در محل يا بعد وغير ان در ان جاري است وهمچنين حكم زياده ونقيصه در ان همان است كه در يوميه ذكر شد

مبحث هشتم در نماز هاى واجبى

وان چند قسم است (أول) نماز قضاء است ﴿ بدانكه ﴾ هر گاه ترك نمايد نماز واجبي را با اجتماع شرايط وجوب ان عصياناً أو أز أو فوت شود يا بجهت خواب يا فراموشي يا فاقد طهورين باشد يا بجهة مست شدن بچيزي كه أز جانب خود باشد واجب است بر أو قضاء ان نماز بخلاف نماز يكه أز جهة حيض يا نفاس أز أو ترك شده كه قضاء ان واجب نيست أگر در تمام وقت حايض يا نفساء بوده و إلاّ أگر طاهره در يابد مقدار نماز را در وقت چه در أول وقت وچه در آخر ان وترك نمايد أداء را واجب است قضاء ان بلكه اگر مقدار يك ركعة أز آخر وقت را دريابد بدون عذري أز أعذار مذكوره واجب است بر أو نماز وأداء خواهد بود وأگر ترك نمود معصيت كرده وقضاء ان بر أو واجب است وواجب نيست ترتيب در قضاهاي يوميه على الأقوى پس جايز است تقديم قضاء نماز يكه در روز بعد فوت شده بر قضاي نماز يكه روز قبل فوت شده باشد بلكه أگر در يك روز نماز صبح وظهر با هم فوت شده

باشد مخير است در تقديم هر يك بلي أگر ظهرين يا عشائين أز يك روز فوت شده باشد واجب است تقديم قضاء ظهر بر قضاء عصر وتقديم قضاء مغرب بر قضاء عشاء وعكس جايز نيست ولكن أحوط مراعات ترتيب است مطلقا بلكه أگر ترتيب را نداند تكرار كند نماز ها را بنحوي كه ترتيب حاصل شود مادا ميكه عسر وحرج نشود پس أگر ميداند در پنج روز هر روزي يك نماز أز او فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد وهمچنين أگر نمازهاي بسيار أز أو فوت شده وترتيب أنرا نميداند انقدر نماز قضاء كند كه يقين كند كه أنچه بر أو بوده بترتيب قضاء ان بعمل آمده وواجب نيست مقدم داشتن نماز قضاء را بر أداء أگرچه أحوط تقديم ان است خصوصاً أگر أنچه فوت شده يك نماز باشد وخصوصاً أگر نماز همان روز باشد ومعتبر در اتمام وقصر حال فوت است پس أگر نماز قصر فوت شده بايد نماز را قصراً قضاء نمايد أگرچه در حضر باشد چنانچه أگر در حضر فوت شده تماماً قضاء نمايد أگرچه در سفر باشد وأگر كسي در أول وقت مسافر بوده ودر آخر وقت حاضر بعكس مدار بر ان است كه در آخر وقت تكليف أو بوده [دويم] نمازي كه فوت شده أز پدر بلكه ما در هم علي الأحوط وفوت أن بسبب عذري بوده واجب است بر ولي قضاء نمايد أنرا ومراد بولي پسر بزرگ ميت است وبر دختر او واجب نيست وشرط نيست حاضر بودن وبالغ بودن ان پسر در وقت فوت پدر وأگر ميت پسر نداشته باشد يا داشته باشد ولي بدون عذر نماز از أو فوت شده أحوط استيجار كبار ورثه است

نسبت بحصهٔ خود أز ترکه وأ گر وصیت کرده با شد که نمازهاي أو را استیجار نمایند أز ترکهٔ أو بیرون کرده میشود أز ثلث ترکه أو مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت أز أصل ترکه بیرون میشود وأحوط امضاء کبار ایشان است أز حصهٔ خود وأ گر ولي بمیرد پیش از اتیان بقضاء نمازهاي میت واجب نیست بر ولي أو قضاء نمودن ان و بر باقي أولیاء میت أول هم واجب نیست و جایز است از براي ولي استیجار نمودن غیري را بجهة قضاء نماز میت (سیم) نماز استیجاري [بدانکه] واجب است بر شخصي که أجیر شده که نمازهاي میت را بجا آورد اتیان کند بهر چه بان ملتزم شده أز مستحبات وکیفیات ان أ گر بر وجه تقیید با شد وا گر اخلال بان نمود مستحق أجرت نیست أ گرچه ذمهٔ میت یا ولي بري شود وجایز است زن أجیر شود که نمازهاي مرد را بجا آورد وهمچنین بعکس پس زن در نمازهاي جهریه میت مخیر است ما بین جهر واخفات أ گر چه نماز براي مرد باشد چنانچه معین است جهر در ان أ گرچه براي زن باشد

مبحث نهم در نماز جماعت است

بدانکه نمازهاي واجبي را بجماعت کردن مستحب ودر یومیه مؤکد است خصوص صبح ومغرب وعشاء که مؤکد تر است ومنقول است که نماز با عالم برابر است با هزار نماز و با سید قرشي برابر است باصد نماز و بتعدد جهات فضیلة ثواب ان بهمان مقدار زیاد میشود و بتعدد مأمومین مضاعف میشود ثواب ان ودر نماز جمعه با اجتماع شرایط جماعة واجب است

وأگر کسي حمد وسوره أو درست نباشد وممکن باشد أورا تصحيح قرائة در وقت کفاية ميکند أو را درست کردن ان وفرادی يا جماعة کردن واگر ممکن نشود أورا درست کردن بجهة تنگي وقت وما نند ان معين است براي أو جماعة کردن وأگر ممکن نباشد أو را بهيچ وجه تصحيح قرائة در اين صورت جماعة واجب نيست وانچه ممکن است از قرائة ميتواند نماز بجا آورد ولي أحوط جماعة کردن است وأقل عددي که جماعة بان منعقد ميشود دو نفر است يکي امام وديگري مأموم ومأموم واحد أگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام بايستد وأگر زن باشد در عقب أو بايستد وشرط است موافق بودن نماز امام با مأموم در هيئة وکيفيت پس جايز نيست اقتداء کردن يوميه را بنماز ميت يا عيدين يا آيات و بعکس أما موافق بودن در عدد رکعات واجب نيست پس جايز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر ومسافر بحاضر وقصا باداء و بعکس مطلقا ودر اقتدا کردن نماز طواف بيوميه و بعکس اشکال است بلکه مشروعيت جماعة در نماز طواف خالي از اشکال نيست وجاير است کسيکه نمازش را فرادی خوانده است ان نماز را اعاده کند بجماعة بلکه مستحب است [وأما] نمازيکه احتياطاً بجامی آورد أداء يا قضاء اقتداء بان جابر نيست علی الاحوط بل الأقوی أگرچه نماز مأموم هم احتياطي باشد وشرط است در امام چند چيز « أول » عقل « دويم » بلوغ « سيم » ايمان « چهارم » طهارت مولد « پنجم » مرد بودن أگر مأموم مرد باشد بلکه أحوط

مرد بودن است مطلقا « ششم » عدالة يعني ملكـه وكفايه مى كند در احراز ان حسن ظاهري كه كاشف نوعي أزوجود ان باشد بروجهيكه موجب اطمينان ووثوق بان باشد « هفتم » ايستاده بودن امام هر گاه مأمومين ايستاده باشند « هشتم » صحة قرائة أو پس هرگاه امام نتواند تمام قرائة واجب را صحيح بخواند يا بعض حروف را بدل كند ببعضي ومأموم سالم باشد أزان اقتداء باو جايز نيست « نهم » نبودن حايل ما بين مأموم وامام يا صف پيش كه مانع ديدن أو باشد مگر أنكه مأموم زن باشد « دهم » دور نبودن مأموم أز امام يعني محل سجده مأموم از محل ايستادن امام يا صف پيش زياده أز يك گام بلند نباشد يا أز يكي از دو طرف متصل باشد بصف متصل بامام « يازدهم » بلند تر نبودن جاي امام أز جاي مأموم بقدر معتد به يعني يك وجب يا زياد تر ولي أگر في الجمله سرا شيب باشد ضرر ندارد وأما جاي مأموم هر قدر بلند تر باشد از جاي امام ضرر ندارد با صدق اتصال واقتداء « دوازدهم » بيش نبودن مأموم است أز امام أگرچه جزئي باشد [و بدانكه] واجب است بر مأموم متابعت كردن امام در أفعال نماز باينكه أفعال صلوة را پيش ازأو بجا نياورد بلكه أحوط تأخير است [وأما] در أقوال پس تكبيرة الأحرام را بايد بعد از امام بگويد ودر غير ان واجب نيست أگرچه أحوط است خصوص در سلام وجماعة منعقد ميشود بدرك نمودن امام را در حال ركوع أگرچه امام ذكر ركوع را گفته باشد وركعة أول او محسوب است ودر نماز اخفاتي در حال قرائة امام بهتر آنستكه مأموم

مشغول ذکر باشد بلکه أقوی در نماز جهري هم جواز اشتغال بان است
بلی أگر در نماز جهري مأموم قرائة یا همهمه امامرا بشنود واجب است
ترك قرائة وأگر بهیچ وجه نمي شنود أقوی استحباب قرائة حمد وسوره
است آهسته وأگر امام در قنوت باشد ومأموم تکبیرة الأحرام
گفت مستحب است بر أو متابعت کردن امام بخواندن قنوت وهمچنین
در تشهد نیز متابعة کند ونشستن بطور تجافي در حال تشهد امام أحوط
است با نکه دو زانوي خودرا أز زمین بلند کند ودر رکعة دویم
خودش قرائترا آهسته بخواند أگرچه در نماز جهریه باشد ودر رکعة
آخر امام مي خواهد متابعة کند امامرا تا سلام بنشستن بتجافي وذکر
بگوید وأگر نمي خواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجده دویم برخیزد
ونمازش را تمام کند چنانچه هر جاي أز نماز جماعة بخواهد بجهة عذري
منفرد شود جایز است بلکه بدون عذر نیز جایز است هرچند خلاف
احتیاط است وأگر امام را عادل میدانست و بعد از نماز معلوم شد
که امام کافر یا فاسق یا محدث بوده نماز مأموم صحیح است وأگر در
بین نماز بفهمد قصد انفراد کند وهرگاه مأموم سهواً پیش از امام رکوع
رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید وأگر گفت و برگشت هنوز بقیام
نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورده برکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز
را اعاده کند لکن واجب نیست وأگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بر
داشت برگردد و برکوع برود وأگر قدري خم شد وهنوز بحد رکوع
نرسیده امام سر بردارد أو هم گردد وهمچنین است سجده در متابعة کردن

مبحث دهم در أحكام نماز قصر واتمام

بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتي بترك نمودن دو رکعتی آخر ان بهفت شرط «أول» أنكه ان سفر بقدر مسافت باشد وان هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائي باين مقدار باشد مثل أنكه كسي دو وطن داشته باشد وما بين ان هشت فرسخ فاصله باشد يا رفتن و بر گشتن باهم هشت فرسخ باشد بشرط أنكه رفتن كمتر از چهار فرسخ نباشد مثل أنكه بخواهد أز وطن خود برود سر چهار فرسخ و بر گردد همان روز يا بعد از ان وهر فرسخي سه ميل است وهر ميلي چهار هزار ذراع بذراع دست پس أگر سفر أو كمتر از مقدار مذكور باشد أگرچه كمي كمي باشد موجب قصر نيست چنانچه أگر شك داشته باشد كه آيا باين مقدار هست يا نه چنين است «دويم» أنكه اين مقدار را بقصد مسافت طي كند پس هر گاه مثلا عقب گريخته ميرود ونميداند بقدر مسافت ميرود يا نه قصر نيست أگرچه زياده از اين مقدار هم برود بلي در بر گشتن أگر بقدر مسافت مزبوره هست قصر كند «سيم» أنكه قصد مسافترا مستمر بدارد ومتردد نشود تا آخر مسافت پس أگر قدري أز انرا كه كمتر از مسافت ميباشد بقصد مسافة طي نموده و بعد متردد شد در رفتن يا بر گشتن قصر نيست وأگر باز قصد رفتن نمود پس أگر بقيه بقدر مسافة است قصر كند والاحوط جمع است خصوصاً هر گاه قدري راه بدون قصد طي كرده باشد (چهارم) أنكه قطع سفر نكند بيكي أز سه چيز «أول» بقصد اقامه در جائي

ناده روز « دویم » برسیدن بوطن خود « سیم » بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه ده روز بشرط آنکه محل تردید یك جا باشد پس هرگاه بعض از سی روز در مکانی و بعض ان در مکان دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد و لو بقدر کمتر از مسافة بعزم مراجعت درهمان روز یا شب ان روز که عرفا از صدق بودن دریك جا سی روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود وواجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جائی نمود و یك نماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز برگردد یا متردد شد باید نمازهای خودرا تا انجا است تمام بخواند اگرچه بخواهد همان روز برگردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگرچه ده روز در انجا هم بماند بدون قصد وکسی که قصد اقامه ده روز را در جائی نمود اگر در بین ده روز بخواهد باطراف انجا برود که کمتر از مسافه باشد یا یك شب یا بیشتر انجا بماند و برگردد بمحل خود ضرر باقامه او ندارد و باید نمازش را تمام کند بلکه اگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و برگشتن درهمان روز باشد بزودی بدون ماندن شب هم ضرر ندارد و باید تمام کند علی الاقوی اگرچه برود و شب هم بماند ولی اولی واحوط در این صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است ما بین قصر واتمام بلی هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد برخروج

أز محل ترخص بکمتر از مسافة وماندن شب در انجا احتیاط بجمع راترك نکنند « پنجم » أنکه سفر کردن شغل وعمل أو نباشد مثل ساربان ومکاري وملاّح وهیمه کن وقاصد وأمثال ان که اینها باید تمام بخوانند بلي أگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل انکه براي زیارت کردن برود قصر کنند وحکم وجوب اتمام براینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل وشغل انها سفر کردن است أگر چه در أثناء سفر أول انها حاصل شود و منقطع میشود وجوب اتمام برانها بماندن ده روز در بلد خود أگرچه بدون قصد بماند یا در غیر بلد خود أگر بقصد اقامه بماند وأگر کسي را شغلي پیش آمد که سه سفر پي در پي نمود بدون أنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود « ششم » أنکه سفر أو حرام نباشد مثل غلام که أز آقاي خود فرار کند ومثل أنکه بجهة دزدي کردن یا اعانة ظالم برود یا اینکه قصد أو از ان سفر توصل بترك واجب باشد که در این صور باید تمام بخوانند وهمچنین است أگر سفر کردن أز براي صید لهوي باشد ومناط در وجوب اتمام حال عصیان است پس مادامیکه عاصي است تمام کنند وهر وقت عاصي نباشد قصر کنند أگرچه ما بقي بمقدار مسافة نباشد « هفتم » خروج أز محل ترخص بانکه أنقدر از شهر دور شود که دیوارهاي ان نا پدید شود یا أذان شهر را نشنود وأحوط تحقق أمرین است وفرقي نیست در این شرط میان رفتن و برگشتن بلي أگر در وقت رفتن بجائي رسید وشك نمود که بحد ترخص رسیده یا نه درانجا

نماز را تمام کند ولي در وقت برگشتن درهمانجا قصر کند وأحوط جمع
میان قصر واتمام است وفرق نیست در این شرط ما بین وطن و بلد
اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب است قصر مگر در چهار جا (اول)
مکه معظمه «دویم» مدینه منوره «سیم» مسجد کوفه (چهارم)
حایر حضرت سید الشهداء [ع] که در انها مخیر است ما بین قصر
واتمام هر چند أحوط قصر وأفضل اتمام است «اما» روزه در انها
نگیرد پس أگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلي
أگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است وأگر در جائي
که اقامه عشره کرده باشد وباید تمام بخواند قصر کند أز روي جهل بحکم
أحوط بلکه أقوی در این صورت اعاده است وهرگاه حکم را میدانست
ولي فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر یا مسافر بودن خود را
وتمام کرد و بعد از نماز متذکر شد أگر وقت باقي است اعاده نماز کند
وأگر وقت گذشت قضاء ندارد وهرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت
وهنوز نمازش را نخوانده تا أز حد ترخص خارج شد قصر کند چنانچه
أگر مراجعة کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید بعد از دخول وقت
نمازرا تمام بخواند واگر در این صورت نماز از او فوت شد أقوی در
صورت أولی اتیان بنماز قصر است ودر دویم اتمام

مطلب سیم در أحکام روزه است

بدانکه روزه عبارت است از امساك کردن از طلوع فجر تا مغرب شرعي
أز چیزهائیکه ذکر میشود ودر ان چند مبحث است

مبحث أول در شرایط روزه

وان چند چیز است « أول » عقل پس أگر جزئي از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد « دویم » اسلام « سیم » ایمان « چهارم » خالي بودن أز حیض ونفاس در تمام روز (پنجم) مسافر نبودن بسفري که تکلیف أو قصر است در نماز بلي هرگاه قبل از زوال أز سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید وهنوز افطار نکرده روزه أو صحیح است وهمچنین هرگاه بعد از زوال سفر نمود روزه أو صحیح است [و بدانکه] جایز است اختیاراً سفر کردن در ماه مبارك رمضان أما در باقي أقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین وأمثال ان پس أحوط بلکه أقوی عدم جواز سفر است وأگر در سفر باشد وروزه معین بر أو باشد أقوی وجوب قصد اقامه است بلي أگر نذر کرده باشد روزه روز معیني را در خصوص سفر یا سفراً و حضراً روزه بر أو واجب وصحیح است أگر چه در سفر باشد وقصد اقامه بر أو واجب نیست « ششم » ایمن بودن از ضرر پس أگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل أنکه بترسد که روزه گرفتن باعث حدوث مرض یا زیادتي مرض شود روزه أو صحیح نیست بلکه أگر بترسد ضرر بر طفل خود بانکه سیر أو کم شود وطفل بسبب ان متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیك باشد وضع حمل او و بترسد برخود یا بر طفل چه أز تشنگي یا أز گرسنگي روزه أو صحیح نیست وهمچنین مرد پیر وزن پیر هرگاه عاجز باشند

أز روزه گرفتن روزه بر اوها نیست چنانچه أگر کسي دردي دارد که سیر آب نمیشود ونمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز روزه بر أو نیست ودر تمام این صور مذکوره ما عداي صورت أولی که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر روزي تصدق نماید بمدي از طعام ودر تمام صور در وقت تمکن قضاء نمایند واما بلوغ پس شرط صحة روزه نیست علی الأقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که أقوی صحت ان است أز طفل ممیز

مبحث دویم در شرایط روزه

بدانکه شرط است در روزه نیت امساك أز أموري که ذکر میشود و کافي است دران اینکه در شب ان روز قصد او این باشد که فردا را روزه بجا میاورد قربة إلی الله تعالی ولازم است تعیین ان أگر متعین نباشد واینکه روزه‌را محض امتثال أمر خدا بگیرد‌ایلي در روزه استیجاري قصد تحمل از غیر هم لازم است واگر نتواند ان ده چیزي که می آید تفصیلا بذهن بگذراند بلکه همین قدر اجمالا قصد امساك أز مفطرات نماید کافي است وأحوط در روزه ماه رمضان آنستکه شب أول نیت روزه تمام ماهرا بنماید وهر شب هم علی حده نیت کنند و هر گاه نیت را فراموش نمود وقبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند کافي است وهرگاه بعد از زوال متذکر شود بقیهٔ روزه را امساك کند ولکن روزه أو باطل است وهمچنین است سایر روزه هاي واجب چه قضاء و چه غیر ان که قبل از زوال أگر منافي بعمل نیاورده تجدید نیت میکند و بعد

أز زوال فوت میشود وقت ان أما روزه مستحبي پس وقت نیت ان باقي است تا پیش از غروب ودر یوم الشك معتبر است نیت روزه آخر شعبان پس أگر روزه قضاء یا نذر یا کفاره وأمثال ان بر أو باشد معین است نیت أنرا بنماید و إلاّ نیت روزه مستحب بنماید وأگر هر گاه أز ان روز معلوم شد که شهر رمضان است فوراً تجدید نیت کند وروزه اش صحیح است وأگر یوم الشك را به نیت ماه رمضان روزه گرفته باطل است وهمچنین هرگاه تردید در نیت کند که هرگاه أز رمضان است از ان و إلاّ أز آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح نیست أگر چه در این صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده وهرگاه بـین روز نیت خروج أز روزه نموده بالفعل یا قصد ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه روزه أو باطل است بلکه همچنین است أگر نیت نموده که یك ساعة بعد افطار میکنم که أحوط بلکه أقوی در ان نیز بطلان روزه است

مبحث سیم

در بیان أنچه باید از ان امساك نمود وان ده چیز است « أول ودوم » خوردن وآشامیدن است عمداً وفرقی نیست ما بین مأکول ومشروب معتاد وغیر معتاد أگر چه بمثل فرو بردن بقیه غذائیکه در بین دندانها مانده است یا آشامیدن أز دماغ باشد و باطل نمیشود در روزه بفرو بردن أنها سهواً أگرچه مقصر باشد در خلال نکردن ولکن أحوط خلال کردن است چنانچه أحوط قضاء کردن است هر گاه خلال نکرد وجایز است جائیدن طعام براي طفل وحیوانات وچشیدن نمك آش وأمثال ان

ما داميكه عمداً چيزي أز ان فرو نرود وأولى بلكه أحوط ترك انها است وهمچنين جايز است مضمضه كردن براي وضوء بلكه بقصد خنك شدن هم ومستحب است بعد از آن سه دفعه آب دهن را جمع كند و بيندازد وأگر بدون اختيار يا غفلة يا نسيانـاً آب مضمضه فرو رفت پس أگر بجهة نماز واجبي بوده چيزي برأو نيست وأحوط در غير وضوء براي نماز واجبي قضاء روزه است وأگر بعنوان عبث يا خنك شدن بوده قضاء لازم است وجايز است مسواك نمودن روزه دار بلكه مستحب است ولكن مسواك را بيرون نياورد ما داميكه مسواك ميكند وا گر بيرون آورد انرا خشك كند ودوباره داخل دهن كند و إلاّ آب أنرا فرو نبرد [وأما] بلع نمودن أخلاط سر وسينه أگرچه مبطل بودن ان معلوم نيست ما داميكه أز لب بيرون نيامده ولكن أحوط ترك آنست بلكه اين احتياط ترك نشود أگر بفضاي دهن بيايد « سيم » جماع است كه مفسد وموجب قضاء وكفاره است در قبـل يا دبر براي فاعل ومفعول أگر عمداً باشد وأما سهواً يا نسياناً ضرر ندارد لكن بمحض تذكر خودرا خـلاص كند چنانچه با حتـلام روزه باطل نميشود وجايز است براي أو تأخـير غسل وهمچنين جايز است استبراء نمودن ببول وبمسحات از براي محتلم در روز روزه « چهارم » كذب بر خدا ورسول وأئمه هدى (ع) مي باشد وأحوط الحاق حضرت زهراء وباقي أنبياء وأوصياء عليهـم السلام است ومختص است بطلان روزه بجائيكه بداند كذب است وبگويد وإلاّ مبطل نيست أگرچـه درواقع كذب باشد وغلط خواندن قرآن

ودعا سهواً ضرر ندارد « پنجم » ارتماس در آب است که موجب قضاء وکفاره است علی الأحوط خواه تمام سر و بدن أو زیر آب برود یا سر تنها اگرچه موي سر بیرون باشد وچه منافذ سر گشوده باشد یانه وچه روزه واجب باشد یا مستحب بلي اگر بدفعات هر دفعه بعضي از سر را زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا فراموشي روزه بخیال آنکه فرو نمي رود فرو رفت یا آنکه آب زیادي بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد وأگر در آب مضاف مثل گلاب وأمثال آن فرو رفت أقوی عدم بطلان وأحوط اجتناب است وهرگاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه وغسل هر دو باطل است بلکه أگر درحال ماندن زیر آب یا در حال بیرون آمدن هم قصد غسل کند باطل است علی الأقوی بخلاف روزه واجب معین غیر رمضان که غسل أو درحال فرو بردن سر باطل است در دو صورت دیگر صحیح است ﴿ وأما ﴾ در روزه واجب غیر معین روزه اش باطل است وغسل أو در هر سه صورت صحیح است وهمچنین است در روزه مستحبي چنانچه أگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در روزه واجب معین چه رمضان وچه غیر ان بمحض تذکر واختیار في الفور سر را بیرون آورد وأگر در این حال قصد غسل کند غسل أو نیز صحیح است وأگر صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل میشود « ششم » رسانیدن غبار بحلق که مخرج خاء است وان مفسد وموجب قضاء وکفاره است أگر عمداً باشد اگرچه انغبار

غیر غلیظ باشد بنا بر أحوط وفرق نیست ما بین غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاك چه خودش باعث بر اینها رشود یا دیگري مثل أنکه با یستد در موضعي که غبار است وخودرا حفظ نماید بخلاف أنکه هر گاه خودرا حفظ کند بنحوي که باید و بعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد واحوط اجتناب أز دود و بخار غلیظ است چه أز قلیان کشیدن ونحوان باشد یا غیران بلکه خالي از قوة نیست « هفتم » قي کردن است عمداً وان هم علی الأقوی موجب قضاء بتنهائي است وأگر بدون اختیار قي کند چیزي بر أو نیست وأگر ضرورت اقتضاء کند قي کردن را دیگر بر أو حرام نیست ولي مفسد روزه است وهرگاه بي اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد و بر گردد ضرر ندارد وأگر در فضاء دهن بیاید باید انرا بریزد وضرر ندارد بلي أگر عمداً فرو رود مفسد وموجب قضاء است « هشتم » اخراج مني أز خود نمودن است عمداً بغیر جماع هرچند بملاعبه و ملامسه یاتقبیل یا حلیله خود باشد بشرط أنکه قصد أو انزال باشد یا عادت أو خروج مني باشد بلکه در این دو صورت مبطل است أگرچه مني بیرون نیاید وأما أگر عادت او نبوده وقصد انزال هم نداشته باشد ومني بیرون آمد موجب بطلان نیست أگرچه أحوط قضاء است ﴿ و بدانکه ﴾ اگر کسي در روز روزه محتلم شد مثلا میتواند عمداً استبراء کند ببول أگرچه یقین داشته باشد بخروج أنچه در مجری مانده أز مني « نهم » اماله کردن بمایع است بدون ضرورت وان حرام ومفسد وموجب قضاء وکفاره است وبجامد

مکروه است بلکه أحوط اجتناب است « دهم » بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر وان هم حرام ومفسد روزه وموجب قضاء وکفاره است واين مختص بشهر رمضان وقضاء آن است ودر باقي أقسام روزه ثابت نيست ومثل بقاء برجنابة است بقاء بر حيض ونفاس ولكن أقوى در ان ثبوت قضاء است نه كفاره واين حكم مختص بشهررمضان است ودر غير ان حتى قضاء ان هم ثابت نيست أگرچه أحوط است ودر حكم تعمد بقاء بر جنابة است خوابيدن بقصد غسل نكردن يا باعدم قصد ان و بيدار نشدن تا صبح وأما أگر از ان خواب أول بيدار شد ودو باره خوابيد بقصد غسل كردن و بيدار نشد تا صبح قضاء تنها بر أو واجب است واين دو خواب هيچ كدام حرام نيست أگرچه أحوط ترك خواب دويم است وأما أگر بيدار شد ديگر حرام است بر أو خوابيدن وأگر عصيان كرده و خوابيد و بيدار نشد قضاء بر أو لازم است وأحوط كفاره است نيز وأما أگر جنب شد وغافل شد أز جنابة يا از غسل يا أنكه فردا واجب است روزه بگيرد وغسل نكرد بر أو چيزي نيست أگرچه أحوط قضاء است وأگر جنب و حايض ونفساء متمكن أز غسل كردن نباشند واجب است برأنها تيمم كنند و بعد أز تيمم أحوط بيدار بودن است تا بصبح وأما مستحاضه پس صحيح است روزه أو وتوقف ندارد صحة روزه أو بر غير أغسال واجبه برأو بلكه توقف بر أغسال هم محل تأمل است ولكن ترك احتياط ننمايد خصوصاً أغسال نهاريه وشب گذشته وأحوط آنستكه مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر أگرچه

أقوی عدم وجوب آن است

مبحث چهارم

در بیان چیزهائیکه موجب قضاء تنها میشود وان چند چیز است «أول» أنکه پیش از تفحص أز صبح مفطري بعمل آورد ومعلوم شود که صبح بوده قضاء ان روزه واجب است وأگر تفحص نمود ومطمئن شد به بقاء شب وکشف خلاف شد قضاء لازم نیست وأحوط قضاء است «دویم» أنکه اعتماد نمود بقول کسیکه گفت شب است بعد کشف خلاف شد قضاء لازم است «سیم» أگر کسي خبر داد که صبح است وأو گمان شوخي نمود و بعد معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه أگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده أحوط قضاء است «چهارم» أگر کسي خبر دهد که مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشته وافطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء بر أو واجب است وأگر قدرت داشت وملاحظه نکرد کفاره هم لازم است مگر أنکه مخبر عدل یا عدلین باشد وأگر بجهة أبر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است وافطار کرد بعد معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست

مبحث پنجم در أقسام روزه واجبه

وان هفت است «أول» روزه ماه مبارك رمضان «دویم» قضاء ان (سیم) صوم روز سیم اعتکاف (چهارم) صوم ده روز کفاره بدل هدي

درحج تمتع (پنجم) هيجده روز بدل بد نه (ششم) روزه كه واجب شود بنذر وعهد و يمين (هفتم) روزه كفاره افطار ماه مبارك رمضان وان دو ماه متوالي است وواجب است بوجوب تخييري ما بين ان وعتق واطعام شصت مسكين وروره كفارات بسيار است [و بدانكه] واجب است بر پسر بزرگ قضاء روزه كه از والدش فوت شده ومعدور بوده و إلاّ واجب نيست وهر گاه وصيت كرد يا غيري تبرعا از جانب أنها بجا آورد از أو ساقط ميشود بلي أگر مريض بود وافطار نمود و بهمان مرض مرد يا قدرت بر گرفتن نداشت تا مرد قضاء ان لازم نيست وهر گاه مريض افطار نمود ومرضش باقي ماند تا رمضان آينده قضاء از أوساقط است ولي بدل هر روزي يك مد از طعام كفاره بدهد وأحوط قضاء كردن أما عذر ديگر مثل سفر چنين نيست پس بايد قضاء بگيرد وأحوط كفاره است نيز هر روزي مدي از طعام وأما هر گاه عدرش بر طرف شد وقدرت داشت ونگرفت تا رمضان ديگر گناه كار است وبايد قضايش را بگيرد هر وقت كه بخواهد و بدل هر روزي مدي از طعام بدهد وهر گاه چند سال براو بگذرد و بعد قضاء كند همان يك كفاره سال أول كافي است

مقصد چهارم در أحكام زكوة

ودر ان دو مقصد است [مقصد أول] در زكوة بدن ودر ان سه مبحث است (مبحث أول) بدانكه واجب است زكوة بدن كه فطره باشد بچند شرط « أول » بلوغ « دويم » عقل وعدم اغماء « سيم » آزاد

بودن و این سه شرط هم شرط وجوب است وهم شرط صحت [وأما اسلام] شرط صحة است نه وجوب چنانچه غني بودن شرط وجوب است نه صحة وغني بودن متحقق میشود بمالك بودن اخراجات سال خود وعيال واجب النفقه خود أگرچه بصنعتي باشد كه بقدر ربح بان صنعت اخراجات انهارا بگذراند ووافي باشد واگر چنين نباشد فقير است وبر أو فطره واجب نيست ولي مستحب است وأگر يك صاع بيشتر ندا شته باشد أولى آنستكه بدهد أز بابت فطره بيكي أز عيالات خود كه فقيرند وأو بديگري بدهد وأو بديگري تا آخر عيالات واو ميخواهد بيكي أز انها بدهد يا بفقير أجنبي وأحوط دادن باجنبي است

مبحث دوم در زكوة فطره است

بدانكه واجب است دادن زكوة فطره أز براي خود وهر كه عيال أو باشد چه واجب النفقه أو باشد يا نه بالغ باشد يا نه بنده باشد يا آزاد وهمچنين مهمانيكه أز عيالات أو محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان كه هلال شوال ظاهر شود وأگر مهمان كننده فقير باشد ومهمان غني بر خود مهمان واجب است وزنيكه چيز دار باشد وشوهرش فقير باشد وخرج زن را بمشقت ميدهد أحوط بلكه أقوى وجوب فطره است بر زن وأگر خرج أو باغير شوهر است فطره أو بر منفق است وهمچنين است غير زن أز ساير عيالات أو

مبحث سيم در جنس فطره

ومقدار ان وزمان و جوب ومصرف ان ودر ان چهار فصل است

فصل أول در جنس ان

وان چند چیز است « أول » گندم « دویم » جو « سیم » خرما « چهارم » مویز « پنجم » کشك « ششم » شیر « هفتم » عدس ونخود وأمثال ان وأحوط اقتصار بر چهار أول است وأفضل خرما ومویز است [فصل دویم] در مقدار ان وان یك صاع است ومقدار صاع شش صد وچهارده مثقال ور بع صیرفي است أز تمام أجناس ودادن قیمة کافي است [فصل سیم] بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن آفتاب روز آخر ماه مبارك رمضان وأولی جدا کردن آن است در شب و جایز نیست تأخیر انداختن ان از نماز عید وأگر جدا نکرد تا بعد از نماز أحوط آنستکه همان روز بقصد قربة مطلقه بدهد وقصد أداء و قضاء نکند وأگر جدا نمود جایز است تأخیر دادن بفقیر براي انتظار مستحق معیني [فصل چهارم] در مصرف آن است وان فقراء میباشند وأولی آنستکه أقارب را بر غیر مقدم دارد وهمسایه را بر غیر أقارب وأهل علم را بعد از ایشان بر غیر أنها وعدالة در فقیر شرط نیست أگرچه أحوطست وبهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است وشرط است در گیرنده فطره أنکه هاشمي نباشد مگر أنکه فطره دهنده هم هاشمي باشد ومگر در صورت ضرورت وهمچنین شرط است در فقیري که فطره میگیرد واجب النفقه فطره دهنده نباشد وجایز است زن فطره خودرا بشوهر فقیر خود بدهد و جایز نیست بهرفقیري کمتر از فطره یکنفر بدهد علی الاحوط أگرچه

زياد باشند فقراء كه بهر كدام يك سر فطره نرسد

مقصد دويم در زكوة مال

ودر ان چند مبحث است [مبحث أول] در شرايط تعلق وجوب زكوة از بلوغ وعقل وان دو چيز است (أول) مالك بودن نصاب دويم امكان تصرف در ان در تمام سال در أنچه گذشتن سال در ان معتبر است ودر غير ان وقت تعلق زكوة بان پس واجب نيست زكوة مال گم شده ودزد برده وغصب شده بلي أگر توقف داشته باشد امكان تصرف در ان برداذن قدر قليلي أز مال وندهد أحوط زكوة ان مال است [وأما] أگر بدون دادن مال ممكن باشد گرفتن أز غاصب بعد گذشتن زماني بالفعل واجب نيست زكوة ومثل آنست هرگاه قادر بر بيع باشد نه تصرف در عين وزكوة قرض بر قرض گيرنده است نه بردهنده و بدانكه معتبر نيست دروجوب زكوة مال غني بودن بلكه بر مالك نصاب واجب است زكوة أنرا بدهد أگر چه وافي بمؤنه سال أو نباشد وهمچنين قرض داري مانع زكوة نيست پس أگر شخص مالك نصاب باشد ومعادل ان يا زياده قرض داشته باشد زكوة دادن بر أو واجب است وأگر زميني را اجاره دهد بغله ان زكوة بر مستأجر زارع است

مبحث دويم در أنچه زكوة ان واجبست

وان نه چيز است (أول) طلا (دويم) نقره ودر اين دو شرط است أنكه مسكوك باشند (سيم) گوسفند (چهارم) شتر (پنجم) گاو ودر اين

پنج شرط است گذشتن سال ومتحقق میشود بدخول ماه دوازدهم
اگر چه ان ماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر
بماند و إلا زکوة ان واجب نیست ودر گوسفند وشتر وگاو شرط است
در تمام سال چرنده باشند در علف صحراء ومعلوفه نباشند ومدار بر صدق
اسم سائمه است اگرچه گاهي جزئي ازمال مالك خورده باشند بنحوي
که از صدق سائمه خارج نشود ومعلوفه بودن متحقق میشود بخوردن
چیزیکه مملوك باشد ودر اولاد انها اعتبار این شرط معلوم نیست پس
مبدء سال در انها وقت زائیدن انها است اگرچه مادر انها معلوفه
باشد وشرط است درشتر وگاو انکه کارکن نباشد مثل آب کشي
وآسیا کردن وسواري ومدار بر صدق عرفي است که انها را کارکن
نگویند در تمام سال « ششم » گندم « هفتم » جو « هشتم » مویز (نهم)
خرما وشرط است در این چهار انکه مالك انهارا پیش از وقت وجوب
مالك باشد چه بزراعت وچه بیع وامثال ان وواجب نمیشود زکوة در این
چهار مگر بعد ازوضع خراج سلطان وانچه مخارج زراعت ان نموده تا
بتصفیه دانه و تا خشکیدن انگور ورطب واحوط اعتبار نصاب است
قبل از اخراج خراج سلطان ومؤنه زراعت

مبحث سیم در نصاب انها است

ودر ان چند فصل است ﴿ فصل اول ﴾ در نصاب طلا ونقره است
از براي هر یك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفي
است ونصاب دویم سه مثقال ودر نصاب اول ربع مثقال وثمن مثقال صیرفي

که نه نخود میشود باید بدهد ودر نصاب دویم عشر مثقال شرعي بدهد
ونصاب أول نقره صدو پنج مثقال صيرفي است ونصاب دويم بيست و يك
مثقال صيرفي است ودر نصاب أول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید
بدهد ودر نصاب دويم نيم مثقال صيرفي وربع عشر ان وضابطه كليه آنكه
هر وقت بمقدار نصاب أز طلا و نقره رسيد و بالا رفت چهل يك بدهد
أگر چه بعض أوقات قليلي زياده داده ودر حكم زكوة طلا ونقره
است زكوة مستغلات ومال التجاره [فصل دويم] در گوسفند پنج نصاب
است (أول) چهل وزكوة ان يك گوسفند است (دويم) صد و
و بيست و يك وزكوة ان دو گوسفنداست (سيم) دو يست و يك وزكوة
ان سه گوسفند است (چهارم) سيصد و يك وزكوة ان چهار گوسفند
است (پنجم) چهار صد وزكوة ان وهر چه بيشتر شود هرصد گوسفند
يك گوسفند بدهد وگوسفندي را كه براي زكوة ميدهند أگر بز باشد
بايد داخل سال سيم شده باشد واگر گوسفند باشد بايد يكسال تمام كرده
باشد [فصل سيم در نصاب شتر] وان دوازده ست « أول » پنج وتا
پنج نصاب هر كدام پنج بالا ميرود تا بيست و پنج وزكوة هر پنج شتر
يك گوسفند بدهد « ششم » بيست وشش است وزكوة ان يك شتريكه
داخل سال دويم شده بدهد « هفتم » سي وشش وزكوة ان يك شتري
كه داخل در سال سيم شده بدهد « هشتم » چهل وشش وزكوة ان يك
شتري كه داخل در سال چهارم شده بدهد « نهم » شصت و يك وزكوة
ان يك شتر يكه داخل سال پنجم شده بدهد « دهم » هفتاد و شش

وزكوة ان دو شتري كه داخل در سال سيم شده بدهد (يازدهم) نود و يك
وزكوة ان دو شتري كه داخل سال چهارم شده بدهد (دوازدهم) صد
و بيست و يك پس زكوة ان وهرچه بيشتر شود در هر پنجاه شتر يك
شتري كه داخل در سال چهارم شده يا در هر چهل شتر يك شتري كه
داخل سال سيم شده بدهد وأنچه قبل از بلوغ بنصاب و ما بين نصابها
است در ان چيزي نيست ومعتبر است در شتريكه براي زكوة ميدهد
بايد ماده باشد [فصل چهارم] در گاو دو نصاب است « أول » سي
« دويم » چهل و بعد از چهل مخير است در اعتبار سي يا چهل أگر
اعتبار هر دو ممكن باشد مثل صد و بيست وأما أگر اعتبار هر دو
ممكن نباشد پس معين است اعتبار أنچه فرا گرفتن در ان بيشتر
مى باشد پس در هر سي يك گاو يك ساله چه نر باشد وچه ماده و در
هر چهل يك گاو ماده كه داخل سال سيم شده بدهد [فصل پنجم]
در نصاب غلات أربع از گندم وجو وموبز وخرما و نصاب أنها يكي
است و پيش از رسيدن بان زكوة واجب نيست وأنچه زائد باشد
أگرچه جزئي باشد زكوة ان واجب است وان سيصد صاع است
وان مطابق است با صد و چهل وچهار من بوزن شاه إلا چهل و پنج
مثقال صيرفي و بمن تبريز دويست وهشتاد وهشت من إلا چهل و پنج
مثقال مزبور و بعيار حقه نجف كه نه صد و سي و سه مثقال وهشت نخود
است هشت وزنه و پنج حقه ونيم إلا پنجاه وهشت مثقال وثلث مثقال
صيرفي و بحقه اسلامبول كه دويست وهشتاد مثقال است بيست وهفت

وزنه وده حمه وسي و پنج مثقال است ومقداري که باید اخراج نمایند
درغلات عشر است أگر در آب دادن محتاج بچرخ وآلات آب کشي
نباشد وآب نهر خودش دران مي نشسته یا بآب باران عمل آمده ونصف
عشر است أگر محتاج بچرخ وآلات آب کشي بوده وأگر با شرکت
بوده و بعضي أوقات محتاج بان بوده و بعض أوقات نبوده سه ربع عشر
بدهد ومناط صدق شرکت وعدم ان است نه مساوات وأغلبیت
پس با فرض صدق شرکة سه ربع عشر و با غلبه أحدهما حکم تابع آن
است [و بدانکه] وقت تعلق زکوة صدق اسم گندم یاجو یا غوره
یا بسر است أگرچه در أخیرین نیز اعتبار صدق أنگور وخرما خالي از
رجحان نیست ومناط در نصاب مقدار خشك أنها است

مبحث چهارم در مصرف زکوة

وان هشت صنف اند « أول ودویم » فقراء ومساکین بدانکه أگر
کسي ادعاء فقر کنند وصدق وکذب أو معلوم نباشد أحوط استعلام حال
أو است بتحصیل ظن غالب بفقراء وخصوص کسیکه سابقاً غني بوده
بلي با سبق فقر او قولش مسموع است ومراد از فقیر در مصرف زکوة
فطره گذشت « سیم » کسانیکه جمع زکوة میکنند « چهارم »
مؤلفة قلوبهم « پنجم » در آزادي بنده هائي که در شدت باشند (ششم)
قرض داران « هفتم » مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسه و مسجد
و رباط و پل و اعانة زوار وحجاج وأمثال ان « هشتم » أشخاصیکه
بغربة أفتاده أند و بیچاره وبیا شند ودر ولایة خودشان غني مي باشند

بشرط أ نكه ممكن نشود أز براي أ نها قرض گرفتن

مبحث پنجم

بدانكه مستحب است بردن زكوة را نزد مجتهد عادل در زمان غيبت وشرط است در زكوة دادن قصد قربة وكافي است قصد قربة نمودن مالك وقت دادن ان بواسطه كه با صناف برسانند و مستحب است كه بيك نفر كمتر از نصاب أول طلا يا نقره ندهد بلكه أحوط است مگر أ نكه مقداري كه بايد اخراج نمود كمتر از مقدار مزبور باشد وجايز است انقدر بفقير بدهد كه غني شود

مطلب پنجم در أحكام خمس

ودر ان دو مبحث است ﴿ مبحث أول ﴾ در أنچه بان خمس تعلق ميگيرد وشرايط ان ودر ان دو فصل است

فصل أول

بدانكه چيزها ئيكه خمس بان تعلق ميگيرد هفت چيز است « أول » ما لكه از كفار حربي در جهاد بدست بيايد هرگاه باذن امام « ع » باشد وهمچنين هرمالي كه أز كفار حربي بدزدي ياحيله از تصرف ايشان بيرون بياورند على الأحوط أگرچه أقوي عدم دخول در اين عنوان است بلي از جهة أ نكه داخل در عنوان استفاده است خمس بايد بدهد لكن بعد از اخراج مؤنه سال مثل سائر فوائد وتكسبات « دوىم » معادن حتى نمك وگوگرد (سيم) گنج (چهارم) چيزها ئيكه أز دريا بفرو رفتن

رفتن در ان بيرون مي آورند مثل مرجان ومرواريد وأنچه بغير فرورفتن أز دريا ميگيرند داخل منافع مكاسب است كه ميايد « پنجم » زميني كه ذمّي أز مسلم بخرد وأگر هبه باو نمايد خمس نـدارد وخمس تعلق مي گيرد بعين أو « ششم » مال حلالي كه مخلوطَ بحرام باشد و تميز ان ممكن نباشد « هفتم » منافع مكاسب أز تجارت وصناعت وجميع أنواع اكتساب وزيادتي أنچه تدارك نموده أز براي سال چه أز خوراكي باشد يا غـيران وهمچنين زيادتي منـافع زراعت وكسب أگر چه كمي باشد بانواع وأقسام كسب خمس أنها واجب است وهمچنين در هبه وهديه وأنچه بجستن يا وصيت باو منتقل شود ودر صيد يكه بي زحمت بدست آيد وميراث ممن لا يحتسب أحوط دادن خمس أنها است أما نمـاء متصل كه در أصل ان خمس نباشد مثل موروث يا خمس أنرا داده باشد پس وجوب خمس در ان اشكال است أقوى عـدم وجوب است مگر أنكه مقصود تكسب بنفس عين باشد پس أگر گوسفندي يا درختي را خريده وخمسشرا داد وأو را نگاه داشت براي انتفاع بشير وميوه ان وگوسفند بزرگ وفربـه شد ودرخت بزرگ شد در زيادتي وترقي ان خمس واجب نيست بلي در شير وميوه كه أز مؤنه سال زياد بيايد خمس واجب است وهمچنين واجب نيست در زيادتي قيمت مالي كه خمس أنرا داده باحاصل شده بدون اكتساب مثل أنكه أملاكيرا خريد بمال مخمس ومقصود أو زراعت بود نـه فروش يا أصلا قصد منفعت نداشت وقيمت ان ترقي كرد خمس در ان نيست

فصل دویم در شرایط آنها

بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و گنج آنکه بعد از وضع
مؤنه استخراج آنها قیمت بقیه بحد نصاب یکي از نقدین رسیده باشد
ونصاب نقره صد و پنج مثقال صیرفي ودر طلا پانزده مثقال مزبور است
چنانچه در باب زکوة گذشت وهمچنین در غوص شرط است که بعد
از اخراج مؤنه ان قیمة بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفي طلا باشد ودر
تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام
وما لك ان وکفایه میکند در حلیت ان دادن خمس آن اگرچه در واقع
مقدار حرام زاید از خمس باشد بلي اگر علم اجمالي داشته باشد بزیاد
تر بودن حرام از خمس پس در کفایة خمس در حلیت زیاده تأمل واشکال
است أحوط صرف زیاده است مصرف مجهول المالك وأما اگر مالك
وقدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالك أو بدهد واگر مقدار آنرا
بداند ومالکش را نشناسد بعد از یأس از مالك باید تصدق دهد
آنرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا عوام وحاجت باستیذان
از حاکم شرع نیست بلي أحوط استیذان ودادن بغیر سادات است مگر
با علم بسیادت ان مالك مجهول واگر بداند مالك را ونداند مقدار را
قدر متیقن را بدهد کافي است مگر آنکه حالة سابقه معلومه ارید باشد
مثل آنکه میداند مثلا ده تومان از مالك نزد أو بوده ونصف آنرا یقیناً
داده ونمیداند باز هم داده یا نه در این صورت با عدم تراضي بصلح نصف
دیگر را که تمام پنج تومان است بدهد وشرط است در تعلق خمس

با نتفاعات وار باح مکاسب أ نکه بعد از وضع خرج سال وعیال خود
چیزي زیاد آمده باشد أگر چه جزئي باشد ودر خرج معتبر است میانه
روي برحسب حال خودش پس أگر زیادتي نماید ازمیانه روي ان زیاده
بر أومحسوب میشود وخمس زیادتي رابا ید بدهد بخلاف أ نکه أگر برخود
تنگ گیري کند که أحوط در ان خمس دادن است وداخل میشود در
مؤنه سال او قیمت کنیز وغلام و حیوان سواري وظروف و کتب
ولباس ومسکن وأ نچه برحسب لیاقت خود محتاج بان است و همچنین
أز مؤنه است صدقات وهدایا وخرج نکاح وضیافت و سفر طاعت أز
زیارت وحج مستحبي وهمچنین أ نچه لازم شود بر أو بنذر وشبه ا ن
وکفارات أگر در ان سال بر أو لازم شده باشد وهمچنین اخراجات
حج واجب أگر در ان سال مستطیع شود چنانچه أگر بتدریج سالها
جمع شود أ نچه در سال آخر بهم رسد و باو تکمیل استطاعت میشود داخل
مؤنه ان سال است وأگر در ان سال أز رفتن حج معذور باشد بر او محسوب
نمیشود وخمس ان واجب است بلکه أگر معذور نباشد وعصیاناً تأخیر
بیندازد خمس انرا بدهد بنا بر أحوط أگر چه پولش تلف شده باشد
چنانچه أز مؤنه است أداء دین وخسران ان سال أگرچه مثل غرامت
اتلافات باشد وهمچنین أگر أز سالهاي سابق مدیون باشد بدیون
قهریه مثل کفارات وغرامت اتلافات وغیر ذلك چه در سابق قادر
بر أداء بوده ونداده یا نه وأگر براي مؤنه سال سابق دین حاصل شده
باشد پس احتساب أداء أنرا أز مؤنه سال بعد اشکال است أحوط عدم

احتساب است واگر کسي میتواند اخراجات خودرا از غیر منافع مکاسب ومزارع بگذراند مثل آنکه ارثي باو رسیده اولی بلکه أحوط وضع ان است از غیر منافع وابتداء سال شروع بکسب است در مکاسب وحصول فائده است در غیر ان ودر اینجا مراد بسال تمامشدن دوازده ماه قمري است وشرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب ونه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اگرچه کمي باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تأخیر دادن خمس تا بآخر سال بجهت اخراج مؤنه از ان بخلاف سایر أقسام که وجوب دادن خمس در آنها فوري است وتأخیر ان جایز نیست

مبحث دویم

در قسمت ومصرف خمس وشرایط ان ودر آن دو فصل است

﴿ فصل أول ﴾ در قسمت ان وان بشش قسم منقسم میشود سه سهم ان از امام «ع» وان در این عصر از حضرت صاحب الأمر عجل الله فرجه مي باشد وسه سهم دیگر از أیتام ومساکین وابن السبیل از سادات است وشرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة گذشت از مالك یا وکیل یا وصي او مگر در آنچه ذمي میدهد از زمیني که از مسلم خریده است ولازم است تعیین آنچه میدهد از سهم امام «ع» وغیر ان ودر سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست واگر خمس را تعیین نمود وبدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از ان

فصل دويم در شرايط ان

بدانكه شرط است در أصناف غير از امام عليه السلام چند چيز (أول) مؤمن اثنى عشري باشند أما عدالت در أنها پس شرط نيست (دويم) أنكه از أولاد هاشم باشد كه جد حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله مي باشد أز جانب پدر نه ازجانب مادر تنها « سيم » فقير بودن أيتام ومساكين ومعني فقير گذشت وشرط است در ابن السبيل بيچاره بودن در ان بلديكه خمس ميگيرد وقسمت كردن ما بين اين سه طايفه شرط نيست وأحوط أنكه زياده أز مؤنه سال بانها ندهند بلكه جايز نيست در ابن السبيل زياده أز حاجت باو بدهند وأول سال فقير رسيدن خمس است باو وفرق نيست در وجوب خمس دادن ما بين زمان حضور امام « ع » وغيبة أو عجل الله تعالى فرجه چه در سهم أنحضرت چه ساير سهام وساير سهام را بدون اذن مجتهد ميتوان داد بسادات وأما سهم امام عليه السلام پس اختيار ان بامجتهد عادل است أگر چه غير أعلم باشد پس أگر بدون اذن مجتهد بسادات داد أحوط آنستكه دوباره بدهد أگر چه دور نيست باضاء مجتهد اكتفا بان بتوان نمود أگر در محل خود واقع شده باشد واگر ممكن نباشد رسانيدن ان بمجتهد ونه حفظ نمودن ان تا بمجتهد برساند جايز است خودش باعدول مؤمنين بسادات بدهند وسيد نمي تواند مبلغ كلي خمسرا بجزئي مصالحه كند وتضييع حقوق سادات را بنمايد وجايز نيست بركسيكه بايد خمس بدهد خمس مال را برذمه بگيرد وتصرف در ان نمايد مگر باذن مجتهد

عادل وأگر از سید فقیر طلبي داشته باشد وخمس بر أو واجب شود میتواند پاي أو حساب کند أز بابت سهم سادات وأعلام أو واجب نیست وهمچنین است در زکوة و هرگاه خمس را بسید داد بامظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بان مشکل است أحوط دو باره دادن است

مطلب ششم در أحکام نذر وعهد ویمین

ودر ان چند مبحث است [مبحث أول] در أحکام نذر ؛ در ان سه فصل است

فصل أول در صیغه نذر

وان جهار قسم واقع میشود « أول » أنکه مثلا بگوید إن رزقت ولداً فلله عليّ صیام شهر وانرا نذر بر میگویند « دویم » أنکه مثلا بگوید إن شوفي مریضي فلله عليّ صدقة عشرین درهما وأنرا نذر شکر میگویند « سیم » أنکه مثلا بگوید ان ترکت صلوة اللیل فلله عليّ صوم یوم وأنرا نذر زجر میگویند « چهارم » أنکه بدون شرطي ابتداء مثلا بگوید لله عليّ صیام شهر وأنرا نذر تبرع میگویند ودر تمام أقسام أگر ترجمه أنرا بزبان غیر عربي هم بگوید منعقد میشود

فصل دویم

در چیزها ئیکه در نذر کننده معتبر است وان چند چیز است « أول » تکلیف به بلوغ وعقل « دویم » قصد « سیم » اختیار پس نذر صبي

ومجنون وهازل ومكره منعقد نميشود « چهارم » إذن مولى وزوج نسبت بنذر عبد وزوجه در چيزهائيكه منافي أداء حق أنها باشد بلكه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر أگر منافي حق زوج نباشد هم خالي از اشكال نيست هر چند أقوي صحت ان است وهمچنين استيذان از پدر نذر فرزند أحوط است واين سه طايفه أگر بدون إذن نذر نمودند و بعد از ان مولى يا زوج يا پدر امضاء نمودند صحيح است [وأما] إذن وامضاء مادر پس مدخليت در انعقاد نذر فرزند ندارد وأما اسلام پس أقوى عدم اعتبار ان است ونذر كافر منعقد است هرچند نذر عبادت كند زيراكه عبادت از او بواسطه مقدوريت اسلام مقدور است

فصل سيم

شرط است در متعلق نذر دو چيز « أول » أنكه أن فعل يا ترك مقدور أو باشد « دويم » أنكه راجح باشد كه بتوان ان كار را بجهة خدا قرار داد وفرق نيست در متعلق نذر أنكه فعل واجب يا مستحب باشد يا ترك حرام ومكروه وفرق نيست در انعقاد نذر ما بين أنكه روزه روز معين را نذر كند مثلا يا روزه يك روز را بدون تعيين ان پس در نذر معين واجب است روزه همان روز وجايز نيست از براي أو در ان روز افطار وسفر كردن وأگر در سفر باشد واجب است با امكان رجوع بوطن يا قصد اقامه در هر جا باشد بنا بر أقوى وان روز را روزه بگيرد بلي أگر نذر كرد روزه ان روز را سفراً وحضراً جايز واقامه يا رجوع بوطن واجب نيست چنانچه در صوم گذشت بلكه أگر نذر كرد در خصوص

سفر نيز واجب ميشود مگر أنكه مقصود اين باشد كه أگر سفر رفت در سفر روزه بگيرد پس سفر كردن بر أو واجب نخواهد بود ودر هر سه صورت أگر ترك كرد روزه ان روز را واجب است قضاء ان بلكه كفاره نيز وأگر مانع شرعي بر أو پيدا شد مثل أنكه در ان أيام مريض شد يا حايض شد يا مسافر شد بسفر اضطراري قضاء تنها واجب است (وأما) در نذر مطلق هر وقت بجا آورد أداء است

مبحث دويم در يمين است

وان عبارت است از قسم ياد نمودن با سماء الله كه فعلي را بجا آورد يا ترك كند ومنعقد نميشود بغير اسم خدا وصيغه ان بغير لفظ عربي نيز منعقد ميشود ومعتبر است در أنكه قسم ميخورد بلوغ وعقل واختيار وقصد ودر متعلق قسم مقدور بودن ان واذن مولى بلكه اذن زوج و پدر بنا بر أنچه أسناد داده شده است بمشهور لكن معلوم نيست بلي بامنع زوج و پدر منعقد نميشود واز براي ايشان است حل ان أگر بدون اطلاع واقع سازد وأحوط استيذان است ومعتبر نيست در متعلق ان رجحان پس قسم بر فعل باترك مباح هم منعقد است وواجب ميشود وأگر تخلف نمود كفاره بايد بدهد

مبحث سيم در عهد است

ومعتبر است در ان أنچه معتبر است در قسم وصيغه ان چنان است كه بگويد عاهدت الله أن أصوم شهراً مثلا يا أنكه عاهدت الله متى شفي مريضي أن أتصدق بعشرين درهما و بفارسي هم منعقد (و بدانكه)

كفاره خلف عهد كفاره افطار روزه شهر رمضان است ومخير است ما بين آزاد كردن يك رقبه مؤمنه يا اطعام شصت مسكين يا روزه گرفتن دو ماه پي در پي ودر كفاره قسم بر فرض تخلف مخير است ما بين آزاد كردن رقبه مؤمنه يا اطعام ده نفر مسكين يا پوشانيدن أنها و با عجز أز أنها سه روز متوالي روزه بگيرد واما كفاره خلف نذر أگرچه نزد مشهور مثل كفاره عهد است ولكن بودن ان مثل كفاره قسم خالي أز قوة نيست

مطلب هفتم در مهمات أحكام نكاح است

ودر ان چند مبحث است ﴿ مبحث أول ﴾ بدانكه حلال ميشود وطي كردن زن بعقد دائم ومنقطع وملك يمين و بتحليل وأول ودويم وچهارم محتاج بعقد مي باشند ومعتبر است در عقد ايجاب از جانب زن وقبول أزجانب مرد وچون أمر نكاح شديد است لازم است در ان احتياط پس معتبر است تعيين زوجين وصداق ان وماضي بودن ايجاب وقبول وقصد انشاء تزويج و بعربي جاري نمودن ان با امكان أگرچه بتوكيل غير باشد و ترتيب در ايجاب وقبول وأنكه دو نفر مباشر عقد باشند پس أگر خود زوجين مباشر عقد باشند زن بگويد أنكحتك نفسي على الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بگويد قبلت النكاح لنفسي على الصداق يا أنكه زن بگويد زوجتك نفسي على الصداق المذكور پس مرد بگويد قبلت التزويج لنفسي على الصداق يا زن بگويد زوجتك بنفسي على المهر المذكور پس مرد بگويد قبلت التزويج لنفسي على المهر

يا أنكه زن بگويد أنكحتك نفسي من نفسك با لصداق المذكور پس مرد بگويد قبلت النكاح لنفسي با لصداق و بهتر آنستكه همه را بگويند ومعتبر است كه صحيح أداء كنند ودر صيغه متعه هم مراعات احتياط را بنحو مذبور ترك ننمايد وعلاوه از تعيين زوجين وصداق معتبر است در ان تعيين مدت بنحوي كه مظبوط باشد پس هرگاه زوجين عقد را جاري نمايند زن بگويد متعتك نفسي في المدة المعلومة بالمهر المعلوم يا أنكحتك نفسي في المدة المعلومة با لصداق المذكور پس مرد بگويد قبلت النكاح لنفسي هكذا يازن بگويد زوجت نفسي نفسك في المدة المذكورة بالمهر المعلوم پس مرد بگويد قبلت التزويج لنفسي هكذا وجايز است توكيل غير از براي مرد وزن يا يكي أز أنها پس بجاي كاف أنكحتك يازوجتك يا متعتك يا أنكحت يا زوجت يا متعت موكلك و بجاي لنفسي لموكلي بگويد

مبحث دويم در أحكام آنست

بدانكه زن مالك ميشود تمام مهررا بمجرد عقد وجايزاست از براي أو قبل از دخول امتناع نمايد أز تمكين تا تمام مهر را بگيرد بخلاف بعد از دخول بلي أگر در عقد شرط كنند تمام مهر يا بعض أنرا تا مدتي بدهد وفاء بان شرط لازم است واز براي مهر حدي نيست أز كم يازياد وكافي است در ان أگرچه تعليم سوره قرآن باشد بلي مستحب است كم بودن مهر ومهر السنة پانصد درهم مي باشد وان بحساب قرانهاي اين زمان كه يك مثقال صيرفي است مطابق است با دويست ونصت ودو قران ونيم

وواجب است بر زوجه تمكين نمايد أز زوج خودبانواع استمتاع وواجب
است بر زوج نفقه زوجه خودرا بدهدأز أكل وشرب ولباس وسكني و خادمه
وأمثال ان بر حسب لياقت أو بنحو متعارف وهمچنين واجب است بر
أو نفقه مطلقه رجعيه خود مادامي كه در عده أو است بخلاف با ئنه وأ گر
نداد دين است بر ذمه أو مگر أنكه زن ناشزه باشد وتمكين نكند أز شوهر
خود كه در اين حال مستحق نفقه وهمخوابي نيست وگنه كار است پس
شوهر أو را نصيحت كند وا گر اجابت نكرد از فراش او دوري ميكند
بانكه پشت كند باو در فراش پس أ گر فائده نبخشيد أورا بزند پس أ گر
بان اجابت ننمود حاكم شرع را بان اطلاع دهد كه أورا الزام بتمكين
كند وأ گر زوجين هر دو ازهم اعراض نمايند حاكم شرع دو نفر را حكم
قرار دهد يكي أز كسان زوج وديگري از كسان زوجه كه ما بين أنهـا را
اصلاح نمايند وجايز است از براي مرد أ گر آزاد باشد تزويج تا چهار
زن حره بعقد دائمي با هم وزياده از ان جايز نيست وأز كنيز بيش
دو نفر نميتواند ترويج كند وأ گر بنده باشد تا چهار كنيز ميتواند ترويج
كند بعقد دائمي وأز حره بيش از دو نفر جايز نيست پس مرد آزاد ميتواند
چهار حره يا سه حره و يك كنيز يا دو حره ودو كنيز باهم بعقد دائمي داشته
باشد وزياده نميتواند و بنده ميتواند چهار كنيز يا دو كنيز و يك حره يا
دو حره داشته باشد وزياد تر نميتواند وأز براي متعه و ملك يمين حدي
نيست وزوجه دائمه هر گاه متعدد باشد بلكه با اتحاد نيز على الأحوط
أ گر حره باشد هر چهار شب يك شب حق همخوابي دارد وأ گر أمه

باشد هر هشت شب یك شب حق دارد وهمچنین اگر حره کتابیه باشد واگر امه کتابیه باشد هر شانزده شب یکشب واگر تزویج نمود دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص باو است واگر تزویج نمود ثیبه را سه شب مختص باو است وجایز است از براي مرد سفر کردن پس حق همخوابي زن مادامیکه در سفر است ساقط است واما سفري که چند سال طول بکشد خصوص در جائیکه بقصد توطن بماند پس جواز ان بدون رضاي زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف خارج است واز جهت حق المواقعه در چهار ماه یك مرتبه امر اشکل است واحتیاط باسترضاء زوجه ترك نشود وجایز است براي زوجه بذل کند حق همخوابي خودرا بشوهر خود وجایز است رجوع کند در بذل خود وواجب است جماع کردن بازن دائمه در هر چهار ماه یك مرتبه اقلا

مبحث سیم
در زنانیکه حرام است تزویج آنها

ودران چند فصل است [فصل اول] در محرمات بنسب ورضاع است وان هفت طایفه اند « اول » مادر وجده وهرچه بالا روند (دویم) دختر ودختر دختر یا دختر پسر هرچه پائین روند (سیم) خواهر (چهارم) دختر خواهر وهرچه پائین رود (پنجم) عمه خود وعمه پدر وعمه مادر وعمه جد وجده (ششم) خاله خود وخاله پدر وخاله مادر وخاله جد وجده (هفتم) دختر برادر هرچه پائین رود وحرام میشود برضاع

مثل اين هفت طايفه كه حرامند بنسب بچند شرط « أول » أنكه شير
ان زن أزحمل بنكاح صحيح حاصل شده باشد چه در دائم وچه در غير دائم
ويا مالك يمين ويا تحليل يا وطي بشبهه « دويم » حيوة مرضعه « سيم »
أنكه از پستان بخورد نه در ظرفي بدوشند و بحلق ان طفل بريزند
و بمكيدن باشد نه اينكه در حلق أو بدوشند « چهارم » أنكه شير
خالص باشد نه أنكه چيزي مخلوط بان باشد « پنجم » أنكه شير از
يك شوهر باشد نه أز دو نفر پس هرگاه مثلا زن شير ده را طلاق
دادند وزن ديگري شده وأز أو حمل بر داشت وشيرش متصل بود وقبل از
وضع حمل مثلا ده مرتبه شير بطفلي داد ووضع حملش شد پنج مرتبه ديگر
هم از شير شوهر دويم بان طفل شير داد نشر حرمة بان نميشود و همچنين
هرگاه أز شوهري شير كامل بدهد دختري را وأز شوهر ديگر پسري را
اين دو خواهر و برادر نميشود و باهم محرم نيستند هر چند ان زن ما در
رضاعي هر دو است وهمچنين شرط است اتحاد مرضعه باين معنى كه
شير كامل ار يك زن باشد پس هرگاه بعض عدد أز يك زن و بعض
ديگر أز زن ديگر همان شوهر باشد نشر حرمت نميكند « ششم » أنكه
شير خوردن ان طفل قبل از اتمام شدن دوسال هلالي از تولد أو باشد ودر
مرضعه شرط نيست كه قبل از دوسال باشد أز وضع حمل أو هرچند
با اين حال أحوط ترك تزويج ونظر محرمانه است « هفتم » أنكه طفل
مريض نباشد كه شير را قي كرده باشد والا احتياط نمايد « هشتم »
أنكه مقداري ار شير أو بخورد كه گوشتي برويد واستخوانش قوة بگيرد

أزان يا أنكه يك شبانه روز هر وقت گرسنه باشد شير باو بدهند يا أنكه پانزده مرتبه متواليه شير باو بدهد كه در بين اين رضعات أزديگري شير نخورد وأحوط در ده مرتبه مراعات احتياط است پس بعد از تحقق اين شرايط ان طفل بمنزله طفل نسبي مرضعه وشوهر أو است وان هفت طائفه كه در نسب حرام است أمثال أنها أز رضاعي بران طفل حرام ميشوند چنانچه مادر رضاعي زن مطلقا ودختر رضاعي زن مدخوله نيز برأو حرام ميشود وجايز نيست أز براي پدر مرتضع نكاح كند دختر صاحب شير را چه دختر نسبي باشد چه رضاعي وهمچنين دختر نسبي مرضعه را أگرچه أزغير صاحب شير باشد وأز اينجا معلوم شد كه أگر مادر زن شير دهد طفل شوهر دختر خودرا أگرچه ان طفل أزغير دختر او باشد ان دختر بر شوهرش حرام مؤبد ميشود بسبب أنكه زن أزأولاد نسبي مرضعه است وهمچنين أگر زن پدر زن شير دهد أز شير پدر طفل شخص را أگرچه أزغير دختر صاحب شير باشد پس زن بر او حرام مؤبد ميشود بسبب أنكه أولاد صاحب شير است [فصل دويم] در زنانيكه از غير جهت نسب ورضاع نكاح أنها حرام مؤبد است وأنها يازده طايفه أند « أول » مادر زن كه بمجرد عقد بر دختر أو حرام مؤبد ميشود بر عاقد أگرچه بازن وطي نكرده باشد بلكه أگرچه أورا طلاق داده باشد « دويم » معقود پدر كه بر پسر حرام است وهمچنين معقوده پسر بر پدر وهمچنين كنيز منظوره يا ملموسه أحدهما بر ديگري حرام است « سيم » دختر زن مدخوله « چهارم »

زني که شوهر دارد یادر عده رجعیه غیري باشد و باعلم بحال او اورا عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه باو دخول نکرده باشد بلي با جهل باینکه در عده است بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر او علی الاقوی بلي عقدش باطل است مگر انکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد میشود (پنجم) زنیکه مرد محرم براي خود عقد کند با علم بحرمت ان بلکه همچنین است عقد نمودن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اگر چه مرد محرم نباشد (ششم) زن آزادي که شوهر اورا نه مرتبه یا کنیزي که اورا شش مرتبه طلاق عدي داده باشد که بر ان مرد حرام مؤبد است لکن حرّه بعد از طلاق سیم وششم و کنیز بعد از طلاق دویم و چهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل (هفتم) زوجه ملاعنه یامقذوفه بزنا که از جهة کر یا گنگ بودن لعان در ان جاري نیست (هشتم) زنیکه در عده رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند (نهم) خواهر ومادر ودختر پسري که باو وطي کرده باشد وظاهرا فرق نیست ما بین اینکه هر دو صغیرین یا کبیرین یا مختلفین باشند (دهم) زنیکه پیش از نه سالگي اورا وطي کرده افضاء کند بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است (یازدهم) زناي سابق بر عقد که موجب حرمت مادر ودختر و نحو آنست بنا بر احوط و همچنین وطي بشبهه اما زناي لاحق منشأ حرمت نمیشود و همچنین وطي بشبهه

فصل سیم

درزنانی که تزویج انها حرام است در بعض احوال وانها چند طایفه اند (اول) تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق بائن مطلقاً یا رجعی باگذشتن عده اومانعی ندارد (دویم) خواهر زن دائمی یا متعه خود را تزویج نمودن مادامی که زنش درحباله او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقاً یارجعی باگذشتن عده او ضرر ندارد واگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبه آن ضرر ندارد بشرط انقضاء عده بنابر احوط هرچند عده او باینه است (سیم) دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او واما بااذن او مانعی ندارد (چهارم) زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود باقی است حرام است برمرد مسلم نکاح او اگرچه بمتعه باشد چنانچه برمسلمه حرام است شوهر کند بکافر اگرچه کتابی باشد واما نکاح کتابیه پس اقوی جواز آن است هرچند احوط ترك است خصوصاً دردوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال

خاتمه

بدانکه حرام است نظر کردن مرد به بدن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط وهمچنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه اراده تزویج او نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزی که میخواهد او را بخرد وهمچنین نظر بزنهای ذمیه در آنچه متعارف انها عدم ستر آن است مادامی که ریبه وتلذذی نباشد چنانچه نظر

کردن زن بزن ومرد بمرد در ما عداي عورت جایزاست ودر حکم أنها مي باشد محارم واز براي هر کدام أز زن وشوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی عورت و بدانکه واجب است بر أولاد با قدرت نفقه دادن بوالدین خود با فقر وعجز أنها أز کسب و بر پدر است با قدرت أو نفقه أولاد فقیر خودرا و با نبودن أو یا عجز أو بر جد پدري و با نبودن یا عجز أو بر مادر است و با نبودن یا عجز أو بر پدر مادر است و نفقه مملوکه وحیوانات محترمه بر مالك أنها است

مطلب هشتم در طلاق است

وان عبارت است أز رها نیدن عیال دائمي را أز قید زوجیت ودران چند فصل است

فصل أول در شرایط طلاق دهنده

وان چند چیز است « أول » بلوغ « دویم » عقل « سیم » اختیار « چهارم » قصد داشتن پس طلاق صبي ومجنون ومکره وهازل صحیح نیست وجایز است که ولي مجنون طلاق دهد زن أو را بخلاف ولي طفل

فصل دویم

در شرایط زنیکه أو را طلاق میدهند وان چند چیز است « أول » أنکه زن دائمي باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در ان جدائي حاصل میشود با نقضاء مدت ان یا بخشیدن زوج مدت أورا « دویم » خالي بودن أو در وقت طلاق أز حیض ونفاس مگر أنکه غیر مدخوله یا آبستن

باشد يا شوهر كه أو را طلاق داده غايب باشد وممكن نباشد أورا اطلاع بحال ان زن أگرچه بعد معلوم شود كه وقت طلاق در حال حيض يا يا نفاس بوده (سيم) أنكه در طهري باشد كه در ان طهر با أو جماع نكرده باشد در غير طلاق صغيره و يائسه وزن آبستن وأما زنيكه در سن حيض است ولكن نمي بيند پس بعد از گذشتن سه ماه أز وطي كردن طلاق أو صحيح است (چهارم) تعيين مطلقه پس صحيح نيست طلاق يكي از زنهاي خود بدون تعيين

فصل سيم در شرايط طلاق

وان دو چيز است (أول) صيغه ان بلفظ عربي صحيح باينكه مثلا بگويد رقيه طالق و بغير لفظ طالق واقع نميشود (دويم) حضور دو مرد عادل حال طلاق وشنيدن أنها انرا

فصل چهارم

بدانكه طلاق بر دو قسم است (أول) طلاق بائن كه طلاق دهنده نمي تواند رجوع كند وان در پنج مقام است (اول) طلاق زن يائسه كه در غير قرشيه حاصل ميشود بتمام شدن پنجاه سال هلالي أز عمر أو در قرشيه شصت سال و بانبك دران ملحق بغير قرشيه است أگرچه أحوط مراعات احتياط است در ان (دويم) طلاق صغيره كه نه سال أو تمام نشده باشد (سيم) طلاق غير مدخول بها (چهارم) طلاق زنيكه كراهت داشته باشد أز زوج خود ومالي را بشوهر بدهد در عوض أنكه او را طلاق دهد

و انرا طلاق خلعي مينامند وهمچنين اگر زوجين هردو ازهم كراهت داشته باشند و زوجه چيزي را بزوج دهد در عوض طلاق دادن او كه او را مبارات ميگويند پس در اين دو قسم مادامیكه زن در عده خود رجوع نكرده بر زوج خود در انچه طلاق داده جايز نيست كه زوج رجوع باو بنمايد بلي اگر زن در عده رجوع بعوض نمود رجعيه ميشود (پنجم) طلاق سيم زنيكه سه دفعه او را طلاق داده است كه در دفعه سيم نميتواند رجوع كند باآن زن (قسم دويم) طلاق رجعي است كه مادامیكه عده او منقضي نشده جايزاست باو رجوع كند ومتحقق ميشود رجوع بهرچه دلالت كند بران اگرچه بفعل باشد ومطلقه رجعيه درحكم زوجه است كه ارث ميبرد تا عده او منقضي نشده و بعد از انقضاء آن ديگر ارث نميبرد بلي اگر مريضي طلاق داد زوجه خود را و بآن مرض مرد آن زن ارث ميبرد از او تا يك سال هلالي بشرط آنكه آن زن شوهر نكرده باشد و آن مرض متصل بموت او باشد وطلاق بخواهش زوجه نباشد پس در مختلعه و مبارات اين حكم جاري نيست و همچنين مرد ارث ميبرد از مطلقه رجعيه خود اگر آن زن در عده بميرد

فصل پنجم در عده است

بدانكه صغيره و يائسه وغير مدخول بها عده ندارد مگر عده وفات وزنيكه حيض مي بيند عده او سه طهر است بعد ازطلاق ودر طهر اول كفاية ميكند يك لحظه بعد از طلاق و بمجرد ديدن حيض سيم از عده

بیرون میرود اگر حرّه باشد وعده أمه دو طهر است چنانچه عده متمتع بها دو حیض است ودراین دو اگر خون نمیبیند عده انها یك ماه و نیم است وعده زنیکه آبستن باشد زائیدن او است مطلقاً اگر چه سقط کند وعده وفات چهار ماه وده روز است مطلقاً مگر در آبستن که عده او ابعد الأجلین است ومگر کنیز که دو ماه و پنج روز است مطلقا مگر انکه آبستن باشد که ابعد الأجلین نیز (وبدانکه) حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است زینت نمودن بهر چه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الوان و سرمه کشیدن وامثال آن در أیام عده وجایز نیست از برای مطلقه رجعیه که از ان خانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون رود وهمچنین بر مرد حرامست بیرون کردن او مگر در بعضي موارد ومبدء عده مطلقه طلاق او است اگر چه ندانسته باشد ومبدء عده وفات شنیدن اواست وفات زوج خود را

منهج دویم

(در مهمات احکام معاملات است ودر آن چند باب است)

﴿ باب اول ﴾ در احکام خریدن و فروختن ودر آن چند مبحث است

مبحث اول در آداب تجارت

ومستحبات ومکروهات ومحرمات آن ودر آن چند فصل است

(فصل اول) بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبي باشد مثل نفقه عیال واجب النفقه بلکه همچنینست هر گاه اداء

دین موقوف بران باشد بنا برأحوط وتجارت مستحب ان است که أشتغال ان بجهت توسعه روزي خود وعیالات باشد یا براي انفاق وتصدق نمودن وزیارت رفتن وأمثال ان باشد وآداب ومستحبات ان جند چیز است « أول » یاد گرفتن مسائل ان بلکه هرگاه نداند صحت وفساد معامله را نمیتواند تصرف کند در عوضي که میگیرد پس واجب است صحت وفساد را بداند تا بتواند تصرف کند « دویم » فرق نگذارد میان دو خرید از مسلم در قیمت « سیم » اقاله کردن با کسیکه از خرید یا فروش پشیمان است « چهارم » مسامحه نمودن در معامله « پنجم » أنکه در وقت فروش راجح وزن کند ودر وقت خرید أندکي مرجوح

فصل دویم

در معاملاتیکه مکروه است وعمده أنها چند چیز است « أول » صرافي « دویم » طعام فروشي از گندم وجو وأمثال ان « سیم » کفن فروشي « چهارم » قصابي « پنجم » خرید وفروش با مردمان دني « ششم » معامله با ظالمه با أنکه نداني عین انمالیکه أز ان میگیري حرام است « هفتم » ملك فروشي « هشتم » دخول در معامله مردم با قصد خریدن « نهم » بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله براي معامله کمتر از چهار فرسخ « دهم » قسم راست یاد نمودن بر ان « یازدهم » معامله بین طلوعین

فصل سیم در معاملاتیکه حرام است

وان در چند مقام است (أول) خریدن وفروختن عین نجس أگر چه
أقوی جواز انتفاعات محلله بآن است ولکن متنجس أقوی جواز معامله
بآن است براي انتفاعاتیکه مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا در
چیزي که تطهیر ان ممکن باشد (دویم) بیع وشری بمال غصب
أما أگر چیزیرا بذمه بخرد ودر عوض أنمال غصبي را بدهد معامله باطل
نیست ولي مشغول ذمه صاحب مال و بایع هر دو است بلي اگر أز حین
خریدن بناء داشته که أز مال غصبي أداء ما في الذمه کند صحت معامله
هم خالي از اشکال نیست وهمچنین هر گاه بناي دادن عوض نداشته
باشد وأگر بایع بداند مال غصبي است برأوهم حرام است گرفتن
بعنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش رد کند (سیم) معامله
بچیزهائیکه مالیت ندارد مثل حشرات ومسوخات وسباع (چهارم)
معامله بچیزهائیکه منفعت مقصود ان منحصر بحرام است مثل آلات
لهو یا أنکه قصد متبایعین صرف کردن ان در حرام باشد مثل خریدن
أنگور براي شراب أنداختن (پنجم) معامله بچیزي که در ان غش
کرده باشد ومشتري نداند پس أگر معامله برکلي نموده اند ومغشوش را
داده تفاوت مغشوش بادرست برذمه أوست باید بدهد وأگر معامله برهمان
شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است أگر أز غیر جنس
باشد و در بقیه خیار تبعض صفقه ثابت است وهمچنین است در جانب

مشتري أگر پول قلب بدهد، (ششم) زياد نمودن در بين معامله دو نفر هرگاه قصد خريدن نداشته باشد بلكه براي ترغيب مشتري باشد بزياده «هفتم» معامله ربوي [بدانكه] در حديث است كه گناه يك درهم رباء بزرگ تر است أز گناه هفتاد زنا با محارم ورباء در معامله آنستكه كسي بخرد يا بفروشد جنسيكه مكيل وموزون باشد بهمان جنس با زياده أگرچه ان زياده از غير ان جنس باشد بلكه أگرچه زياده غير عيني باشد مثل ضميمه شرط وهمچنين است أگر جنس نقديرا بهمان جنس همان قدر بخرد و بفروشد نسيه بلي أگر در هر دو طرف ضم غير جنس كنند يا در طرف كمتر ضرر ندارد ودر معدود مثل گردو وتخم مرغ وچيز هائيكه بذراع يا مشاهده تعيين ميشود ربا نيست ومناط درمكيل وموزون بودن در بلد معامله است أگر هر بلدي بطوري تعيين كنندمثل هندوانه و بادنجان كه در بعض بلاد عددي است ودر بعضي موزون است بلي أگر در أغلب بلاد چيزي موزون باشد ودر بلدي معدود أقوى اجراء حكم رباء است در ان بلد نيز وفرقي نيست در تحقق ربا ما بين جنس خوب و بد وصحيح ومعيوب وواجد صفتي وفاقد ان ما دامكه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدري و گرده كه هردو يك جنس مي باشند ومس شكسته بدرست وطلاي ساخته بنساخته ومسكوك بغير مسكوك أگرچه در عرف تفاوت قيمت داشته باشد كه حكم ربا در همه جاري است وأحوط أجراء حكم ربا است در صلح كه در مقام بيع باشد ودر هر مقامي كه دو جنس محسوب باشد ربا نيست بلي گندم با جو شرعا

در باب رباء معاملي در حکم یك جنس مي باشند ورباء در ان جاري است ﴿ و بدانکه ﴾ رباء در چند مقام حرام نیست بلکه رباء نیست (أول) در معامله ما بین پدر وفرزند أگرچه دختر باشد لکن أحوط اقتصار بر پسر است (دویم) ما بین زن وشوهر (سیم) ما بین سید ومملوك (چهارم) ما بین مسلم وکافر حربي در صورتیکه از حربي زیاده بگیرد ورباء دادن باو جایز نیست بخلاف غیر حربي که مطلقا جایز نیست

مبحث دویم در عقد بیع وشری

بدانکه فروختن عبارت است أز آنکه عیني را تملیك غیر کنند بعوضي و بعد از تعیین مبیع وثمن بایع بمشتري بگوید بعتك هذه الدار بألف تومان بلا فاصله مشتري بگوید قبلت هکذا یا اشتریت هکذا یا بایع بگوید ملکتك هذا الکتاب بعشرة دراهم مشتري بگوید تملکت یا اشتریت ومعتبر است در ایجاب ازجانب بایع وقبول أز طرف مشتري و باید معني صیغه انرا بداند وقصد انشاء تملیك وتملك کنند ومیتوانند هر کدام أز بایع ومشتري وکیل کنند کسي را در أجراء عقد بلکه هر دو یك نفر را یا أحدهما دیگري را وکیل نمایند ومباشر طرفین ایجاب وقبول یك نفر باشد علی الأقوی بلکه أقوی کفایة عقد غیر عربي است أگرچه بتواند بعربي أداء کند یا کسي را وکیل نماید بلکه جایز است معامله بمعاطات که جنس را بقصد تملیك بدهد و پول را بقصد تملك بگیرد خصوص در آنچه یسیر باشد ومفید ملکیت است علی الأقوی

بلي مادامیکه هیچ یکدام تصرف در انچه بانها رسیده نکرده باشند میتوانند رد کنند ومعامله را برهم بزنند بخلاف انکه اگر یکي از انها یا هر دو تصرف کرده باشند در ان باتلاف یا نقل اگرچه خیار فسخ در ان داشته باشد که در همه صور معامله لازم شده

مبحث سیم

در شرایط متبایعین وعوضین

وان چند چیز است « أول » بالغ بودن بایع ومشتري پس جایز نیست معامله با نا بالغ اگرچه ممیز و باذن ولي باشد واگر چیزي را از نا بالغ بعنوان خریدن گرفت ضامن است و باید بولي طفل برساند وان پولي که بطفل داده اگر تلف شده از کیسه او رفته ونمیتواند مطالبه نماید نه از طفل ونه از ولي او « دویم » عاقل بودن متبایعین « سیم » قصد خریدن وفروختن « چهارم » راضي بودن بان (پنجم) مالك بودن انچه میخرند ومیفروشند یعني مالك معامله کردن باشند واین شرط لزوم است پس اگر مال غیري را فضولا بدون اذن او بلکه عدواناً وغصباً خریدند یا فروختند لزوم ان معامله موقوف باجازه مالك است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد و إلاّ باطل است وهمچنین است اگر مال او را با مال خود باهم بفروشد بثمني پس ان معامله در مال فروشنده لازم است ودر مال غیر موقوف باجازه اوست پس اگر اجازه نمود که هیچ و إلاّ نسبت بمال غیر معامله باطل است واما

خریدار میتواند ان معامله را فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط آنکه کیفیت را ندانسته خریده باشد و إلاّ نمیتواند مگر آنکه با یع راضي بأن شود وعلی کل حال مشتري رجوع مي کند بر بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر باو داده ودر کیفیت معرفت بمقدار ان تفصیل است « ششم » آنکه هیچ یك از عوضین متعلق حق غیر نباشد و إلاّ صحیح نیست وموارد متعلق بودن حق غیر بسیار است وعمده أنها در چند مقام است « أول » عین مرهونه که ملك راهن و متعلق حق مرتهن است پس جایز نیست فروش ان از براي راهن مگر باذن مرتهن ونه از براي مرتهن إلاّ براي استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگر چه راهن راضي نباشد (دویم) مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است وجایز نیست بیع ان مگر در چند موضع (أول) جائي است که ما بین موقوف علیهم بواسطه مال وقف نزاع شدید باشد که مظنه تلف مال یا نفس در ابقاء ان باشد (دویم) در صورتیکه عین موقوفه خراب ومضمحل شود که منفعت مقصود از ان حاصل نشود مثل حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشند و پول انرا صرف در أقرب بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان وموارد دیگر نیز هست « سیم » بیع أم ولد از آقاي خود در صورتیکه انعقاد ان ولد در ملك او شده و جایز نیست از براي مالك فروش ان کنیز ما دامیکه ان ولد نمرده است إلاّ در چند جا که در محل خود ذکر شده ومقامات دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است (هفتم) آنکه مبیع عین باشد نه

منفعت وأما در ثمن پس کافي است منفعت بودن (هشتم) آنکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع یا عدد وکافي نیست وزن وکیل بعیار غیر معلوم چنانچه جزافا هم کافي نیست مگر در چیزهائیکه بمشاهده رفع جهالات ان میشود ومناط در هر بلدي رفع جهالة در هر جنسي بمتعارف ان بلد است (نهم) قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام گریخته صحیح نیست مگر با ضمیمه که صحیح است أگرچه ان غلام بدست او نیاید

مبحث چهارم در خیارات است

وان چند قسم است (أول) خیار مجلس که ما دامي که متبایعین ازهم متفرق وجدا نشده باشند میتوانند معامله را برهم زنند وبعد از جدا شدن بیع لازم میشود (دویم) خیار حیوان است تا سه روز براي مشتري نه بایع مگر أنکه ثمن هم حیوان باشد وفرق نیست در أقسام حیوان أگرچه غلام وکنیز هم باشد (سیم) خیار شرط براي هرکه شرط قرار دادند تا مدتي که معین نمودند چه بایع چه مشتري یا هردو وچه أجنبي وفرق نیست ما بین شرط رد مثل ثمن تا مدت معینه وغیر ان أز شروطیکه خلاف مقتضاي عقد وکتاب وسنت نباشند پس (بعد انکه) جایز است شرط کردن در ضمن العقد بهر شرطي مثل خیاطت ثوب معین یا قرض دادن مقداري باو ولازم است وفاء بان شرط برفرض قدرت وإلاّ کسیکه أز براي او شرط شد ومختار برفسخ انمعامله خواهد بود وهمچنین جایز است در ضمن العقد شرط کند که فلان کتاب مال

أو باشد وأنرا شرط نتيجه گويند « چهارم » خيار غبن أز براي مغبون با جهل بان غبن در وقت معامله « پنجم » خيار تأخير دادن ثمن يا مثمن تا سه روز در چيزهائيكه بماندن يك روز فاسد نميشود ودر أنچه فاسد ميشود تا يك روز بگذرد أگر نيامد مالك مختار بر فسخ معامله است أگر شرط تأخير نكرده باشد « ششم » خيار رؤيت وان چنان است كه جنس معيني را درست نديده باوصاف بخرد پس أگر داراي ان أوصاف نباشد مشتري بعد از ديدن ان مختار بر فسخ است واگر بهتر در آمد فروشنده خيار دارد « هفتم » خيار عيب است أگرچه عيب بعد از عقد وقبل ازقبض حادث شده باشد ومشتري مختار است بر فسخ أنمعامله يا امضاء ان يا گرفتن تفاوت ما بين صحيح ومعيب وهمچنين بايع مختاراست أگر ثمن معيوب درآيد واين خيار ساقط ميشود بچند چيز « أول » علم مشتري بان عيب دروقت معامله « دويم » أنكه بعد از اطلاع بران عيب مشتري راضي بان شود « سيم » أنكه خيار عيب را ساقط كرده باشد « چهارم » أنكه فروشنده تبري از عيوب ان كند بانكه بفروشد باوجود عيب معين ياهر عيبيكه دارد بلي أگر تبري از عيب معيني بنمايد خيارعيب ديگرساقط نميشود « پنجم » تصرف كردن مشتري در أنچه خريده قبل ازعلم بعيب يابعداز انكه مسقط ردّ است أماميتواند ارش بگيرد وخيار عيب فوري نيست وحضور بايع شرط صحة فسخ نيست (هشتم) خيار تدليس است وان چنان است كه فروشنده يا خريدنده در مال خود كاري كند كه أنرا بهتر بنمايد وبعد از علم بان ميتواند فسخ كند

يا امضا نمايد بدون ارش « نهم » خيار شركت است وان چنان است كه كسي جنسي بخرد ومعلوم شودكه قدري از ان مال غير بوده وان غير امضاء ان معامله را نكند كه در اين صورت با ان غير درا نمال شريك است پس مشتري مخير است ما بين فسخ يا گرفتن آنچه از ثمن كه بازاء مال غير باو داده وآنرا خيار تبعض صفقه هم ميگويند « دهم » خيار تعذر تسليم مثل غلا ميكه گريخته باشد بعد از فروختن وقبل از رسيدن ان بمشتري پس مشتري مختار بر فسخ است

مبحث پنجم در بيع وصرف است

ومراد از ان بيع طلا بطلا يا نقره بنقره يا طلا بنقره يا نقره بطلا است [بدانكه] شرط است در صحت ان قبض درهمان مجلس واحكام رباء اگر طلا بطلا يا نقره بنقره باشد در ان جاري است ولي فروختن طلا بنقره يا نقره بطلا يا زيادتي مانعي ندارد پس اگر در همان مجلس بعضي ازآنرا قبض كرده و بعضي نزد او ماندواز هم جدا شدند بيع در ان قدري كه داده صحيح ودر ان قدري كه نداده باطل ميشود و خيار تبعض صفقه از براي اوكه تمام ان باو نرسيده ثابت است وفرقي نيست در ثبوت احكام بيع صرف ما بين آنكه عوضين هر دو مسكوك باشند يا يكي از ان دو مسكوك باشد يا هيچ كدام مسكوك نباشد واقوى عدم جواز فروختن خاك نقره است كه از معدن ان بيرون مي آورند بنقره خالص ولي جايز است بطلا يا غير ان وهمچنين خاك طلا بطلا جايز نيست ولي جايز است بنقره يا غير ان

مبحث ششم در نقد ونسیه وسلف است

بدانکه مبیع وثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچ کدام نقد
نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالی
در صحت صورت أولی و بطلان ثانیه نیست [وأما صورت سیم]
که مبیع نقد باشد نه ثمن پس ان بیع بنسیه است وصحیح است وشرط
است در أنکه تا مدت معین قرار دهند مثلا تا یك سال هلالی و بعد
از انقضاء مدت واجب است بر مشتري ثمن را فوراً به بایع بدهد وتامدت
ان بسر نیامده باشد بایع مستحق مطالبه ان نخواهد بود بلي أگر
مشتري مرد أن دین معجل میشود ومی تواند مطالبه انرا بنماید أز ورثه
أگرچه مدت منقضي نشده باشد وأگر جنسي را بتردید بفروشد مثلا
بگوید فروختم أنرا بتو نقداً بیك تومان ونسیه بدو تومان این معامله
باطل است بلي تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد [وأما صورت
چهارم] که ثمن نقد باشد نه مبیع پس أن را سلف میگویند و در ان
نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده من گندم را مثلا که یك
سال دیگر بدهد بده قران نقد و همچنین معتبر است معین نمودن ان
جنس را باوصافي که تفاوت مي کند قیمت بتفاوت ان و همچنین معتبر
است قبض ثمن قبل از تفرق از مجلس عقد وأحوط اعتبار تعیین موضع
تسلیم است مگر أنکه منصرف شود بموضع عقد یاجاي دیگر وهمچنین معتبر
است ان جنس در وقت حلول مدت ممکن الأداء باشد وجایز نیست مشتري
قبل از انقضاء مدت ان جنس را که بسلف خریده بغیري بفروشد

باب دويم در قرض است

بدانكه قرض دادن ثواب بسيار دارد ودر بعض أخبار است كه ثواب
قرض دادن دو برابر صدقه دادن است وصيغه ان أقرضتك وأمثال آن
است كه دلالت كند بران وجايز است قرض بدون صيغه وعلى كل حال
قرض أگرچه أز عقود لازمه است باشرايط ان ولي مقرض هر وقت
بخواهد مطالبه كند ميتواند وقرض گيرنده هر وقت داد واجب
است برقرض دهنده قبول ان وأگر شرط كند بر مقرض كه چيزي زياد
تر باو بدهد رباء وحرام است أگرچه ان زياده أز غير جنس دين باشد
بلكه أگرچه ان زياده شرطي ياوصفي باشد وجايز نيست بر قرض گيرنده
أن مالرا كه با شرط زيادتي قرض كرده بگيرد وأگر گرفت ضامن
است بايد بصاحبش رد كند وأگر تلف شد مثل أنرا هرگاه مثلي باشد
يا قيمت أنرا أگر قيمتي باشد بايد بدهد بلي أگر زياده را در ضمن
العقد شرط نكند وقرض گيرنده بر سبيل تبرع و بخشش چيزي زياده
بمقرض بدهد ضرر ندارد ودر حرمت رباء در قرض شرط نيست كه ان
جنسي را كه قرض ميدهد مكيل وموزون باشد بلكه رباء در معدود
نيز جاري است وأگر در ضمن العقد شرط مدت كند أقوى وجوب وفاء
بان شرط است وجايز نيست قبل از انقضاء مدت مطالبه كند أنرا و
و بعد از انقضاء ميتواند مطالبه كند مگر أنكه مديون قدرت بر أداء ان
نداشته باشد يا نكه چيزي نداشته باشد كه بفروشد بغير از خانه كه
محل سكناي أوست وأسب سواري وكنيز وغلام با احتياج با نها وأمثال

ان که در اینصورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تا مدیون قادر بر أداء دین شود وأگر کسي پولي یاچیز دیگر بکسي قرض داد وقیمت سوقیهٔ ان کم شد مقترض همان‌قدري را که قرض کرده بدهد کافي است ومعتبر است در ان چیزي که قرض میدهد تعیین مقدار ان وتخمین کفایت نمي کند

باب سیم در رهن

وان عبارت است ازگذاردن مالي را نزد کسي که أز أو طلب کار است بعنوان وثیقه واطمینان أوکه أگر طلب أو را نداد أز این مال استیفاء نماید وگرو دهنده را راهن وگرو گیرنده را مرتهن میگویندوان مال را عین مرهونه ومعتبر است در عقد رهن ایجاب وقبول بهر لفظي که بر ان دلالت کند وظاهر آنستکه بمعاطات نیزواقع شود باینکه مدیون مالي را تسلیم دائن کند بعنوان وثیقه دین و دائن أخذ کند بهمین عنوان ومعتبر است در راهن ومرتهن بلوغ وعقل ودر راهن جواز تصرف در ان مال ودر عین مرهونه أنکه عیني باشد که فروش ان صحیح باشد ودر دین اینکه ثابت در ذمه راهن باشد چه عین و چه منفعت وأگر رهن گذارد مال دیگري را موقوف باجاره أوست وعین مرهونه ومنافع ان مال مالك آن است ولکن جایز نیست أز براي أو نقل ان عین بدیگري مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست أز براي مرتهن تصرف در ان مگرباذن راهن پس اگر یکي أز أنها دران تصرفي نمود بدون اذن دیگري موقوف براجازه اوست وأگر مرتهن أنرا باذن راهن فروخت ثمن ان

نيز رهن است بشرط أنكه باين قيد فروخته باشد كه ثمن ان رهن باشد پس أحكام رهن در ان ثمن جاري است وهر وقتي كه جايز باشد أز براي مرتهن مطالبه دين بعد از مطالبه و ندادن أو جايز است عين مرهونه را بفروشد واستيفاء طلب خودرا أز ان بنمايد أگرچه عين مرهونه أز مستثنيات دين باشدو بايد با امكان باذن حاكم شرع باشد وأگر قيمت عين زائد از طلب أو باشد تتمه را براهن بدهد وأگر ديون ديگري هم داشته باشد ومفلس شده ومالش وفاء بديون أو نميكند سائر غرماء با مرتهن شريك نخواهند بود در مقدار طلب أو بلي سائر غرماء در ان تتمه باهم شريكند وأگر مرتهن طلب ديگري هم أز راهن داشته باشد غير از ان ديني كه ان مال را رهن ان گذارده حال أو حال سائر غرماء است در ان

مبحث چهارم در حجر است

وان عبارت است أز ممنوع بودن كسي أز تصرف در مال خود بدانكه أسباب حجر چند چيز است «أول» بالغ نبودن كه مانع أز تصرف أو است در مال خود وشناخته ميشود بلوغ به بيرون آمدن مني يا روئيدن موي خشن بر عانه أو يا گذشتن پانزده سال هلالي تمام أز عمر پسر ونه سال تمام أز عمر دختر «دويم» ديوانه بودن تا كامل شود عقل أو وكسيكه بعض أوقات ديوانه ميشود حال ديوانگي ممنوع أز تصرف است بخلاف حال افاقه وملحق ميشود باو در حكم سفيه وأو كسي است كه صرف مي كند مال خودرا در غير أغراض عقلائيه «سيم» بنده

بودن أگر قائل بشویم بمالك شدن او که صحیح نیست تصرف او در مالش مگر باذن مولی « چهارم » مفلس بودن که ممنوع باشد أز تصرف در أموال خود بچند شرط « أول » ثبوت دین أو نزد حاکم شرع « دویم » رسیدن وقت ان أگر دین مؤجل باشد « سیم » آنکه مالش کمتر از دین باشد « چهارم » مطالبه طلب کاران وأما مریض پس أقوی صحت تصرفات أوست در مال خود أگرچه درزائد أز ثلث مالش باشد بلي هرگاه وصیت نمود بزائد أز ثلث مال در مقدار زائد نافذ نیست مگر بامضاء ورثه و همچنین است وصیت غیر مریض پس أگر بعضي امضاء کردند و بعضي رد نمودند بمقدار سهم ان بعض که أمضاء نموده اند أز ان زیاده نافذ است نه غیر ان

باب پنجم در ضمان وکفاله است

وضمان عبارت است أز تعهد نمودن و بذمه گرفتن طلب کسیرا أز دیگري ومتعهد را ضامن وطلب کار را مضمون له ومدیون را مضمون عنه میگویند ومعتبر است در ضمان رضاي ضامن ومضمون له أگرچه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له بان و إلاّ جایز است أز براي أو فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمهٔ مضمون عنه بري میشود از ان دین وذمه ضامن مشغول میشود وضامن باید أداء دین بنماید پس أگر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده أز أو میگیرد و إلاّ مستحق نخواهد بود وصحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را درذمهٔ خود بگیرد که یك سال دیگر مثلا أداء نماید أگرچه دین

نداشته باشد و أنچه ذکر شد در صورتي است که ضامن مال شود أما أگر ضامن نفس مديون شود پس أنرا کفالة ميگويند که هر وقت طلب کار مديون رابخواهد کفيل بايد أو راتسليم نمايد چنانچه أگر کسي مديوني را أز دست طلبکارش قهراً رهانيد درحکم کفيل ميباشد و ذمهٔ کفيل بريء ميشود بيکي أزچند چيز « أول » بتسليم نمودن مديون « دويم » ببري شدن ذمهٔ مديون أز دين باداء ان يا باداء کفيل يا باداء دائن « سيم » بمردن مديون « چهارم » بابراء مکفول له کفيل را أز کفالة چنانچه در ضمان نيز ذمهٔ ضامن بريء ميشود باداء أو يا مضمون عنه يا بابراء دائن ذمهٔ أو را يا ضمان أو را

باب ششم در حواله

وان عبارت است أز منتقل شدن مالي أز ذمهٔ کسي بذمهٔ ديگر مثل أنکه زيد مديون عمرو باشد پس زيد عمرو را حوالهٔ بکر کند که طلب خودرا أز أو بگيرد پس زيد را محيل وعمرو را محتال و بکر رامحال عليه ميگويند وذمهٔ زيد که مشغول بود براي عمرو فارغ ميشود أز ان مال ونقل ميشود بذمهٔ بکر که محال عليه است تاان مال را بعمرو که محتال است بدهد وشرط است رضاي محيل ومحتال أما رضاي محال عليه پس ان نيز شرط است در صورتيکه مديون محيل نباشد بانچه بر أو حواله شده است وأگر مديون باشد بان در اعتبار رضاي أو اشکال است وأحوط اعتبار آن است بلکه خالي أز قوة نيست وأگر مديون محيل باشد لکن بغير جنس أنچه حواله کرده است در اين صورت نيز بلا اشکال

رضاي أو معتبر است وبايد ذمهٔ محيل مشغول باشد براي محتال وأما أگر ذمه محيل مشغول نباشد براي محتال وحواله كند بمحال عليه كه مالي را باو بدهد پس حوله مصطلحه نيست بلكه توكيل است

باب هفتم در اجاره است

ودر ان معتبر است چند چيز « أول » عقد كه موجر بگويد آجرتك هذه الدار إلى سنة بخمسين قراناً و مستأجر بگويد قبلت هكذا وأمثال ان از چيزهائيكه دلالت كند بر تمليك منفعت عين در زمان معيني بعوض معلوم وجايز است بغير لفظ عربي ومباشرت يك نفر أز أزجانب هردو وهمچنين جايز است معاطات در غير اجاره نفس براي عمل وأما در ان پس جواز معاطات خالي از اشكال نيست وعقد اجاره أزعقود لازمه است ودرمعاطات جايز است مگر بعد أز تصرف أحدهما « دويم » تعيين عيني را كه باجاره ميدهد أگرچه بكسر مشاع باشد مثل نصف وثلث وأمثال ان « سيم » تعيين مدت بطوريكه مضبوط باشد پس اجاره در مدت غير معين صحيح نيست كه بگويد خانه را اجاره دادم هر ماهي بيك تومان مثلا بلي أگر بگويد در اين خانه هر قدري نشستي هر شبي يك قران بده ظاهر آنستكه صحيح است وداخل در اجاره مصطلحه نيست بلكه داخل در عنوان أباحه بعوض است « چهارم » تعيين مال الاجاره از جنس وقدر وزمان اداء وأگر زمان اداء را معين نكرده بايد نقد بدهد و باطل نميشود اجاره بمردن موجر يامستأجر و بفروش ان عين وجايز است كسي اجير غير شود وتمام منافع او ملك مستأجر ميشود

چنانچه جایز است أجیر غیر شود برای عمل معینی

باب هشتم در مضاربه

بدانکه مضاربه آنستکه قدر معینی أز پول طلا یا نقره خودرا بکسی دهد که بان تجارت کند وشرط کند برأو که ربح ان ما بین هر دو باشد بنسبت معینه بروجه اشاعه مثل تنصیف یاتثلیث پس مالك را مضارب وان دیگر یرا عامل میگویند وأما أگر شرط کند که تمام ربح مال أزمالك باشد أنرا بضاعة گویند وهمچنین أگر شرطی نکند پس در این دو صورت تمام ربح أزمالك است وعامل مستحق أجرت المثل است وأما أگر شرط کند که تمام ربح أز برای عامل باشد پس أگر بدادن ان پول قصد قرض دادن کرده صحیح است وإلاّ باطل است چنانچه أگر جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد یا أنکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل أنکه بگوید ده تومان ربح أز برای عامل و بقیه أزمالك یا بعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار داد أنها باطل وتمام ربح در این صور أز برای مالك است وعامل مستحق أجرت المثل عمل خود می باشد وأگر مالك بر عامل شرط کند تجارت مخصوصیرا بر عامل معین است که وفاء بشرط أو کند وأگر تخلف نمود فضولی است وبا اجازه مالك صحیح وبدون ان باطل است وبر هر دو تقدیر نه مستحق ربح است ونه أجرة المثل إلاّ برضای مالك وعامل مضارب أمین است پس أگر مال مالك بدون تعدی وتفریط در دست أو تلف شود ضامن نیست

باب نهم در شرکت است

بدانکه شرکت در أبدان باطل است مثلا چند نفر دلاك ونحو ان باهم قرار دهند که أنچه کسب کردند برروي هم بریزند وقسمه کنند و همچنین شرکت وجوه باطل است باین که دو نفر بی چیز که آبرو داشته باشند باهم قرار دهند که هر یك هرچه بخرند بنسیه و بفرو شند دران شریك باشند ومنفعت را باهم قسمت کنند و همچنین باطل است شرکة مفاوضه باینکه باهم قرار دهند که هر یك بهر وجه ما لیرامالك شوند شریك باشند أما ماعداي اینها أز شرکة در أموال صحیح است وسبب شرکة چهار چیز است « أول » أنکه شرکة بمعامله حاصل شود مثل عامل مضارب که در ربح با مالك شریکند یا أنکه دو نفر هرکدام یك تومان میدهند ویك خروار گندم مثلا مي خرند یا خانه اجاره مي کنند « دویم » أنکه بارث مالي با نها منتقل شود « سیم » بممزوج شدن مال أحدهما بمال دیگري که ممکن نباشد أزهم جدا کنند « چهارم » شرکة عقدي است باینکه دو نفر هر یك مقداري أز مال بیاورند و برروي هم ریخته قرار دهند که بان معامله کنند ودر ربح شریك باشند واین محتاج است بایجاب وقبول قولي یا فعلي وقرار شرکة در ربح بنحوي است که باهم قرار دهند و با اطلاق بنسبت ما لین است چنانچه تلف وخسارت نیز بنسبت مالین است ودر تمام صور جایز نیست أز براي یکي أزان دو تصرف کند دران مال مگر باذن دیگري وأگر هر دو راضی ببقاء شرکت اند فبها وأگر یك کدام

أز أنها راضي نباشد ديگريرا جبر مي كند بقسمت وطريق قسمت نمودن ان مال بيكي أز دو طريق است « طريق أول » أنكه همان مال را تنصيف كند يا تثليث ونحو ان برحسب شركت أنها در ان مقدار وقرعه ميزنند هر قسمتي باسم هر كدام درآمد مختص باو ميشود واين طريق قسمت در صورتي است كه قسمت كردن أنمال باعث نقص قيمة ان نشود بطوري كه ضرر وارد آيد وإلاّ نميتواند أحدهما جبر كند ديگري را باين قسمة بلي با تراضي ما نعي ندارد « طريق دويم » آنستكه ان مال را با هم بفروشند وقيمة أنرا باهم قسمة كنند بطريق سابق وشريك أمين است كه ضامن نيست هرگاه أنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدي وتفريط

باب دهم در وكالة است

وان عبارت است أز نائب گردانيدن غيري را در تصرفي أز مال يا حق يا اجراء عقد وأمثال ان وجايز نيست أز براي وكيل تصرف كند بغير أنچه موكل معين كرده وإلاّ فضولي است وأگر أورا وكيل مطلق كند بايد وكيل اقتصار كند بر أنچه مصلحت موكل را ميداند ووكيل أمين است پس اگر بدون تعدي وتفريط مال موكل در دست أو تلف شود ضامن نيست ووكالة عقدي است جايز أز طرفين كه هر كدام ميتوانند أنرا فسخ كنند وشرط نيست كه ديگري را اعلام كند بر فسخ خود پس هرگاه وكيل فسخ نمود ديگر جايز نيست در ان مال تصرف نمايد مگر با علم برضاي موكل وأگر موكل فسخ نمايد ووكيل

قبل از اطلاع بر فسخ أو تصرفي نموده در ان مال صحیح و ممضي است وحتاج باجازه موکل نیست

باب یازدهم در ودیعه وعاریه

ودران دو فصل است ﴿ فصل أول ﴾ درودیعه است وان عبارت است أزأنکه کسي چیزي را بکسي أمانت دهد براي حفظ نمودن ان وان عقدي است جایز ومادا میکه نزد اوست واجب است بر أو حفظ ان برحسب عادت وأو أمین است وباتلف شدن بدون تعدي ضامن نیست وأگر مالك معین کند برأو که أنرا حفظ کند در جاي معیني متعین است وأگر تخلف کند وتلف شود ضامن است مگرأنکه خوف تلف أنرا در أنجا داشته باشد وبرحسب عادت مصلحت حفظ ان در تغییر مکان ان باشد وأگر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً ان أمانترا بورثه او برساند

فصل دویم در عاریه

وان عبارت است از دادن مالیرا بکسي که از ان منتفع شود به پوشیدن یا سکنی وأمثال ان وأگر بهمان تصرف معین قیمت ان کم شود یا در دست أو تلف شود ضامن نیست مگر أنکه شرط ضمان کرده باشد یا عاریه ذهب وفضه باشد وباید عاریه دهنده جایزالتصرف باشد پس أگر غاصب عین مغصوبه را بعاریه دهد ودر دست أو ناقص القیمه یا تلف شود هردو ضامن میباشند أگرچه جاهل باشد بغصبیت ان وباید غرامة

أنرا بكشند وأگر يكي أزان دو غرامت كشيد و بما لكش رسانيد
أز ديگري ساقط ميشود و بر فرض غرامة كشيدن مستعير أگر وقت
تصرف جاهل بغصبيت ان بوده رجوع مي كند بان برغاصب معير واز
أو ميگيرد

باب دوازدهم در غصب

وان استيلاء بر مال يا متعلق حق غير است بغير حق و بدون رضاي أو
وان حرام است و بر أو واجب است فوراً بصاحبش برساند بلكه
أگر ان مال بتصرف هر كس رسيده باشد همه ضامن مي باشند وأگر
تلف شد بر همه واجب است كه أز عهده ان بيرون آيند وگذشت كه
أگر بعضي أزانها جاهل بغصبية بودند وغرامة كشيدند رجوع مي كنند
برغاصب أول وقرار ضمان بر اوست كه أگر مثلي است أز قبيل گندم
وجو وأمثال ان مثل أنرا وأگر قيمتي است قيمة يوم الأداء أنرا بايد
بدهد وأگر در زمين غصبي زراعت نمود حاصل ان از زارع وأجرة المثل
زمين أز براي مالك بر ذمه زارع است

باب سيزدهم در صلح

بدانكه صلح عبارت است از سازش ما بين دو نفر چه براي رفع نزاع
وچه صلح درمقام بيع يا اجاره يا هبه يا ابراء وان عقدي است لازم ومستقل
كه فايده مذكورات را دارد و يكي از ان دو نفر را مصالح وديگري را
مصالح له گويند وان چيزيكه نقل ميشود مصالح عنه ميگويند أگر

چه دعوی یا حقي باشد وان مالي را که بان صلح مي كنند مصالح بـه
ومال المصالحه ميگويند و بعد از تعيين همه مـذكورات مصالح بمصالح
له ميگويد صالحتك عماذكربما ذكر ومصالح له قبول مي كندوصيغه
ان بغير عربي نيز صحيح است وأگر خيـاري براي أحـدهما یا هردو یا
ثالثي قرار دهند جايز است و إلاّ لازم است أگر كسي ادعائي بركسي
داشته باشد وأو منكر باشد جايزاست كه مدعي به خودرا صلح كند
بمنكر بملغي وأوهم قبول كند واين قبول كردن اقرار باستحقاق مدعي
نميشود واين مصالحه رفع نزاع ظاهرا مي كند أما أگر حقي أزيكي درذمه
ديگري باشد ميان خود وخدا مشغول ذمه أو خواهـد بود ودر آخرت أز
أو مؤاخذه خواهد شد مثل آنكه ده تومان زيـد ادعاء ميكرد و بـه پنج
تومان مصالحه نمودند ودر واقع ده تومان أزاو طلب داشت پنج تومان
ديگر بر ذمهٔ أو ميماند چنانچه أگر زيـد هيچ طلب نداشت وادعاي
دروغ نمود ان پنج تومان كه گرفته است مشغول ذمه است بلي أگر هر
دو باطناً أزهم ديگر راضي شوند مؤاخذه أخرويه هم نخواهنـد داشت
و همچنين أگر قدر طلب زيد معلوم نباشد وأما مدعي عليه ميداند أگر
مصالحه كـنند ودر باطن آنچه زيد استحقاق دارد بگذرد ضرر ندارد
و إلاّ بقيه را در آخرت مؤاخذ است وخيار عيب وغبن در صلح جاري
است چنانچه در بيع ذكر شد وجايز است صلح منفعت بعين يا بمنفعت وعين
بعين يا بمنفعت وحكم بيع صرف در صلح نقدين جاري نيست وحكم رباء
در آن جاري است على الأحوط پس أگر صلح كند صد تومان را بنود

تومان جایز نیست مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم در هبه است

و ان عبارت است أز بخشیدن مال خودرا بدیگري بدون عوض یا بشرط عوض یا ینکه به بخشد مال خودرا بدیگري بشرط أنکه أنهم مال معیني را باو به بخشد وأول را هبهٔ غیر معوضه گویند وثانیرا هبهٔ معوضه ومعتبر است در ان ایجاب وقبول بهر لفظي که بر ان دلالة کند وکافي است در ان فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن وأو بگیرد ومعتبر است در ان قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشود بلي أگر طلب کار طلب خود را بمدیون به بخشد محتاج بقبض نیست ولي از عنوان هبه خارج است وابراء است وهبه عقدي است جایزکه میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است «أول» أنکه موهوب له از ارحام واهب باشد «دویم» أنکه موهوب له در عین موهوبه تصرفي کرده باشد باتلاف یا بنقل وأمثال ان یا تلف شده باشد نزد أو «سیم» أنکه هبه معوضه باشد که بدون رضاي موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

﴿ در بعض مهمات أحکام است و در ان چند مطلب است ﴾

[مطلب أول در وقف است] وان عبارت است از حبس نمودن عین وتسبیل منفعت ان ودر ان دو فصل است { فصل أول } در شرایط وقف وواقف وموقوف علیه وعین موقوفه [در انکه] شرایط صحت وقف

چند چیز « أول » عقد بگفتن وقفت وسبلت هذا المال ونحو ان با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولیّ أو یا ولیّ در أوقاف خاصه ولی در وقف بر جهات ومصالح عامه ونحو أنها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل نظر است هر چند أحوط است « دویم » قصد قربة نمودن در ان بنا بر احوط لکن اعتبار ان محل اشکال است ووقف کافر صحیح است بنا بر أقوی « سیم » دوام پس وقف منقطع الأول مثل آنکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل آنکه سال آینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الآخر که از حال إلی یکسال وقف کند صحیح نیست « چهارم » قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یا وکیل یا ولیّ أو ولی اگر وقف کند بر أولاد صغار خود محتاج بقبض نیست وحاصل میشود قبض مسجد بیك نماز در ان [وأما شرایط] واقف پس بلوغ وعقل وجواز تصرف در ان مال است وأما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است « أول » موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست و بتبع موجود صحیح است مثل آنکه وقف کند بر أولاد خود و بعد از ایشان بر أولاد أنها نسلا بعد نسل که طبقه لاحقه بالفعل موجود نباشد « دویم » معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین عامه مثل فقراء ومؤمنین وطلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه ومدارس ومساجد وقناطر و مقابر بلده وقف بر مصالح عامه نیز جایز است ومتولی ان تابع قرارداد واقف است و با عدم تعیین متولی در أوقاف عامه

حاكم شرع جامع الشرايط متولي است و جايز نيست أز براي أحدي بدون اذن متولي تصرف در ان اگر واقف تصرف موقوف عليهم را منوط با ذن ونظر أو نموده بلي أگر أورا نصب نموده فقط براي حفظ وحراست وقف پس جواز تصرف آحاد موقوف عليهم باذن أونخواهد بود بلكه هر كدام سبقت گرفت أولى است وديگري حق مزاحمة ندارد وأما در أوقاف خاصه بلا متولي تصرف موقوف عليهم محتاج باذن حاكم نيست بلااشكال «سيم» أنكه موقوف عليه بايد غير واقف باشد پس وقف بر نفس صحيح نيست بلي أگر وقف كند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقيرشود حال أو حال ساير فقراء است وأز شرايط عين موقوفه أنكه بتوان أز ان منتفع شد با بقاء عين ان پس وقف مأكولات ومشروبات كه انتفاع أز أنها متوقف بر افناء ان است صحيح نيست وهمچنين وقف نقدين ونحو ان كه انتفاع بان متوقف بر نقل واخراج از ملك است صحيح نيست بلي أگر نقدين را وقف كند براي زينت ونحو ان صحيح است

فصل دويم در أحكام وقف

﴿ بدانكه ﴾ بعد از تحقق شرايط عين موقوفه بوقف كردن أز ملك واقف خارج ومنتقل ميشود بموقوف عليه حتى در وقف بر عناوين عامه بلكه حتى وقف بر جهات على الأقوى ولي اختيار ان در وقف بر عناوين يا جهات با متولي خاص مي باشد أگر معين نموده و إلاّ با ولي عام كه حاكم شرع است مي باشد و جايز نيست عين موقوفه را بفروشند مگر در بعض مقامات كه دوسه مورد ان در باب بيع گذشت چنانچه جايز

نيست هبه كنند أنرا وارث برده نميشود واما اجاره ان صحيح است وأگر اجاره داد موقوف عليه عين موقوفه را تا زمان معيني ودر بين مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت أو باطل ميشود وأگر مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقيه مدت بزمان گذشته أز تركه أو ميگيرد بلي بموت متولي كه مالك معين نموده يا متولي شرعي كه اجاره داده باطل نميشود ومسجد ومدرسه وأمثال ان بخراب شدن از وقف بودن بيرون نميرود

مطلب دويم در وصيت است

وان عبارت است از تمليك عيني يا منفعتي بكسي بعد از مردن خود ودر ان دو فصل است

فصل أول

در شرايط وصيت وموصي وموصى له وموصى به بدانكه معتبر است در وصيت ايجاب أز موصي بهر لفظي كه دلالة كند بر ان وأما قبول موصى له أگر چه بعد از زماني باشد بلكه أگرچه بعد از موت موصي باشد پس اعتبار ان أحوط ومشهور است ولكن أقوى عدم اعتبار ان است بلي ميتواند موصى له رد وصيت كند تا مال منتقل باو نشده ومنتقل نميشود مال باو مگر بعد از موت موصي وقبول موصى له بنا براعتبار ان ووصيت عقدي است جايزه بفسخ باطل ميشود وكافي است در فسخ ان عدول موصي أز ان پس أگر دو مرتبه وصيت كند دويمي معتبر است

هر چند ملتفت وصيت أولى نباشد وهمچنين بفروختن عين موصي بها باطل میشود ومعتبر است در موصى له أ نكه وقت وصيت موجود باشد پس أ گر سقط شد وصية با طل ميشود وأ گر زنده بدنيا آمد ومرد بورثه او منتقـل ميشود و معتبر است در موصى به أ نكه ماليۃ داشته باشد و أ گر زائد با شد موقوف بامضاء ورثه خواهد بود وجايز است كه عين معيني را كه أز ثلث مال بيشتر نيست وصية كند براى كسي يا براي عنوا ني مثل فقراء وأمثال ان پس أ گر وصي مخصوصى معين نموده كه ان مال را بفقراء ونحو ان بدهد فبها و إلاّ حاكم شرع ولي ايشان است « فصل دويم » بدا نكه أ گر كسي ديني يا حقي باواجبي بر عهده اوست واجب است أداء نمايد وأ گر نكرد واجب است وصية كند باداء ان چه واجبات ماليه مثل خمس وزكوة ومظالم عباد وچه بدنيه مثل صوم وصلوة وچه مركب أزهر دو مثل حج وأمثال ان ومستحب است وصية كردن بمستحبات أز قبيل صلهٔ أرحام وصدقات و بناء مدارس وزيارت أ ئمهٔ أنام « ع » وأمثال ان

مطلب سيم در أحكام ارث

ودر ان دو مبحث است ﴿ مبحث أول ﴾ در أسباب ارث وان در غالب دو چيز است « أول » نسب « دويم » سبب ودر ان دو مقصد است | مقصد أول | در طبقات ارث نسبي وان سه طبقه مرتبه است كه مادامیكه طبقه سابقه موجود باشد مانع أز ارث بردن طبقهٔ لاحقه است پس در ان سه فصل است

فصل أول در طبقهٔ أولى

وأنها دو طايفه أند ﴿ طايفه اول ﴾ پدر ومادر است ودر ان چند مسئله است « أول » با انحصار وارث به پدر تمام مال را ارثاً مي برد و با انحصار بمادر ثلث مال را ارثاً و بقيه را رداً ميبرد وأگر يكي أرزوجين با پدر يا مادر باشد نصيب أعلى راميبرد وبقيه را پدر يا مادر « دويم » با اجتماع پدر بامادر ثلث ازمادر است باعدم حاجب وتتمه‌از پدراست أگر يكي از زوجين نباشد وإلاّ زوج يا زوجه نصيب اعلاي خودرا ميبرد و مادر ثلث را باعدم حاجب وتتمه‌را پدر ميبرد «سيم» با اجتماع پدر ومادر چه‌يكي از زوجين باشد يا نه أگر ميت دو برادر يا يك برادر ودو خواهر يا چهار خواهر پدر مادرى يا پدري داشته باشد وأنها حر ومسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنا بر قولي لكن محل اشكال است كه أنها أگرچه ارث نميبرند لكن حاجب مادر ميباشند از ارث بردن أو زياده از سدس مالرا و همچنين است هرگاه أبوين با بنت واحده باشند كه اخوه حاجب ميشوند مادر را از بردن زياده پس سدس زايد از باعا قسمت ميشود بر پدر و بنت [طايفه دويم] أولاد است ودر ان چند مسئله است (اول) با انحصار وارث بيك پسر تمام مال را ميبرد و با تعدد انها با هم بالسويه قسمت كنند وبانحصار بيك دختر نصف را ارثاً وتتمه رداً ميبرد و با تعدد أنها دو ثلث مال را ارثاً وتتمه را رداً بالسويه كنند « دويم » با اجتماع پسر ودختر با تعدد وانفراد تمام مالرا للذكر مثل حظ الأنثيين قسمت كنند (سيم) با اجتماع پسر ودختر يا پسر تنها با پدر ومادر هر يك از والدين سدس مالراميبرد

وتتمه‌را با تعدد أولاد بنحو مذ يور قسمت كنند و با انفراد پسر مختص باو است « چهارم » با اجتماع يك دختر با پدر تنها يا مادر تنها ربع مال را پدر يا مادر ميبرد ارثاً ورداً وتتمه أز دختر است ارثاً ورداً ودر اين فرض أگر دو دختر يا زياده از ان باشد خمس از پدر يا مادر وتتمه أز بنات است بالسويه « پنجم » با اجتماع والدين با يك دختر دو خمس از والدين است ارثاً ورداً بالسويه وتتمه أز دختر است أگر أز براي مادر حاجب نباشد وإلاّ مادر سدس ميبرد وپدر ربع بقيه را ودختر سه ربع بقيه را وأگر دو دختر يا زياده باشند هر كدام أز والدين سدس وتتمه از بنات است بالسويه ودر اين صور أگر يكي از زوجين نيز با أنها باشد نصيب خودرا ميبرد وهر يك أز پدر ومادر سدس را ميبرد وتتمه أز أولاد است وأگر نقص باشد بر أولاد است وأگر زياده باشد أبوين هم مي برند « ششم » هرگاه ميت أولاد نداشته باشد ولي أولاد أولاد دارد سهم هر يك أز نهارا باولاد أنها ميدهند ارثاً ورداً « هفتم » بدانكه أز مال ميت چهار چيز است كه مختص پسر بزرگ است أگر داشته باشد وسائر ورثه با او شريك نيستند وانها را حبوة ميگويند « أول » رختهاي ميت « دويم » أنگشتر أو « سيم » شمشير أو « چهارم » قرآن وحبوه منحصر باين چهار چيز است على الأقوى لكن أحوط در مطلق سلاح وكتب ورحل وراحله تراضي با سائر ورثه است وبا تعدد چهار چيز أول همه داخل حبوه است أگر چه أحوط در زائد بر يكي أز أنها تراضي با ورثه است وهمچنين در رختي كه براي پوشيدن مهيا كرده

وهنوز نپوشيده

فصل دويم در طبقه دويم

وان نيز دو طايفه اند « أول » برادر وخواهر ودر ان سه مسئله است « أول » برادر پدر مادري يا پدري تنها با نبودن پدر مادري يا مادري با انفراد تمام مال را ميبرد وبا تعدد بالسويه قسمت كنند أما خواهر پدر مادري تنها با انفراد نصف را ارثاً وتتمه را رداً ميبرد وبا تعدد ان دو ثلث را ارثاً وتتمه را رداً بالسويه قسمت كنند وبرادر يا خواهر مادري با انفراد سدس را ارثاً وتتمه را رداً ميبرد وبا تعدد ثلث را ارثاً وتتمه را رداً ما بين خود قسمت كنند وخواهر وبرادر مادري بالسويه قسمت كنند « دويم » هرگاه اخوه پدري با پدر مادري جمع شود اخوه پدري ارث نميبرد وتمام از اخوه پدر مادري است هر چند يك خواهر باشد چه اخوه مادري تنها با ايشان باشد چه نباشد « سيم » خواهر وبرادر أبويني تمام مال را للذكر مثل حظ الأنثيين قسمت كنند وهمچنين خواهر وبرادر پدري تنها با فقد أبويني وهرگاه جمع شود برادر وخواهر پدر مادري يا پدري تنها با فقد پدر مادري با برادر وخواهر مادري اخوهٔ مادري با وحدت سدس وبا تعدد ثلث را بالسويه ميبرند وتتمه از پدر مادري تنها است ودر تمام صور أگر يكي از زوجين نيز باشد نصيب اعلاي خودرا ميبرد ونقص بر اخوه پدر مادري يا پدري وارد ميايد

طايفهٔ دويم جد وجده

ودران پنج مسئله است « أول » جد يا جده چه پدر مادري چه پدري تنها چه مادري با انفراد تمام مال را مي برد و با اجتماع جد با جده پدري للذكر مثل حظ الأنثيين قسمت كنند و أگر مادري تنها باشند بالسويه ميبرند « دويم » با اجتماع جد يا جده پدري با جد يا جده مادري ثلث مال از مادري است با انفراد و با تعدد بالسويه وتتمه از پدري است با انفراد و با تعدد للذكر مثل حظ الأنثيين قسمت كنند « سيم » با اجتماع يكي أز زوجين با اجداد وجدات با تعدد و انفراد أنها هر يك أز زوجين باشند نصيب اعلاي خودرا ميبرند ونقص ان بر جد و جده پدري است « چهارم » جد وجده أبي هرگاه مجتمع شود با برادر وخواهر أبي يا أبويني جد بمنزله خواهر است و همچنين در جد وجده أمي با برادر وخواهر أمي [وأما] در صورت اختلاف باينكه جد وجده أبي مجتمع شود با اخوه أمي يا بعكس پس چنين نيست ودر صورت أولى برادر وخواهر أمي با اتحاد سدس و با تعدد ثلث ميبرند و تتمه أز جد وجده يا هردو است ودر صورت ثانيه جد ياجده يا هردو ثلث ميبرند و ثلثان أزاخوه أبي يا أبويني است متحد باشند يا متعدد « پنجم » ما داميكه يكي از برادر يا خواهر موجود باشند أولاد برادر وخواهر مطلقا ارث نمي برند و با نبودن أنها أولاد انها بجاي پدر يا مادرند وسهم أورا ميبرند چه با انحصار وارث بانها چه بااجتماع با جد وجده پس أولاد برادر و خواهر مادري بالسويه قسمت كنند وأبويني يا أبي للذكر مثل حظ الأنثيين

فصل سيم در طبقهٔ سيم

وأنها نيز دو طايفه أند « طايفه أول » عمو وعمه ودر ان يك مسئله است بدانكه عمو يا عمه با انفراد تمام مالرا ميبرد و با تعدد بالسويه مالرا تقسيم مي كنند و با اجتماع عمو با عمه با تعدد وانفراد مالرا للذكر مثل حظ الأنثيين قسمت نمايند [طايفه دويم] خالو وخاله ودر ان چهار مسئله است (أول) خالو يا خاله با انفراد تمام مالرا ميبرد و با تعدد بالسويه قسمت كنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله نيز بالسويه قسمت كنند (دويم) با اجتماع أعمام با أخوال ثلث أز أخوال وتتمه از أعمام است و با اجتماع يكي أز زوجين با أعمام يا أخوال يا هردو زوج يا زوجه نصيب أعلاي خود را ميبرد (سيم) با نبودن أعمام وعمات يا أخوال وخالات أولاد هر يك أز أنها باشند بجاي پدر يامادر خود ميباشند وسهم انها را ميبرند ومادامي كه يك نفر أز أعمام وعمات موجود است أولاد أنها ارث نميبرند مگر در يك صورت كه جمع شود ابن عم أبويني با عموي پدري كه تمام مال أز ابن عم أبويني است (چهارم) با نبودن أعمام وأخوال وأولاد أنها اعمام واخوال پدر يا مادر بجاي اعمام واخوال ميت ميباشند

مقصد دويم در ميراث بسبب

وان دو چيز است « اول » زوجيت ودر ان چند مسئله است « اول » بدانكه زوج از مال زوجه دائمهٔ خود نصف مالرا ميبرد اگر زوجه او لاد يا اولاد اولاد نداشته باشد و إلاّ ربع ميبرد چنانچه زوجه ازمال زوج دائمي

خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و إلاّ ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خودرا درهر دو صورت بالسویه قسمت كنند « دویم » بدانكه فرقي نيست در ارث بردن زوجين ما بين انكه هر دو يا يكي أز أنها صغيره باشد يا نه چنانچه فرقي نيست مابين انكه دخول بزوجه كرده باشد يا نه « سيم » بدانكه زوج أز تمام مال زوجه ارث ميبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد يا نباشد كه از زمين خانه وزمين زراعت وأمثال ان نميبرد وأز قيمت أعيان عمارات وأشجار ميبرد وأز تتمه أموال در عين أنها با ورثه شريك است ومجري آب چه قنات باشد چه غير أن در حكم أراضي است مگر چيز هائيكه در ان كار كرده باشند از آجر وغيره كه مثل أبنيه است ولكن آبي كه حين الموت در مجراي ان موجود است أزمنقولات است وآبهاي بعد ازان تابع مجراي ان است « چهارم » أگر كسي در حال مرض زني را براي خود عقد كرد وهنوز باو دخول نكرده و بهمان مرض مرد أن زن أز مال شوهر نه ارث ميبرد ونه مهر وأگر دخول كرده هر دو را ميبرد بخلاف مريضه كه شوهر كرده و بهمان مرض مرد كه زوج أز او ارث ميبرد أگرچه باو دخول نكرده باشد « پنجم » گذشت در باب طلاق كه زن ما داميكه در عده رجعيه مي باشد در حكم زن است ارث مي برد وهمچنين بعكس ودر عده باينه و بعد از انقضاء عده ولو رجعيه هيچ كدام أز هم ارث نميبرند مگر در يك صورت وان اين است كه مريض زن خودرا طلاق دهد و بهمان مرض بميرد پس تا يك سال هلالي ان زن ارث

میبرد از شوهر بدو شرط « أول » أنکه طلاق بخواهش زن نباشد پس در مختلعه ومبارات این حکم جاري نیست « دویم » أنکه زن شوهر نکرده باشد « دویم » در میراث بسبب ولاء است وان در سه مقام است (اول) ولاء عتق « دویم » ولاء ضامن جریره «سیم» ولاء امامت ودر ان تفصیلي است که ازوضع رساله خارج است ﴿ بدانکه ﴾ میراث کسي که وارث ندارد یا بسبب موانع ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله في السموات والأرضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد ودر زمان غیبت انحضرت سلام الله علیه اختیار ان بامجتهد جامع الشرایط است [مبحث دویم در موانع ارث است] وان سه چیز است « أول » کفر با إسلام مورث [بدانکه] کافر از مسلم ارث نمیبرد وحاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم أگر چه أز طبقهٔ سیم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه أگر تمام کافر باشند وکافر از کافر ارث میبرد أگر هیچ وارث مسلمان نداشته باشد وهمچنین مسلم از مسلم أگرچه باهم مختلف باشند در مذهب ودر اینجا دو مسئله است « أول » أگر کافر مسلمان شد بعد از مردن مورث و پیش از قسمت مال ارث خودرا میبرد « دویم » أگر مسلم مرتد شد با فطرة اسلام بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود بوارث مسلم وزنش أز زوجیت او بیرون میرود بدون طلاق و باید عده وفات بگیرد از وقت ارتداد وبحکم حاکم شرع أورا میکشند ولکن أگر توبه کرد ومسلمان شد أقوی قبول توبه اوست ما بین خود وخدا وطاهر میشود ولکن مع ذلك واجب القتل

است ومال وعيال أو بر نميگردد بلي مالي را كه تازه كسب كند مالك ميشود بلكه عيالش را هم بعد از عده وفات بلكه در عده نيز اگر بخواهد ميتواند تزويج كند چنانچه مرتد مليرا تكليف بتوبه مي كنند اگر توبه كرد مال وعيال او از اوست و إلاّ اورا ميكشند ومال او بقتل بوارث مسلم او منتقل ميشود واگر وارث مسلم ندارد مال امام « ع » است واما زن اگر مرتد شود اگرچه فطري باشد اورا حبس مى كنند واوقات نماز ميزنند اورا تا مسلمان شود يا بميرد « دويم » از موانع ارث قتل است ﴿ بدانكه ﴾ اگر وارث مورث خودرا بغير حق عمداً بكشد از او ارث نميبرد بلكه اولياء مقتول او را باذن حاكم شرع ميكشند چنانچه اگر خطا نمود ومورث را كشت عاقله بايد ديه كامله بدهد واز ان ديه ارث نميبرد بلكه خويشان ابويني يا پدري وزوجين ديه را ميبرند بر حسب طبقات واز غير ديه ارث ميبرد (سيم) ازموانع ارث رقيت است پس مملوك نه وارث ميشود نه مورث وميراث او از مولاي اوست

﴿ والحمد لله كما هو أهله وكما ينبغي لكرم وجهه ﴾

